**داستان**

**موسی و خضر** إ

**تألیف:**

**شیخ سعید عبدالعظیم**

**از علمای معروف مصر**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | داستان موسی و خضر | | | |
| **تألیف:** | شیخ سعید عبدالعظیم | | | |
| **موضوع:** | قصص و اعلام قرآن | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc324287576)

[مناسبت داستان 7](#_Toc324287577)

[ای علیم و دانا مرا علم و دانش بیاموز 9](#_Toc324287578)

[نخست: دلایل ارزش علم از کتاب الله 11](#_Toc324287579)

[فضل علم و اهل علم در احادیث پیامبر ص 16](#_Toc324287580)

[گفته‌های دیگر بزرگان دربارة علم 23](#_Toc324287581)

[سفر برای طلب علم 28](#_Toc324287582)

[علم چگونه حاصل می‌گردد؟ 30](#_Toc324287583)

[صبر بر مشقتها و ادامه طلب 33](#_Toc324287584)

[تواضع و فروتنی در طلب علم 35](#_Toc324287585)

[ندانستی بگو نمی‌دانم 37](#_Toc324287586)

[علم و دانشی که هر مرد و زن مسلمان باید بداند 39](#_Toc324287587)

[علم عمل می‌طلبد 41](#_Toc324287588)

[آداب عالم و متعلم 45](#_Toc324287589)

[رفتار متعلم در مقابل عالم 48](#_Toc324287590)

[آیا باید متعلم نزد معلم مثل میت پیش غسل دهنده باشد؟ 50](#_Toc324287591)

[علم آموزی فاضل از مفضول 52](#_Toc324287592)

[عالم و فقیه و مفتی برحق 53](#_Toc324287593)

[زیارت و دیدار اهل خیر و مجالست و همراهی با آنان 57](#_Toc324287594)

[نگو: غلام من و کنیز من، بگو: خدمتکار من 59](#_Toc324287595)

[شیطان مصلحت انسان را از یادش می‌برد 61](#_Toc324287596)

[توشه راه برداشتن با توکل منافات ندارد 63](#_Toc324287597)

[آیا خضر ÷ نبی است یا ولی 65](#_Toc324287598)

[علم لدنی 67](#_Toc324287599)

[حقیقت و شریعت و ظاهر و باطن 73](#_Toc324287600)

[اگر موسی و خضر إ زنده می‌بودند راهی جز اتباع و پیروی از رسول الله ص را نداشتند 77](#_Toc324287601)

[نظری بر عقاید صوفیان 81](#_Toc324287602)

[گمراهی‌های تصوف 84](#_Toc324287603)

[تفسیر مسائل پیش آمده بین موسی و خضرإ از دیدگاه امام ابن‌تیمیه/ 87](#_Toc324287604)

[مدارا با فرمانروا برای حفظ مال یتیم 89](#_Toc324287605)

[مسلمانان بر شرط خود پایبندند 90](#_Toc324287606)

[فوائد متعلق به داستان دیوار دو یتیم در قصه موسی و خضر إ 93](#_Toc324287607)

[فوائد برگرفته از این داستان 93](#_Toc324287608)

[انواع تأویل 95](#_Toc324287609)

[تأویل در معنی اصطلاحی بر سه معنی مشترک اطلاق می‌شود 95](#_Toc324287610)

[مسکین بودن علیرغم داشتن کشتی 98](#_Toc324287611)

[رضایت در برابر قضاء 98](#_Toc324287612)

[حفاظت از فرزندان با نیکوکار بودن پدران 101](#_Toc324287613)

[آیا خضر÷ تاکنون زنده است؟ 102](#_Toc324287614)

[خاتمه 105](#_Toc324287615)

# بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

إن الحمدلله نحمده ونستعینه و نستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسیئات أعمالنا، من یهده الله فلا مضل له، ومن یضلل فلا هادی له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾ [آل‌عمران: 102]. «اى كسانى‌كه ايمان آورده‌ايد، از خدا آن‌گونه كه حق پرواكردن از اوست، پروا كنيد؛ و زينهار، جز مسلمان نميريد».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ [النساء: 1]. «اى مردم، از پروردگارتان كه شما را از «نفس واحدى» آفريد و جفتش را [نيز ] از او آفريد، و از آن دو، مردان و زنان بسيارى پراكنده كرد، پروا داريد؛ و از خدايى كه به [نام‌] او از همديگر درخواست مى‌كنيد پروا نماييد؛ و زنهار از خويشاوندان مَبُريد، كه خدا همواره بر شما نگهبان است».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ٧١﴾ [الأحزاب: 70-71]. «ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و سخن درست و استوار گویید\*ا [خدا] اعمالتان را برای شما اصلاح کند و گناهتان را بر شما بیامرزد. و هرکس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، بی‌تردید رستگاری بزرگی یافته است».

اما بعد: همانا درست‌ترین سخن کتاب خداوند است و نکوترین ارشاد و راهنمایی ارشادات پیامبرص، و بدترین امور نو پدید آورنده هایند و هر نو پدید آورده ایی بدعت و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی فرجامش دوزخ است.

سرگذشت موسی بن عمران إ با آن بنده صالح در مجمع البحرین، یکی از داستانهای سورة کهف است و سوره کهف از سوره‌های مکی است و یکی از پنج سوره ایست که با «الحمد لله» آغاز شده‌اند. و این سوره‌ها عبارتند از: فاتحه، انعام، کهف، سبأ، فاطر.

و حمد الله همان ثناء و ستایش خداوند با نامهای نکو و صفات والایش می‌باشد که در آن ارشادی است برای بندگان بر وجوب ستایش و به پاکی یاد کردن ذات خداوند. و همانگونه که آغاز سوره با ذکر توحید و یکتاپرستی است و با ذکر همان توحید پایان یافته است، آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الکهف: 110]. یعنی: «بگو جز این نیست که من بشری هستم مانند شما، بر من وحی می‌شود (که بگویم) معبود شما معبودی یگانه است، و هر کس خواهان دیدار پروردگارش است پس باید اعمال شایسته انجام دهد و در عبادت پروردگارش کسی را شریک قرار ندهد».

دعوت در عهد مکی به نزول داستانهای امتهای پیشین نیاز داشت تا ضمن اظهار صدق ادعای پیامبر اکرم ص در دعوت مردم به سوی دین و هشدار و بیمی باشد برای منکران و کافران و بیانگر اصل و اساس دعوت و اینکه دین پسندیده نزد الله سبحانه و تعالی اسلام است و اما آنچه که تفاوت دارد تعدد شریعتهاست و شرع اسلام که آخرین و کاملترین شرع نازل شده خداوندی است بر همه ادیان سابق حاکم بوده و هیمنت دارد، کما اینکه در این داستانها مردم به مکارم اخلاق فرا خوانده شده‌اند.

سوره کهف در برگیرنده داستانها و مثلهای عبرت انگیز و آکنده از پند و اندرز است. مجموع داستانهای ذکر شده در این سوره با ذکر حکایت سجده فرشتگان در برابر آدم پنج مورد‌اند که به ترتیب ورود عبارتند از:

**اول**: حکایت اصحاب کهف که از آیه نهم آغاز می‌شود.

**دوم**: حکایت مرد صاحب دو باغ با دوستش که از آیه سی و دوم.

**سوم**: داستان سجده فرشتگان در برابر آدم و امتناع ابلیس و نافرمانی از خداوند که از آیه پنجاهم آغاز می‌شود.

**چهارم**: قصه خضر با موسی که از آیه شصتم آغاز می‌شود:

﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا ٦٠﴾ [الکهف: 60]. یعنی: «و یاد کن آنگاه که موسی به غلامش گفت از پا نخواهم نشست تا اینکه به مجمع ابحرین برسم یا سالها عمر در طلب بگذارنم».

**پنجم**: داستان ذوالقرنین که از آیه هشتاد و سوم آغاز می‌شود.

پیامبر اکرم ص بر قرائت سوره کهف بویژه در روز جمعه تاکید کرده‌اند، حاکم از ابوسعید خدری روایت می‌کند که پیامبر اکرم ص فرمود: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ فِى يَوْمِ الْـجُمُعَةِ أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا بَيْنَ الْـجُمُعَتَيْنِ».

یعنی: «هر کس سوره کهف را در روز جمعه بخواند برای او نوری مابین دو جمعه می‌افروزد».

پس می‌طلبد که آن را تلاوت کرد بالأخص در بهترین روزی که خورشید در آن طلوع کرده است، کما اینکه سزاوار است که آیاتی چند از این سوره مبارکه را حفظ نمود، بخاطر امر پیامبر علیه الصلاة والسلام بر خواندن آیات آغازین یا پایانی سوره کهف بر دجال، امام مسلم از نواس بن سمعان حدیثی روایت می‌کند که پیامبر ص فرمود: «فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيَقْرَأْ عَلَيْهِ فَوَاتِحَ سُورَةِ الْكَهْفِ».

یعنی: «هر کس که دجال را دریافت پس باید آیات آغازین سوره کهف را بر او (دجال) بخواند».

و همچنین امام مسلم از ابوالدرداء روایت می‌کند که نبی اکرم ص فرمود: «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ عُصِمَ مِنَ الدَّجَّالِ – أي من فتنته-»**[[1]](#footnote-1)**.

یعنی: «کسی که ده آیه از اول سوره کهف را حفظ کند از فتنه دجال در امان می‌ماند».

شعبه با استدلال به روایتی معتقد به حفظ ده آیه از آخر سوره و همام به ده آیه از اوائل سوره، و آنچه که واضح است از زمان خلقت آدم تا برپایی قیامت فتنه ایی عظیم‌تر و مصیبت بارتر از فتنه دجال نیست، و همه پیامبران امتهای خود را از فتنة دجال بر حذر داشته‌اند.

امام نووی / می‌گوید: سبب تأکید بر تلاوت سوره کهف نشانه‌ها و عجایبی است که در آیات نخستین و پایانی آن نهفته است که آنها را خوانده و در آنها تأمل کند فریب نیرنگ دجال را نخواهد... و قصه خضر با نبی الله موسی از داستانهایی است که در قرآن تکرار نشده‌اند، و شامل فوائد و مسایل بسیاری است که شایسته توضیح و بیان است.

و حال با توکل و استعانت از خداوند یکتا که معبود برحقی غیر از او نیست سخن را آغاز می‌کنیم.

سعید عبدالعظیم

مناسبت داستان

سبب این حکایت در روایتی است که امام بخاری و مسلم از أبی بن کعب آورده‌اند که می‌گوید: شنیدم که پیامبرص می‌فرماید: موسی در میان بنی اسرائیل مشغول سخنرانی بود که از او پرسیده شد: عالم‌ترین مردم کیست؟ در جواب گفت: من! اینجا بود که خداوند عزوجل او را معاقبه کرد زیرا علم این مسئله را به خداوند متعال ارجاع نکرده بود، لذا بر او وحی فرستاد که ای موسی! من بنده‌ایی دارم در مجمع البحرین که از تو عالم‌تر است، موسی فرمود: پروردگارا! چگونه می‌توانم به او برسم؟ خداوند جل و علا فرمود: ماهی‌ای را برداشته در زنبیلی قرار ده و پا در راه بگذار پس هر جا که ماهی را گم کردی، آن بنده ام همانجاست. ابن عباس ب می‌گوید: وقتی که موسی و قومش به سرزمین مصر رسیدند، آنها را وارد شهر کرد. پس از اینکه رد آن دیار سکنی گزیدند، خداوند عزوجل به موسی امر نمود که نعمتهای خداوند را به قومش یادآور شود، موسی قومش را مورد خطاب داد و نعمتهای خداوند را که بر آنان ارزانی داشته بود یادآور شد از جمله نعمت نجات از دست فرعون و بهلاکت رسیدن دشمنانشان و بدست آوردن سرزمین فرعون و فرعونیان، سپس فرمود: خداوند با پیامبرتان سخن گفته و او را برای خود برگزیده است و محبت او را دل بندگانش نهاده، و آنچه را که از خداوند خواسته اید به شما عنایت نموده است و شما را بر سائر بندگانش برتری داده‌است، و به شما بعد از ذلت عزت داد و بعد از جهل و نادانی تورات، شخصی از میان قومش برخاست و گفت: آنچه را که گفتی می‌دانیم، حال بگو: ای نبی خدا آیا کسی عالم‌تر از تو بر روی زمین هست؟ موسی فرمود: خیر، و خداوند هم از اینکه موسی دانستن چنین موضوعی را به خداوند عزوجل نسبت نداده است وی را معاتبه نمود، و جبریل را نزد موسی فرستاد تا به وی بگوید: که ای موسی چه می‌دانی که من علم و دانش خود را کجا می‌نهم؟ بله ای موسی؛ من بنده ایی دارم در مجمع البحرین که از تو عالم‌تر است. امام قرطبی می‌گوید: علماء درباره این جمله که او از تو داناتر است می‌گویند: یعنی: داناتر به احکام تفصیلی یک واقعه و حکم یک مسئله معین، نه مطلق اعلمتر بودن، به دلیل این گفته خضر به موسی : ای موسی! خداوند به تو علمی آموخته که من آنرا نمی‌دانم، کما اینکه به من علمی آموخته که تو از آن بی خبری، پس بنابراین گفته که هر یکی از دیگری داناتر است صحت دارد ولی نسبت به آنچه که هر یکی می‌داند و دیگری از آن بی خبر است، موسی چون این سخن بشنید، نفس پاک و همت عالیش مشتاق شد تا آنچه را که نمی‌دانست بداند و با کسی که گفته شده بود: وی عالم‌تر از توست ملاقات کند، و عزم جزم نمود و از بارگاه خداوندی عاجزانه خواست تا چگونه رسیدن به او را به وی بگوید، و خداوند نیز به وی دستور داد برای رسیدن به آن بنده صالح باید رخت سفر ببندد، و همچنین به موسی گفته شد: تا با خود ماهی برشته‌ای درسبدی با خود بردارد، و هر جا که ماهی زنده شد و آنرا گم کرد آن فرزانه را آنجا خواهد یافت، موسی نیز چنین کرد و خدمتکار نوجوانش را برداشت و مشتاقانه و مجتهدانه پا به راه نهاد و چنین فرمود: ﴿لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا﴾ [الکهف: 60]. «از پا نخواهم نشست تا اینکه به مجمع ابحرین برسم یا سالها عمر در طلب بگذارنم».

ای علیم و دانا مرا علم و دانش بیاموز

دانایی چنان شرفی دارد که انسان به هر چیز که خواهد با علم تواند رسید هر کس طالب دنیا باشد وی را بدان نائل می‌گرداند و هر که هم در پی کسب آخرت باشد آنرا خواهد یافت، پس چه نیکو خواهد بود که انسان با تضرع به درگاه پروردگارش اینگونه دعا کند: «اللهم یا معلم إبراهیم الخیر علمنی، یا مفهم سلیمان فهمنی» یعنی: «بار الها! ای کسی که به ابراهیم خوبی را آموختی و به سلیمان فهم و درک عنایت نمودی به من علم و فهم و درایت بیاموز». زیرا خداوند متعال عالم و آگاه به هر چیزی است، هرچه را بوده و هست و خواهد بود را میداند و علمش بر همه چیز احاطه دارد و ذره ایی هم چه در آسمان و چه در زمین از علم خداوند پنهان نمی‌ماند.

شیخ حافظ حکمی در المعارج**[[2]](#footnote-2)** می‌گوید: از آنچه که خداوند برای ذات خود اثبات کرده آن است که خداوند عالم و آگاه به هر چیز و علمش دانشش بر همه اشیاء چه کلی و چه جزیی احاطه دارد و علیم بودن از صفات ذاتی باری تعالی و علم وی ازلی است، خداوند عزوجل از ازل می‌داند هم آنچه را که آفریده و هم حالات مخلوقات و ارزاق و اجلها و رفتار و کردار هر مخلوق و اینکه چه کسی سعادتمند و چه کسی شقاوت پیشه و چه کسی بهشتی و کدامیک دوزخی خواهد بود، و خداوند عدد انفاس و لحظات زندگی و حرکات و سکنات هر شخص و اینکه هر حرکتی کجا و چگونه بوقوع پیوسته است را بخوبی می‌داند، هیچ علمی هر چند کوچک و باندازه مثقال ذره ایی هم باشد از علم خداوند پوشیده و پنهان نمی‌ماند چه در آسمانها و چه بر روی زمین و چه در دنیا و چه در آخرت، خداوند می‌فرماید: ﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ [الأنعام: 59]. یعنی: «کلیدهای گنجینه‌های غیب نزد خداست، کسی جز خدا بر آن آگاهی ندارد و نیز آنچه در خشکی و دریاست را می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر آنکه او آن را می‌داند، و هیچ دانه‌ای در زیر تاریکیهای زمین و هیچ‌تر و خشکی در جهان نیست مگر آنکه در کتابی روشن (لوح محفوظ) ثبت است».

در داستان موسی و خضرإ آمده است که خضر خطاب موسی فرمود: «ای موسی از جانب خداوند به تو علمی آموخته شده است که من آنرا نمی‌دانم، و از جانب خداوند به من علمی رسیده است که تو را بر آن آگاهی نیست». در ادامه داستان آمده است که خضر گفت: «سوار بر کشتی شدیم در همین حین گنجشکی بر لبة کشتی بنشست و نوک در دریا فرو برد، خضر؛ به موسی؛ گفت: علم و دانش من و تو و همه خلایق در مقابل علم خداوند به همان اندازه نوک گنجشک است که آنرا در دریا فرو برد».

خطابی می‌گوید: علیم همان ذاتی است که عالم به اسرار و پوشیده‌هایی است که مخلوقات از درک و فهم آن عاجزند و علیم صیغة مبالغة علم در وصف کمال علم است.

اسم علیم در قرآن کریم 162 بار ذکر شده است.

در حدیثی حضرت عثمان از پیامبر ص نقل می‌کند که فرمود: «هر کس هنگامی که صبح می‌کند سه بار بگوید «بِسْمِ اللَّهِ الَّذِى لاَ يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَىْءٌ فِى الأَرْضِ وَلاَ فِى السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»، تا غروب هیچ بلا و مصیبت ناگهانی بر سرش نخواهد آمد، و همین کلمات را اگر هنگام غروب بگوید تا صبح دچار هیچ بلای ناگهانی نخواهد شد»**[[3]](#footnote-3)**.

امام غزالی می‌گوید: ارزش انسان بسبب علم است از آنجایی که علم از صفات باری تعالی است، و لکن ارزشمندترین علم آن است که شناختش ارزشمند است، و اشرف معلومات خداوند متعال است، این است که شناخت الله تعالی افضلترین شناختهاست، و شناخت سایر اشیاء نبوعی شناخت افعال خداوند متعال یا دانستن راه تقرب انسان به خداوند یا دانستن اموری است که انسان را در شناخت خداوند و تقرب به او کمک می‌کند. و هر شناختی خارج از این اطار از ارزش فراوانی برخوردار نیست.

نخست: دلایل ارزش علم از کتاب الله

1) خداوند سبحان اهل علم را ستوده و از آنها تعریف و تمجید نموده و فرموده:

﴿بَلۡ هُوَ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ فِي صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَۚ وَمَا يَجۡحَدُ بِ‍َٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلظَّٰلِمُونَ ٤٩﴾ [العنکبوت: 49]. یعنی: «بلکه این قرآن آیات روشن الهی است در لوح سینه آنان که از خدا نور علم و دانش یافتند و آیات ما را جز مردم ستمکار انکار نکنند»

2) نعمتهای خداوند بر انبیا فراوانند و بارزترین آنها نعمت علم می‌باشد، خداوند به پیامبر ÷ می‌گوید:

﴿وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُۚ وَكَانَ فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ عَظِيمٗا﴾ [النساء: 113]. یعنی: «و خداوند به تو این کتاب (قرآن مجید) و حکمت عطا فرمود و آنچه را که نمی‌دانستی به تو آموخت چه که خدا را با تو لطف و عنایت فراوان است»

و درباره موسی می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسۡتَوَىٰٓ ءَاتَيۡنَٰهُ حُكۡمٗا وَعِلۡمٗا﴾ [القصص: 14]. یعنی: «و آنگاه که (موسی) به مرحله عقل و رشد رسید و حد کمال یافت به او نعمت علم و حکم نبوت عطا نمودیم...».

و درباره یوسف می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥٓ ءَاتَيۡنَٰهُ حُكۡمٗا وَعِلۡمٗا﴾ [یوسف: 22]. یعنی: «و آنگاه که (یوسف) به سن رشد و کمال رسید ما به وی نعمت حکم نبوت و علم دانش عطا کردیم».

و درباره داود می‌فرماید: ﴿وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحِكۡمَةَ وَفَصۡلَ ٱلۡخِطَابِ﴾ [ص: 20]. یعنی: «به او (داود) نبوت و نیروی درک حقائق و فیصله در قضاوت عطا کردیم»

و درباره سلیمان می‌فرماید: ﴿فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَۚ وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمٗا وَعِلۡمٗا﴾ [الأنبیاء: 79]. یعنی: «و ما آن (قضاوت) را با وحی به سلیمان آموختیم و به هر یک مقام حکمفرمایی و دانش عطا کردیم».

و در حق خضر می‌فرماید: ﴿فَوَجَدَا عَبۡدٗا مِّنۡ عِبَادِنَآ ءَاتَيۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمٗا ٦٥﴾ [الکهف: 65]. یعنی: «و در آنجا (مجمع البحرین) بنده ایی از بندگان ما را یافتند که به او رحمت و لطف خاصی عنایت کردیم و همچنین از جانب خود به او علم لدنی و اسرار الهی آموختیم».

3) خداوند عزوجل نعمت علم را به بندگانش یادآور شده و امر نموده تا شکر این نعمت را بجا آرند، می‌فرماید: ﴿كَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولٗا مِّنكُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمۡ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ ١٥١ فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ١٥٢﴾ [البقرة: 151-152]. یعنی: «همچنان که پیامبری از خودتان را به میان شما فرستادیم که آیات ما را بر شما بخواند و شما را (از پلیدی و آلودگی جهل و شرک) پاک و منزه گرداند و به شما حکمت و شریعت می‌آموزد و آنچه را نمی‌دانستید، به شما می‌آموزد – پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، و شکر نعمت من را بجا آرید و کفران نعمت نکنید».

4) خداوند آدم را بر ملائک برتری و فضیلت داد، و فرشتگان وقتی دانستند که آدم نامهای همه چیزها را می‌داند گفتند: ﴿قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ لَا عِلۡمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمۡتَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ ٣٢﴾ [البقرة: 32]. یعنی: «فرشتگان گفتند: (خداوندا) تو پاک و منزهی، ما را جز آنچه که تو به ما آموخته ایی هیچ دانشی نیست، تو دانا و حکیمی».

5) علم و دانش یعنی زندگی و نور و جهل و نادانی یعنی مرگ و تاریکی، به دلیل این گفته خداوند که می‌فرماید: ﴿أَوَ مَن كَانَ مَيۡتٗا فَأَحۡيَيۡنَٰهُ وَجَعَلۡنَا لَهُۥ نُورٗا يَمۡشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ لَيۡسَ بِخَارِجٖ مِّنۡهَا﴾ [الأنعام: 122].

یعنی: «آیا کسی که مرده (غرق در جهل و گمراهی) بود و ما او را زنده کردیم، و به او روشنی (دانش و دیانت بخشیدیم) تا با آن روشنی میان مردم سرافراز رود، مثل او مانند کسی است که در تاریکیها (ی جهل و گمراهی) فرو رفته و از آن بیرون شده نتواند».

مفسران گفته‌اند: یعنی قلبش بسبب جهل و گمراهی مرده و خداوند آن را با نور علم زنده ساخت، و ایمان را سبب نور و سرافرازی وی در میان مردم نمود.

6) تأثیر نیروی علم بر دلها بیشتر از نیروی بدنی است، ابن عباس ب می‌گوید: هر دلیل و برهانی در قرآن حجت است، زیرا خداوند فرموده: ﴿إِنۡ عِندَكُم مِّن سُلۡطَٰنِۢ بِهَٰذَآ﴾ [یونس: 68]. یعنی: «شما (ای کافران و مشرکان) بر قول خود هیچ دلیل (علمی و منطقی) ندارید».

7) خداوند سبحان شکار سگ آموزش ندیده را مردار قلمداد و خوردن گوشت چنین شکاری را حرام و شکار سگ آموزش دیده را مباح قرار داده و فرموده:

﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ مَاذَآ أُحِلَّ لَهُمۡۖ قُلۡ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ وَمَا عَلَّمۡتُم مِّنَ ٱلۡجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ ٱللَّهُ﴾ [المائدة: 4]. یعنی: «ای پیغمبر از تو خواهند پرسید که بر آنها چه چیز حلال گردیده، بگو: برای شا همه پاکیزه‌ها حلال گردیده شده و نیز صید سگان و مرغان شکاری که به آنها آموزش (صید کردن) داده اید آنچه که خداوند به شما آموزش داده است (بوسیله عقل و فهمی که از جانب خداوند به شما داده شده)»

8) در حالت جنگ همه مسلمانان به میدان نمی‌روند بلکه عده ایی باید برای تحصیل علم و تفقه در دین بمانند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةٗۚ فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَحۡذَرُونَ ١٢٢﴾ [التوبة: 122]. یعنی: «شایسته نیست که مؤمنان همگی رهسپار جهاد شوند، پس چرا از هر فرقه ایی از آنان گروهی رهسپار نشدند تا دین را بیاموزند تا قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند، تا شاید آنان بترسند» (از کیفر الهی)

9) علما استفاده کنندگان حقیقی از آیات خداوند متعال‌اند، الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِۖ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا ٱلۡعَٰلِمُونَ ٤٣﴾ [العنکبوت: 43]. یعنی: «و ما این همه مثلها را برای مردم می‌زنیم (تا حقایق برای مردم روشن شوند) و لکن جز عالمان کسی دیگر آنها را درک نمی‌کند».

10) علما هستند که خدا ترسند، خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ﴾ [فاطر: 28]. یعنی: «جز این نیست که از اصناف بندگان تنها مردمان عالم و دانا مطیع و خداترسند». از همین رو وقتی به امام شعبی گفته شد: ای عالم! فرمود: عالم کسی است که از خداوند می‌ترسد.

11) خداوند بندگانش را امر نموده به علما رجوع کنند، و فرموده: ﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [النحل: 43]. یعنی: «اگر چیزی را ندانستید از اهل علم بپرسید».

12) خداوند به پیامبرش دستور داده که دعا کند و بگوید:

﴿وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا﴾ [طه: 114]. یعنی: «و بگو پروردگارا بر علم من بیفزا».

13) علم نعمت ارزشمندی است و شایسته است که به آن خوشحال شد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ هُوَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ٥٨﴾ [یونس: 58]. یعنی: «ای رسول به مردم بگو: شما باید به فضل و رحمت خدا شادمان و خوشحال شوید که آن بهتر از مال و ثروتی است که اندوخته می‌کنید» و فضل خداوند یعنی ایمان و رحمت او یعنی قرآن.

14) کسی را که خداوند به نعمت علم آراسته بدرستی که خیر کثیری را به وی عنایت نموده است، خداوند فرموده: ﴿يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٦٩﴾ [البقرة: 269]. «فیض حکمت و دانش را به هر که خواهد عطا می‌کند و هر که را به حکمت و دانش بیاراید بتحقیق خیر وافری را به وی عنایت نموده است».

15) خداوند کریم رفع درجات را چهار بار در قرآن مجید ذکر نموده که سه مورد آن درباره اهل علم و یکی درباره جهادکنندگان است، و همین فضل برای عزت و شرف اهل علم کافی است، خداوند می‌فرماید: ﴿يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖ﴾ [الـمجادلة: 11]. «خداوند مقام اهل ایمان و دانشمندان عالم را (در دو جهان) رفعت می‌دهد».

16) خداوند روز قیامت اهل علم را به گواهی دادن می‌طلبد نه دیگران را، می‌فرماید: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ وَٱلۡإِيمَٰنَ لَقَدۡ لَبِثۡتُمۡ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡبَعۡثِۖ فَهَٰذَا يَوۡمُ ٱلۡبَعۡثِ وَلَٰكِنَّكُمۡ كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٥٦﴾ [الروم: 56]. «آنان که از مقام علم و ایمان برخوردار بوده‌اند (خطاب به کافران و بدکاران) می‌گویند: شما در علم خداوند تا روز قیامت مهلت یافتید، و این هم روز قیامت، و لکن شما – آنجا این موضوع – را نمی‌دانستید».

17) خداوند دوزخیان را به جهل و نادانی وصف نموده و می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ لَوۡ كُنَّا نَسۡمَعُ أَوۡ نَعۡقِلُ مَا كُنَّا فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ١٠﴾ [الملک: 10]. «و کافران گویند: اگر ما سخن پیامبران را (با گوش دل) می‌شنیدیم و یا گفته‌های آنان را از روی عقل و منطق می‌پذیرفتیم امروز از دوزخیان نمی‌بودیم» و وسایل دستیابی به علم قلب و سمع بصر انسان‌اند.

18) خداوند به پیامبرش ص اطمینان خاطر می‌دهد که اهل علم به او ایمان می‌آورند، می‌فرماید: ﴿قُلۡ ءَامِنُواْ بِهِۦٓ أَوۡ لَا تُؤۡمِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهِۦٓ إِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ يَخِرُّونَۤ لِلۡأَذۡقَانِۤ سُجَّدٗاۤ ١٠٧ وَيَقُولُونَ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعۡدُ رَبِّنَا لَمَفۡعُولٗا ١٠٨﴾ [الإسراء: 107-108]. «بگو: شما ایمان بیاورید یا نیاورید (یکسان است) که البته آنهایی که پیش از این به مقام علم و دانش رسیده‌اند هر گاه این آیات بر آنان تلاوت شود در کمال خضوع و فروتنی سر طاعت بر حکم آن فرود آورند. و می‌گویند: پروردگار ما پاک و منزه است البته وعدة خدای ما حتماً محقق خواهد شد».

109) عالم و جاهل برابر نیستند، خداوند می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [الزمر: 9]. «بگو (ای رسول): آنان که اهل علم و دانش‌اند با مردم جاهل و نادان یکسانند»

110) این گواهی از جانب خداوند برای فخر و اعتزاز اهل علم کافی است، آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِ﴾ [آل‌عمران: 18]. «خداوند به یکتایی خود گواهی می‌دهد که جز ذات اقدس او خدایی نیست و فرشتگان و دانشمندان و علمای ربانی و منصف نیز به یکتایی او گواهی می‌دهند که غیر از ذات یگانه او خدایی دیگر نیست و او غالب و با حکمت است».

فضل علم و اهل علم در احادیث پیامبر ص

1) ابوهریره می‌گوید: پیامبر اکرم ص فرمود: «مَا مِنْ رَجُلٍ يَسْلُكُ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا إِلاَّ سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقَ الْـجَنَّةِ وَمَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ»**[[4]](#footnote-4)**.

«هیچ مردی نیست که راهی را برای طلب علم بپیماید و مگر اینکه خداوند راهی را برای رسیدنش به بهشت هموار می‌سازد، هر که را عمل کُند نماید نسب به او شتاب نبخشد».

2) ابوموسی اشعری از پیامبر اکرم ص روایت می‌کند که فرمود: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِى اللَّهُ بِهِ مِنَ الْـهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ الْغَيْثِ الْكَثِيرِ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَ مِنْهَا نَقِيَّةٌ قَبِلَتِ الْـمَاءَ، فَأَنْبَتَتِ الْكَلأَ وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ أَمْسَكَتِ الْـمَاءَ، فَنَفَعَ اللّـَهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةً أُخْرَى، إِنَّمَا هِىَ قِيعَانٌ لاَ تُمْسِكُ مَاءً، وَلاَ تُنْبِتُ كَلأً، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقِهَ فِى دِينِ اللَّهِ وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِى اللّـَهُ بِهِ، فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا، وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِى أُرْسِلْتُ بِهِ»**[[5]](#footnote-5)**. «مثل علم و هدایتی که خداوند عزوجل مرا بدان فرستاده است بسان باران فراوانی است که بر زمین فرو ریزد، بخشهایی از آن زمین آب را پذیرفت و گیاه و سبزه فراوانی رویاند، و بخشی دیگر بگونه‌ای بود که آب را نگه داشت و خداوند با آن آب به مردم نفع رساند که از آن نوشیدند و آبیاری کردند و کشت نمودند، و بخشهایی دیگر از آن زمین نه آب را نگه داشت و نه علف و گیاهی را رویاند، این مثال کسی است که علم دین حاصل نموده، و خداوند او را از آنچه که مرا بدان مبعوث ساخته بهره‌مند می‌سازد چه که هم خود می‌آموزد و هم به دیگران آموزش می‌دهد. و مثال کسیست که اعتنایی به دین نکرده و هدایت خداوندی را که مرا بدان فرستاده است نپذیرفته».

**نبی اکرم ص در این حدیث مردم را به سه گروه تقسیم کردند**:

گروه اول: اهل حفظ و فهم که علم را در سینه‌ها حفظ نموده و آنرا درک کردند این گروه بمثابه همان زمینی می‌باشند که آب را پذیرفت.

گروه دوم: اهل حفظاند که از نعمت حفظ و نقل و ضبط آن برخوردارند ولی از فهم معانی و استنباط و استخراج احکام آن قاصراند و این گروه بمنزله زمینی است که آب را نگهداشت ولی علف و گیاهی نرویاند.

گروه سوم: کسانی‌اند که از نعمت علم محروم‌اند چه از لحاظ حفظ و فهم و چه از لحاظ روایت و درایت و اینها همان اشقیا و نگونبختانند و مثالشان بمنزله زمین هموار و صاف است که نه آب را نگه می‌دارد و نه گیاه علفی را می‌رویاند.

3) ابوهریره از نبی اکرم ص روایت می‌کند که فرمود: «مَا مِنْ قَوْمٍ يَجْتَمِعُونَ فِى بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقْرَءُونَ وَيَتَعَلَّمُونَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ إِلاَّ حَفَّتْ بِهِمُ الْـمـَلاَئِكَةُ وَغَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ وَذَكَرَهُمُ اللّـَهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ وَمَا مِنْ رَجُلٍ يَسْلُكُ طَرِيقاً يَلْتَمِسُ بِهِ الْعِلْمَ إِلاَّ سَهَّلَ اللّـَهُ لَهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْـجَنَّةِ وَمَنْ يُبْطِئُ بِهِ عَمَلُهُ لاَ يُسْرِعُ بِهِ نَسَبُهُ».

یعنی: «نیست هیچ قوم و گروهی که در خانه‌ای از خانه‌های خداوند گرد هم جمع شوند تا میان خود قرآن را تعلیم و تدریس کنند مگر اینکه فرشتگان آنها را گرد خود گرفته و رحمت آنها را می‌پوشاند و سکون و آرامش بر آنها فرود می‌آید، خداوند در ملأ اعلی از آنها یاد می‌کند، و هیچ مردی نیست که از پی علم پا به راهی بگذارد مگر آنکه خداوند راه رسیدن به بهشت را برایش آسان می‌گرداند و هر که را که عملش او را به جایی نرساند، بداند که نسبش هم وی را بجایی نخواهد رساند».

4) از عثمان روایت است که رسول الله ص فرمود: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»**[[6]](#footnote-6)**.

«بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و به دیگران آموزش دهد» و نزد سفیان ثوری (تابعی جلیل القدر) قرائت قرآن از غزوه‌های جانبی پسندیده‌تر بود.

5) ابوهریره می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلاَثَةِ أَشْيَاءَ : مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»**[[7]](#footnote-7)**.

یعنی: «هر گاه انسان بمیرد عملش قطع می‌شود مگر از سه چیز: از صدقه جاریه، از علمی که دیگران از آن سود برند، از فرزند صالحی که برای او دعا کند».

6) از پیامبر ص روایت صحیحی نقل شده که خطاب به علی فرمود: «لأَنْ يَهْدِىَ اللّـَهُ بِكَ رَجُلاً وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ».

«اینکه خداوند عزوجل بدست تو یک انسانی را هدایت دهد برایت از حُمُر النعم بهتر است». حمر النعم یعنی شتران ماده محبوب‌ترین مال نزد عرب بود.

7) امام مسلم از ابوهریره روایت می‌کند که رسول الله ص فرمود: «مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ مَنْ تَبِعَهُ لاَ يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا وَمَنْ دَعَا إِلَى ضَلاَلَةٍ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الإِثْمِ مِثْلُ آثَامِ مَنْ تَبِعَهُ لاَ يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ آثَامِهِمْ شَيْئًا».

یعنی: «هر کس مردم را به راه هدایت دعوت کند مانند اجر و پاداش کسانی را می‌برد که از او پیروی کرده‌اند بی آنکه از اجر و پاداش آنان چیزی کاسته شود، و هر کس هم به گمراهی دعوت کند به اندازه کسانی از که از او (در گمراهی) پیروی کرده‌اند گناه کسب کرده است بی آنکه چیزی از گناهانشان کاسته شود».

8) از ابوامامه روایت است که رسول الله ص فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ وَأَهْلَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ حَتَّى النَّمْلَةَ فِى جُحْرِهَا وَحَتَّى الْـحُوتَ لَيُصَلُّونَ عَلَى مُعَلِّمِ النَّاسِ الْـخَيْرَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ الله ص: فَضْلُ العَالِمِ عَلَى العَابِدِ كَفَضْلِي عَلَى أدْنَاكُمْ»[[8]](#footnote-8).

یعنی: «همانا خداوند متعال و فرشتگانش و اهل آسمان و زمین و حتی مورچگان در سوراخ و ماهیان در دریا بر کسانی که به مردم خیر و نیکی می‌آموزند درود می‌فرستند، سپس فرمود: فضیلت عالم بر عابد بسان فضیلت من بر ادنی‌ترین فرد شماست».

9) ابودرداء از پیامبر اکرم ص روایت می‌کند که فرمود: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَبْتَغِى فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْـجَنَّةِ وَإِنَّ الْـمَلاَئِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضًا لِطَالِبِ الْعِلْمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِى السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِى الأَرْضِ حَتَّى الْـحِيتَانُ فِى الْـمَاءِ وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الأَنْبِيَاءِ إِنَّ الأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا وَلاَ دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ»[[9]](#footnote-9).

یعنی: «هر کس راهی را پیش گیرد که علمی را حاصل کند خداوند راه رسیدن به بهشت را برایش آسان می‌سازد، و همانا فرشتگان بخاطر رضایتی که از کارش دارند بالهایشان را برای طالبان علم می‌گسترانند، و همه کسانی که در زمین و آسمانند حتی ماهیان در آب برای عالم آمرزش می‌طلبند، و فضیلت عالم برعابد مانند فضیلت ماه بر سایر ستارگان است، و أنبیاء از خود دینار و درهم را به ارث نگذاشته‌اند، و آنچه که بر جای گذاشته‌اند علم است، و هر کس این ارث را بردارد بهره بزرگی را برداشته است».

10) ابوهریره از پیامبر اکرم ص روایت می‌کند که فرمود: «إِنَّ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلاَّ ذِكْرَ اللَّهِ وَمَا وَالاَهُ وَعَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا». امام ترمذی می‌گوید: این حدیث نیکویی است.

یعنی: «دنیا و آنچه در دنیا است مذموم و ناپسند است، بجز یاد خدا و آنچه سبب رضای خداست و عالم و متعلم بودن».

11) ابن مسعود از پیامبر ص نقل می‌کند که فرمود: «نَضَّرَ اللـَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَتِى فَوَعَاهَا وَحَفِظَهَا وَبَلَّغَهَا فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»**[[10]](#footnote-10)**. یعنی: «خداوند شاد و خرم گرداند شخصی را که سخن مرا شنید و آنرا فهمید و حفظ کرد و آنرا به دیگران ابلاغ کرد، چه بسا افرادی باشند که علمی از دین را برداشته و آنرا به افراد داناتر از خود رسانده‌اند».

12) أنس می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مَنْ خَرَجَ فِى طَلَبِ الْعِلْمِ فَهُوَ فِى سَبِيلِ اللّـَهِ حَتَّى يَرْجِعَ»**[[11]](#footnote-11)**.

یعنی: «کسی که برای طلب علم بیرون رود پا در راه خدا گذاشته است تا اینکه برگردد».

13) ابو مسعود انصاری روایت می‌کند که پیامبر اکرم ص فرمود: «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ لَهُ مِثْلُ أَجْرُ فَاعِلِهِ»**[[12]](#footnote-12)**. يعنی: «ارشاد کنندگان به خیر و نیکی اجر و پاداشی مثل عمل کنندگان به آن دارند».

14) عبدالله بن مسعود می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «لاَ حَسَدَ إِلاَّ فِى اثْنَتَيْنِ رَجُلٌ أَتَاهُ اللَّهُ مَالاً فَسَلَّطَهُ عَلَى هَلَكَتِهِ فِى الْـحَقِّ وَرَجُلٌ أَتَاهُ اللّـَهُ حِكْمَةً فَهُوَ يَقْضِى بِهَا وَيُعَلِّمُهَا»**[[13]](#footnote-13)**.

یعنی: «غبطه خوردن بجز در دو چیز جائز نیست، (یکی) خداوند به شخصی مالی عنایت کرده و او را در مصرف کردن آن در راه حق قدرت داده است و مردی که خداوند به او حکمت مرحمت کرده و او بوسیله آن میان مردم قضوت می‌کند و به دیگران تعلیم می‌دهد» و حکمت یعنی علم و بینش دین و یا علم سنت یا اطاعت و فرمانبری خداوند.

15) جابر می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «النَّاسُ مَعَادِنُ، خِيَارُهُمْ فِي الْـجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الإِسْلامِ، إِذَا فَقُهُوا»**[[14]](#footnote-14)**.

یعنی: «انسانها مانند معدن‌اند (خوب و بد دارند) شایسته‌های آنها در دوران جاهلیت، در اسلام نیز شایسته‌اند اگر علم و فقه دین حاصل کنند».

16) عبدالله بن عمرو بن العاص س می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «بَلِّغُوا عَنِّى وَلَوْ آيَةً، وَمَنْ كَذَبَ عَلَىَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» یعنی: «ابلاغ کنید (به دیگران) از سوی من هر چند که یک آیه باشد، هر که عمداً و از روی قصد بر من دروغ ببندد باید خود را برای جایگاهش در دوزخ آماده سازد».

17) نبی اکرم ص عالمان را بر دیگران مقدم می‌داشت و فرمود: «يَؤُمُّ الْقَوْمَ أَقْرَؤُهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ, فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَوَاءً فَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ، فَإِنْ كَانُوا فِيهَا سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ إِسْلامًا».

یعنی: «باید پیشنمازی را کسی به عهده گیرد که قرآن را بهتر می‌خواند و می‌داند، اگر (دو شخص) در قراءت در یک سطح بودند، آن کسی شایسته‌تر است که به سنت پیامبر ص عالم‌تر و پایبندتر است، و اگر در این رتبه هم برابر بودند پس قدیمی‌ترین آنها در اسلام آوردن امامت مردم را بر عهده گیرد».

18) پیامبر ص درباره طلاب علم سفارش به نیکی کرده است، مروی است که عده ایی از اصحاب نزد دیگر صحابی جلیل و یکی از راویان احادیث پیامبر ص یعنی ابوسعید خدری می‌آمدند سفارش و وصیت رسول اکرم ص را درباره جویندگان علم متذکر می‌شد و می‌گفت: پیامبر ص فرموده: «إِنَّ النَّاسَ لَكُمْ تَبَعٌ وَإِنَّ رِجَالاً يَأْتُونَكُمْ مِنْ أَقْطَارِ الأَرَضِينَ يَتَفَقَّهُونَ فِى الدِّينِ فَإِذَا أَتَوْكُمْ فَاسْتَوْصُوا بِهِمْ خَيْرًا» یعنی: «مردم از شما پیروی می‌کنند، و مردانی از اطراف و اکناف زمین برای فراگیری علم دین نزد شما می‌آیند، پس هر گاه نزد شما آمدند به هم دیگر سفارش کنید تا با آنها به نیکی و خوبی رفتار کنند»

19) عمر نقل می‌کند که نبی اکرم ص فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَذَا الْكِتَابِ أَقْوَامًا وَيَضَعُ بِهِ آخَرِينَ».

یعنی: «همانا خداوند متعال با این کلام (قرآن مجید) عده ایی را عزت و رفعت می‌دهد (یعنی کسانی که علم آنرا فراگرفته و به دیگران می‌رسانند) و عده دیگری را بر زمین می‌زد و بی ارزش می‌سازد (کسانی که به قرآن و علم آن اعتنا نکنند)». از ابن عباس ب روایت شده که گفته: «اصحاب مجلس عمر و مشاورانش فقهاء و دانشمندان دین بودند چه پیر و چه جوان»

ابو عمر بن عبدالبر می‌گوید: علماء در قدیم احادیث فضائل را بدون سخت گیری از همه روایت می‌کردند، و راویان چنین احادیثی را مانند راویان أحادیث احکام مورد نقد بررسی قرار نمی‌دادند.

گفته‌های دیگر بزرگان دربارة علم

1- علی بن أبی طالب می‌گوید: مردم سه گروه‌اند:

نخست: عالم ربانی و خداترس، دوم: متعلمی که در پی علمی است که باعث نجات و سربلندی او شود و گروه سوم: عامه مردم و جهال اند که هیچ چیز نمی‌دانند و هر صدایی را که بشوند از پی آن براه می‌افتند (تشخیص خوب و بد را نمی‌دهند) باد به هر سو بوزد با آن همراهند، نوری از علم بر نگرفته‌اند و به ستون محکمی تکیه نزده‌اند. علم نکوتر از حال است علم از تو پاسدار می‌کند ولی تو از مال، علم با انفاق آن به دیگران افزایش می‌یابد ولی مال با انفاق و خرج کردن کم می‌شود، عالم حکم می‌کند ولی بر مال حکم می‌شود، و محبت علم جزو دین است.

2- معاذ بن جبل صحابی جلیل رسول الله ص می‌گوید: «علم را بیاموزید زیرا علم خدا ترسی می‌آورد، طلب علم عبادت است و تدریس آن تسبیح و جستجو کردن آن جهاد و آموختن آن به کسانی که نمی‌دانند صدقه و بخشش آن به اقرباء و خویشاوندان تقرب إلی الله است، علم همدم و مونس انسان در تنهایی و رفیق در خلوت، علم راهنمایی است در دین، و آموزنده صبر بر شدت و سختی، خداوند عزوجل بوسیله این علم به عده ایی عزت و مکانت می‌بخشد و آنها را رهبران و سروران امت قرار می‌دهد تا دیگران به آنها اقتدا کنند و آنها راهنمایان مردم‌اند و مردم پیرو راه آنان، علم انسان را به منزلت ابرار و درجات عالی می‌رساند. تفکر در علم معادل با روزه است و درس و تدریس آن معادل با قیام شب، با علم خداوند به نیکویی اطاعت و به نیکویی عبادت می‌شود، با علم توحید و عظمت خداوند بیان می‌شود، با علم صله رحم می‌شود و با آن حلال و حرام شناخته می‌شوند، علم پیشواست و عمل پیرو آن، نیکبختان از علم برخوردار می‌شوند و نگون بختان از آن محروم.

3- ابو درداء می‌گوید: هر کس معتقد باشد بیرون رفتن برای علم جهاد نیست عقل و پندارش ناقص است.

4- ابن مسعود می‌گوید: علم را فرا بگیرید پیش از آنکه از میان شما برداشته شود و از بین برود و از بین رفتن علم با از بین رفتن علماست، سوگند به ذاتی که جان من در دست اوست. البته مردانی که در راه خدا کشته شدند آرزو و تمنا می‌کنند که خداوند آنها را در زمره علماء مبعوث کند وقتی می‌بینند که علماء از چه قدر و منزلتی برخوردارند، و هیچ کس نیست که عالم به دنیا بیاید بلکه علم با فراگیری و تعلم حاصل می‌گردد.

5- لقمان به پسرش گفت: «با علماء نشست و برخاست کن و پا در رکاب آنان بنه، زیرا خداوند سبحان دلها را با نور حکمت زنده می‌گرداند آنگونه که آب آسمان زمین را زندگی می‌بخشد».

6- حسن بصری / می‌گوید: اگر علماء نمی‌بودند مردم مثل چهارپایان می‌زیستند.

7- برخی از گذشتگان می‌گفتند: اگر بر من روزی بگذرد که در آن بر علم من افزوده نشود، خورشید آن روز برای من با برکت نباشد. و همچنین گفته‌اند: کسی که علم را از دست داده چه چیزی را دریافته و کسی که علم را دریافته چه چیزی را از دست داده است.

8- از عبدالله بن مبارک عالم و مجاهد معروف پرسیده شد که: بهترین مردم چه کسانی‌اند؟ فرمود: علماء، گفته شد: از پادشاهان فرمانروایان چه کسی؟ فرمود: فرمانروایان زاهد و پارسا، پرسیده شد پس انسانهای پست چه کسانی‌اند؟ فرمود: کسی که با دین ارتزاق کند و دین را مایه کسب و شکم پروری کند.

9- از حسن بصری نقل شده است که فرموده: هر کس بابی از علم را فرا بگیرد و به آن عمل کند برای او از دنیا و و آنچه در آن هست نیکوتر است.

10- ابو عمیر الطوری أبان بن سلیم می‌گوید: یک سخن حکمت آموز که از برادرت به تو رسد بهتر از مالی است که به تو ببخشد زیرا مال سبب طغیان و سرکشی‌ات می‌گردد ولی سخن نیک تو را هدایت و ارشاد می‌کند.

11- و همچنین از حسن بصری روایت شده که فرموده: دنیا همه تاریکی است مگر مجالس علماء.

12- از عالمی دیگر روایت شده که فرموده: مثال عالم در یک شهر و آبادی بمثابه چشمه آب شیرین در آن شهر است.

13- در روایتی دیگر از عبدالله بن مبارک آمده است که می‌گوید: به سلیمان بن داود اختیار داده شد که از میان علم و پادشاهی یکی را برگزیند، و ایشان علم را برگزید، و خداوند به پاس این انتخاب نیک سلیمان نعمت علم و پادشاهی را یکجا به ایشان عنایت نمود.

14- حسن بصری رحمه الله علیه در تفسیر این آیه شریفه: ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ [البقرة: 201]. می‌گوید: حسنه در دنیا یعنی علم و عبادات، حسنه در آخرت یعنی بهشت.

15- ابن مسعود هر گاه جوانان را می‌دید که در پی علم و دانش‌اند می‌فرمود: خوش آمدید ای چشمه‌های حکمت و چراغهای تاریکیها، ای صاحبان لباسهای بالیده و دلها شاد و تر و تازه، پایبندان خانه‌ها و گل و ریحان هر قبیله.

16- از سخنان حکمت انگیز داود : علم در سینه بسان چراغ در خانه است، به یکی از حکمای نخستین گفته شد: بر عالم و دانشمند کسب و اقتباس چه چیزی شایسته است؟ فرمود: آن چیزی که اگر کشتی‌اش غرق شود با او شنا کند. و دیگری گفت: هر کس علم را لگام قرار دهد مردم او را امام قرار می‌دهند، و هر کس به حکمت معروف و شناخته شود چشمها به او به دیده وقار می‌نگرند.

و عبدالملک بن مروان خلیفه اموی به فرزندانش گفت: ای فرزندانم علم و دانش فرا گیرید زیرا در توانگری برایتان کمال است و در تهی دستی برایتان مال است.

17- معتمر بن سلیمان می‌گوید: زمانی که من درکوفه بودم پدرم در نامه‌ای به من چنین نوشت، ای فرزندم کاغذ بخر و احادیث را بر آن بنویس زیرا علم می‌ماند و دینارها فنا می‌شوند. اسماعیل بن جعفر بن سلیم هاشمی می‌گوید: تعجب می‌کنم از کسی که علم را می‌نگارد و نفس او را به طلب مال وا می‌دارد.

بعضی از علماء گفته‌اند: از آثار ارزش و فضل علم این است که به هر کس نسبت داده شود خوشحال می‌گردد گرچه از اهل آن نباشد، و علم از هر که نفی شود و به او نسبت جهل دهند بر او گران تمام شده و احساس حقارت می‌کند گرچه که جاهل و نادان باشد.

18-جعفر بن محمد (جعفر صادق /) می‌گوید: والاترین درجه کمال تفقه در دین و شکیبایی بر رنج و مشقتها و تدبیر امور زندگی است، و فرمود: موت هیچ کس، ابلیس را بمانند موت عالم و فقيه خوشحال نمی‌کند، یکی از حکماء می‌گوید: از ادله فضیلت و شرافت عالمان این است که مردمان دوست دارند از آنها اطاعت کنند، و گفته‌اند: علم بالاترین حَسَب و ادب و جوانمردی بالاترین نَسَب است، و همچنین گفته شده است: مثال علماء و دانشمندان مانند آب است هر جا بیفتد سود می‌رساند.

19-ابوالأسود الدؤلی (نحوی معروف) می‌گوید: پادشان فرمان روایان بر مردم‌اند و علماء فرمان روایان بر ملوک و پادشاهان، به بزرگمهر گفته شد: چه کسی از فضیلت و برتری بیشتری برخوردار است اغنیاء یا علماء؟ گفت: علما، گفته شد: پس چرا علماء در خانه توانگران واغنیاء می‌روند؟ گفت: به خاطر اینکه علماء فضل غنی را می‌شناسند ولی اغنیاء از فضل علماء بی خبرند، بعضی از حکماء گفته‌اند: برترین و والاترین علمی که برای بدست آوردن آن سعی و تلاش و با دیگران برسد آن رقابت شود علمی است که بر دینداری و نحوت و جوانمری انسان بیفزاید.

20- مُبَرد (صاحب کتاب الکامل) می‌گوید: گفته‌اند: علم را بیاموزید زیرا علم راهنمای بسوی دین، و هشیار کننده مردان، و همدم هنگام ترس و وحشت و همراه انسان در غربت، و وصل کننده انسان به دیگران در مجالس و سبب جلب مال و وسیله‌ای است برای رفع نیازها.

و عبدالله بن مقفع می‌گوید: علم را در هر صورت بطلبید اگر پادشاه باشید بر وجهه تان می‌افزاید، و اگر از عامه بودید می‌توانید بخوبی زندگی کنید و گفته شده است: سه چیزاند که صاحبان آن باید سروری کنند: فقه، امانت داری و ادب.

به لقمان حکیم گفته شد: افضلترین مردم چه کسی است؟ گفت: مؤمن عالم و دانا که اگر خیری از او طلبیده شود یافت می‌شود. حجاج ثقفی به خالد بن صفوان گفت: سرور اهل بصره کیست؟ در جواب حجاج گفت: حسن (بصری) حجاج گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که او غلام آزاد شده ایست؟ گفت: مردم در امور دین به او نیاز دارند و او از مال و دنیای آنها بی نیازی می‌کند، هیچ یک از اشراف بصره را ندیده ام مگر اینکه سعی می‌کند تا د رحلقه درس او شرکت کند و به سخنان او گوش فرا دهد و علمش را بنگارد، حجاج گفت: سوگند به خدا که سخن درست همین است.

21-کعب می‌گوید: خداوند عزوجل به موسی ؛ وحی نمود که: خیر و نیکی را بیاموز و به دیگران آموزش بده زیرا من قبر آموزش دهندگان علم و کسانی را که در پی یادگیری علم هستند را برایشان منور می‌سازم تا در آن دچار وحشت نشوند، شخصی در نامه‌اي به برادرش نوشت: بدان که به تو علم داده شده است پس نور علمت را با تاریکیهای گناه خاموش مگردان تا در تاریکیهای روزی که اهل علم و معرفت با نور علمشان به سوی بهشت گام بر می‌دارند از قافله عقب بمانی.

و گفته‌اند: «هیچ شخصی به برادرش هدیه‌اي ارزشمندتر از سخن حکمت آموزی نداده است که خداوند بوسیله آن بر هدایتش بیفزاید و ناگواری را از او دور گرداند».

سفر برای طلب علم

نبی الله موسی برای گوش فرا دادن به سخنان خضر و افزودن علمش رنج سفر بجان خرید و رخت سفر بر بست، و این راه و رسم صالحین است.

امام قرطبی می‌گوید: از این داستان بر می‌آید که عالم برای ازدیاد علم و معرفتش رخت سفر ببندد و در این راه می‌تواند از یار و خادمی طلب کمک کند، و فرصت دیدار با علماء و فضلاء را غنیمت شمارد اگر چه خانه و کاشانه آنها دور باشد، روش و سنت گذشتگان صالح و نیکوکار چنین بوده است. و بسبب سفر است که مسافران به بهره و سود برتر نائل می‌شوند و به سعی کامیابی دست می‌یابند و قدمهایشان در علم راسخ و شهره وصیت شان بر زبانها می‌افتد و به اجر و پاداش و عزت کرامت می‌رسند.

امام بخاری / می‌گوید: جابر بن عبدالله مسیر یک ماه را برای سفر به سوی عبدالله بن انیس پیمود تا به حدیثی که نزد او بود دست یابد.

سعید بن المسیب (تابعی مشهور) می‌گوید: حاضرم برای رسیدن به یک حدیث شبها و روزها سفر کنم.

شعبی می‌گوید: کسی را در این شهرها و سرزمینها کوشاتر از مسروق در طلب علم نمی‌شناسنم.

و از مالک بن دینار روایت است که می‌گوید: خداوند عزوجل به موسی وحی نمود که: کفش و عصایی از آهن تهیه کن و سپس علم را بطلب و رنج و سختی را تحمل کن تا اینکه کفشهایت را کهنه کنی و یا کفشهایت کهنه و فرسوده شوند و عصایت بشکند.

امام شعبی می‌گوید: اگر مردی از آن سوی سرزمین شام به آن سوی سرزمین یمن سفر کند تا یک سخن حکمت آموز (حدیث پیامبر ص) را بشنود گمان نمی‌کنم که سفرش بیهوده بوده است.

بُسر بن عبیدالله حضرمی می‌گوید: من برای شنیدن یک حدیث به شهرهای دوردست سفر می‌کردم و مسروق برای شنیدن یک حرف سفر می‌کرد کما اینکه ابوسعید نیز چنین می‌کرد.

عبدالله بن عباس ب می‌گوید: به ما خبر می‌رسید که نزد فلان صحابی گفته‌ای از گفته‌های پیامبر ص وجود دارد اگر می‌خواستم می‌توانستم قاصدی را نزد وی بفرستم تا پیش ما بیاید و آن حدیث را برای ما بیان کند، و لیکن من نزد او می‌رفتم و بر در خانه اش قیلوله می‌کردم تا اینکه از خانه‌اش خارج شود وآن حدیث را به من بگوید.

شعبی روایت می‌کند و می‌گوید: ابوبرده از پدرش برای ما روایت کرده که رسول اللهص فرموده: «اگر شخصی کنیزکی داشته باشد و آن کنیزک را به نیکی تعلیم دهد و به او ادب بیاموزد و سپس آزادش کند و با او ازدواج کند (نزد خداوند) دو اجر و پاداش دارد، و هم چنین اگر شخصی از اهل کتاب به پیامبرش ایمان آورده باشد و بعد به من ایمان آورد دو ثواب دارد و هر غلامی که حق آقا و سرورش و حق پروردگارش را رعایت کند دو اجر و پاداش دارد»**[[15]](#footnote-15)**.

این علم را بدون اجر و مزد بردار زیرا مردانی بودند که بخاطر چیزهایی کمتر از این هم به مدینه سفر می‌کردند، این سخنی است که شعبی آنرا گفت.

علم چگونه حاصل می‌گردد؟

ابوالأحوص روایت می‌کند که عبدالله بن عمرو فرمود: شخص عالم به دنیا نمی‌آید بلکه علم با آموزش و جستجو حاصل می‌شود.

شَبیب می‌گوید: هیچ طبع و سرشتی بدون ادب ارزش ندارد و هیچ علمی بدون خواستن هم بدست نمی‌آید.

علی می‌گوید: علم گمشده مؤمن است، علم و دانش را برگیرید اگر چه نزد مشرکان باشد، هیچ‌یک از شما خودش را برتر از آن نداند که حکمتی را بردارد، از هرکس که آنرا شنید.

و همچنین می‌فرماید: به زیارت و دیدار هم دیگر روید و گفته‌های رسول الله ص را با هم مذاکره کنید وإلا آموخته‌هایتان را از دست خواهید داد.

ابن جریج می‌گوید: آنچه (احادیثی) را که استخراج کرده ام به آسانی بدست نیامده است بلکه با صبر و بردباری توانسته ام به آن دست یابم.

علقمه میگوید: احادیث را به هم یادآور شوید زیرا زنده نگه داشتن حدیث با یاد آوری و مذاکره آن میسر است.

ابن مسعود می‌فرماید: احادیث را با یکدیگر مذاکره کنید زیرا با مذاکره بعضی از احادیث، حدیثهای دیگری در ذهن تداعی می‌شود.

اسماعیل بن رجاء برای اینکه احادیث در ذهنش بمانند و آنها را فراموش نکند به مکتب بچه‌ها می‌رفت و احادیث را به آنها عرضه می‌کرد.

عیسی بن مسیب می‌گوید: شنیدم که ابراهیم می‌گوید: اگر حدیثی را شنیدی در همان حین که آنرا می‌شنوی آنرا بازگو کن حتی برای کسی که خواستار شنیدن آن نیست، زیرا بدین صورت در ذهنت ماندگا رمی شود.

از یزید بن عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت است که می‌گوید: زنده نگهداشتن حدیث (در ذهن) با یادآوری آن است، عبدالله بن شداد به وی گفت: رحمت خدا بر تو باد که چه احادیث فراوانی را در سینه من زنده نگهداشتی.

از بعضی از حکماء پرسیدند: با چه اسبابی علم بدست می‌آید، گفت: با حرص بر آن جستجو می‌شود، و با دوست داشتن آن شنیده می‌شود و با وقت گذاشتن برای آن گردآورده می‌شود.

و سعید بن جبیر می‌گوید: عبدالله بن عباس ب برای ما حدیث نقل می‌کرد، اگر می‌گذاشت که برای این کارش سر او را ببوسم البته این کار را می‌کردم، خلیل بن احمدی فراهیدی (پدر علم بلاغت) می‌گوید: بر آنچه که در سینه داری بیشتر از آنچه که در کتابهایت هست مواظبت داشته باش. یعنی اعتمادت بر آنها بیشتر از اعتمادت بر کتابهایت باشد.

عون بن عبدالله بن عتبه می‌گوید: نزد ام درداء رفتیم و ایشان آنجا برای ما از فقه و حدیث سخن می‌گفت، گفتیم: ای ام درداء تو را خسته کردیم، در جواب گفت: مرا ملول و خسته نکردید، عبادت و پرستش خدا را در هر کاری جستجو کردم ولی هیچ کدام مانند مذاکره علم و فقه به من رضایت نفس و آرامش دل عنایت نکرد.

ریاشی می‌گوید: شنیدم که کسی به اصمامی گفت: چگونه حفظ کردی ولی یارانت فراموش کردند؟ گفت: من به درس و تدریس مشغول شدم ولی آنها ترک کردند.

فراء می‌گوید: دلم به حال دو شخص بیش از هرکس دیگر می‌سوزد: یکی به شخصی که علم را می‌طلبد ولی آنرا نمی‌فهمد و دیگری بر کسی که می‌فهمد ولی آنرا نمی‌طلبد، و تعجب می‌کنم از کسی که استعداد علم را دارد ولی در پی آموختن آن نیست.

به بزرگمهر گفته شد: با چه چیز به اینهمه علم و حکمت رسیدی؟ گفت: با سحر خیزی مانند سحر خیزی کلاغ و با صبری مثل صبر و بردباری الاغ و با حرص و آزی به مانند حرص و آز خنزیر.

و مردی به ابوهریره گفت: می‌خواهم علم بیاموزم ولی می‌ترسم که آنرا از دست بدهم، ابوهریره گفت: برای از دست دادن آن همین بس که آنرا ترک کنی.

شاعری می‌گوید:

|  |  |
| --- | --- |
| أدم للعلم مذاکرة | فحیاة العلم مذاکرته |

علم را با یادآوری ادامه بده، زیرا جاودانگی علم در یادآوری آن نهفته است.

و قصه موسی با خضر بهترین دلیل بر این مدعاست که علم با راحت طلبی و سستی بدست نخواهد آمد.

صبر بر مشقتها و ادامه طلب

موسی به علمی که داشت اکتفا ننمود لذا خانه و کاشانه را با صبر و شکیبایی و امید پاداش از خداوند ترک نمود و پا بر مرکب دریا نهاد، و وقتی با خضر ملاقات نمود به وی گفت:

﴿هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا ٦٦ قَالَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ٦٧ وَكَيۡفَ تَصۡبِرُ عَلَىٰ مَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ خُبۡرٗا ٦٨ قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرٗا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرٗا ٦٩﴾ [الکهف: 66-69]. یعنی: «آیا می‌توانم از پی تو بیایم به این امید که از علمی که به تو داده شده است به من بیاموزی؟ (خضر) گفت: تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر و شکیبایی کنی – و چگونه می‌توانی بر چیزی که بر شناخت آن احاطه نداری شکیبا باشی؟ (موسی ) فرمود: مرا ان شاء الله شکیبا خواهی یافت و از دستور تو سرپیچی نخواهم کرد».

و مالک بن انس می‌گفت: زیبنده نیست کسی که علمی دارد آنرا ترک کند (یعنی با عمل نکردن و تعلیم ندادن آن به دیگران)

در روایتی ابن عباس ب می‌گوید: دو گرسنه هیچگاه گرسنگی شان رفع نمی‌شود: یکی طالب و جوینده علم و دیگری طالب دنیا.

روایت شده که به عیسی گفته شد: تا کی باید برای طلب علم سعی نمود. فرمود: تا زمانی که زندگی هست.

بگفته شاعر: ز گهواره تا گور دانش بجوی.

از عبدالله بن مبارک پرسیده شد: تا کی می‌خواهی در طلب علم باشی؟ گفت: تا دم مرگ اگر خدا بخواهد. باری دیگر همین سؤال از وی پرسیده شد، گفت: شاید آن سخن و کلمه‌ای که به من نفع برساند را هنوز ننوشته‌ام.

از سفیان بن عینیه پرسیده شد: چه کسی شایستگی بیشتری دارد که در پی علم باشد؟ گفت: کسی که عالم‌تر است زیرا اگر عالم خطا کند، خطایش زشت‌تر و زننده‌تر جلوه می‌کند.

منصور بن المهدی به مأمون گفت: آیا نکوست که سالخورده در پی علم رود؟ گفت: اگر جهل و نادانی برایش عیب و عار است پس در پی تعلیم رفتن برایش نکوست.

و ابن أبی غسان می‌گوید: زمانی به تو عالم گفته می‌شود که همواره جویای علم باشی، اگر خود را از فراگیری بی نیاز بدانی پس جاهل و نادانی.

و ابوهریره می‌گوید: مردم بر من خورده می‌گیرند که ابوهریره زیاد روایت می‌کند، اگر این دو آیه در کتاب خدا نمی‌بود یک حدیث هم روایت نمی‌کردم سپس آن دو آیه را تلاوت نمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ﴾ [البقرة: 159]. «کسانی که آیات روشن و رهنمودهایی را که ما نازل کرده ایم کتمان می‌کنند».

و این آیه که می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ [البقرة: 174]. یعنی: «کسانی که آنچه را که خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می‌دارند».

و گفت: برادران مهاجر ما مشغول کار و بار زندگی بودند ولی ابوهریره پیوسته در مجلس پیامبر با تمام وجودش حاضر بود و به سیر شدن شکمش قناعت می‌کرد، و در جایی که بقیه غایب بودند او حضور داشت.

ابو عمر می‌گوید: از این روایت معانی فقهی بسیاری استنباط می‌شود، از آن جمله: حکم روایت کردن حدیث از پیامبر اکرم ص حکم کتاب نازل شده خداوند است، و اظهار علم و نشر و تعلیم آن به دیگران، ملازمت مجالس علماء و قناعت کردن به اندک برای حصول علم، و طلب علم را بر مشغول شدن به دنیا و کسب آن ترجیح دادن.

ابن ابی الزناد از پدرش روایت می‌کند که می‌گوید: دیدم که عمر بن عبدالعزیز نزد عبیدالله بن عبدالله می‌آمد و از علم پدرش (ابن عباس ب) سؤال می‌کرد و عبیدالله گاهی به وی اجازه ورود می‌داد و گاهی او را بر می‌گرداند. امام مالک می‌گفت: این کار دست یافتنی نیست تا اینکه طعم فقط چشیده نشود، و سپس موضوع تنگدست شدن ربیعه را در طلب علم متذکر شد تا جایی که مجبور شده بود چوبهای سقف خانه اش را در این راه بفروشد، و حتی گاهی از شدت فقر ناچار شده بود برای سد رمقش از اشغالهای مدینه خوراکی جمع کند و بخورد. و سحنون می‌گوید: علم برای کسانی که تا حد سیری می‌خورند و یا به شستن لباسهایشان اهتمام می‌ورزند به دست آوردنی نیست.

و گفته‌اند: کسی که نمی‌تواند یک ساعت خودش را اسیر قلم کند تا ابد اسیر جهل می‌ماند.

علی در یکی از خطبه‌هایش چنین می‌گوید: بدانید که مردم فرزندان کسانی‌اند که نیکی می‌کنند، و قدر و منزلت هر شخص بستگی به احسانش دارد، و از روی علم و دانش سخن گویید تا قدر ارزشتان آشکار گردد.

و قتاده می‌گوید: اگر کسی به گوشه‌ای از علم بسنده می‌کرد البته موسی چنین می‌کرد و لیکن خطاب به خضر فرمود: ﴿قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا ٦٦﴾ [الکهف: 66]. یعنی: «آیا می‌توانم تو را همراهی کنم تا از آن علمی که به تو داده به من هم بیاموزی».

تواضع و فروتنی در طلب علم

سفر موسی برای شنیدن سخنان خضر نشانگر تواضع و فروتنی آنحضرت است، همه می‌دانیم که موسی یکی از پیامبران اولوالعزم است و همه به اتفاق معتقدند که رتبه ایشان از خضر برتر و بالاتر است، و هر یکی علمی داشت که دیگری آن را نمی‌دانست، موسی قدر و قیمت تواضع را درک کرده بود، لذا هیچگاه به علمش مغرور نشده بود، و حب و دوستی برتری جویی و ریاست را از او دور کرد، و هر کس برای خداوند تواضع اختیار کند خداوند به او رفعت و عزت می‌بخشد، در روایتی ابوهریره می‌گوید که: رسول الله ص فرمود: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ، وَمَا زَادَ اللّـَهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إلَّا عِزًّا، وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إلَّا رَفَعَهُ اللَّـهُ تَعَالَى»**[[16]](#footnote-16)**.

یعنی: «صدقه از مال نمی‌کاهد، خداوند در ازای عفو و گذشتِ بنده بر عزت او می‌افزاید، و هر کس بخاطر خدا تواضع کند خداوند به او رفعت می‌بخشد».

عمر بن الخطاب می‌گوید: بنده اگر بخاطر الله فروتنی پیشه کند خداوند با حکمتش به او رفعت و منزلت می‌بخشد. به او گفته شد: سرزنده باش تا خدا تو را سرزنده و خوشحال نگهدارد. چنین انسانی خودش را کوچک می‌شمارد ولی در چشم خلایق بزرگ است.

ایوب سختیانی می‌گوید: شایسته است که عالم بخاطر تواضع الله بر سرش خاک بگذارد.

و گفته‌اند: جوینده علم فروتن و متواضع و علمش بیشتر است، کما اینکه زمین پایین‌تر و پست‌تر بیشتر از دیگر اماکن آب دارد.

و ابن عبدوس می‌گوید: هر گاه عالم خود را بلند و بالا بشمارد خودبینی در وی سریعتر رشد می‌کند مگر کسی را که خداوند بتوفیق خود او را حفاظت نموده و او حب برتری و ریاست را از خود دور کند.

از فضیل بن عیاض درباره تواضع سؤال شد و ایشان در پاسخ گفت: تواضع یعنی اینکه در مقابل حق گردن نهی و از هر کسی آنرا شنیدی مطیع آن شوی حتی اگر شخصی که حق را از او شنیدی جاهلترین باشد و بر تو لازم است که حرفش را بپذیری.

عمر می‌فرماید: بیشترین چیزی که درباره شما از آن بیم دارم این است که سه خصلت باعث هلاکت و بربادی شما گردد: اطاعت از نفس در بخل، و پیروی از هوای نفس و خودپسندی.

مسروق می‌گوید: برای عالم بودن شخص همین بس که از خداوند بترسد، کما اینکه برای جهالت و نادانی همان بس که به علم خود ببالد و مغرور شود. و ابو نعیم می‌گوید: سوگند به خدا هیچ کس هلاک نشده مگر در حب و ریاست و برتری جویی.

و گفته شده: هر کس به رأی و نظر خود مغرور شود گمراه گردد، و هر کس به عقل خود بسنده کند می‌لغزد، و هر کس بر مردم تکبر ورزد خوار می‌گردد، و هر کس با جاهلان و فرومایگان مخالطت کند حقیر می‌شود و هر کس با علماء و دانشمندان مخالطت کند با وقار می‌شود.

و علی می‌گوید: آفت عاقلان خودپسندی است و دیگری می‌گوید: خودپسندی شخص، دلیل ضعف عقل اوست.

ندانستی بگو نمی‌دانم

موسی مورد عتاب قرار گرفت، زمانی که از موسی پرسیده شد که عالمترین شخص روی زمین کیست گفت: من، و این عتاب بخاطر این بود که علم دانستن عالمترین انسان روی زمین را به خداوند نسپرد، حال آنکه نسبت دادن علم آن به خداوند صحیح‌تر است، خداوند پیامبر ص را از مدت زمانی که اصحاب کهف در آن غار بسر بردند باخبر ساخت و با این وجود آن حضرت ص امر نمود که دانستن مدت زمان بقاء آنها در غار را به خداوند واگذارد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَبِثُواْ فِي كَهۡفِهِمۡ ثَلَٰثَ مِاْئَةٖ سِنِينَ وَٱزۡدَادُواْ تِسۡعٗا ٢٥ قُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا لَبِثُواْۖ لَهُۥ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الکهف: 25-26].

معنی این آیات قبلاً ذکر شد، از اینجانست که هر گاه سؤالی از علماء پرسیده شود در پایان پاسخ به سوال می‌گویند: (والله اعلم).

و خداوند سبحان سخنی را که ناآگاهانه به وی نسبت داده شود را حرام قرار داده است و فرموده: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦﴾ [النحل: 116]. یعنی: «شما نباید از پیش خود به دروغ چیزی را حلال و چیزی را حرام کرده به خدا نسبت دهید، تا بر خدا دروغ بندید، آنانکه بر خدا دروغ بندند هرگز رستگار نخواهند شد».

و خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [الأعراف: 33]. یعنی: «بگو (ای پیامبر) که: خدای من هرگونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه در پنهان و گناهکاری و ستم بناحق و شرک به خدا را که برای آن هیچ دلیلی ندارید و اینکه چیزی را که نمی‌داند از روی جهالت و ناآگاهی به خدا نسبت دهید را حرام کرده است».

یکی از گذشتگان می‌گوید: پرهیز و دوری کنید از اینکه بگویید: خداوند این را حلال کرده و این دیگری را حرام کرده تا به وی گفته نشود: دروغ گفتی، نه این را حلال کرده ام و آن را حرام.

رسول الله ص فرماندهش بریده را نهی کرد اگر با دشمن درگیر شد و آنها را محاصره کرد بگوید: با حکم خدا با شما رفتار می‌شود، و فرمود: «زیرا نمی‌دانی واقعاً آنچه را حکم کرده ایی مطابق حکم خداست یا خیر و لیکن با آنها بر طبق رای خود و همراهانت برخورد کن»، و باید بدانیم که میان حکم خدا و اجتهاد فرمانروا و حاکم فرق وجود دارد، مجتهد در اجتهاد و اظهار نظر خود احتمال دارد سخنی درست گفته باشد و یا اشتباه کند، و این تصور در مورد حکم خدا هرگز جائز نیست زیرا حکم خداوند همیشه درست است.

مفتیان پیش از پاسخ به پرسشها تأمل و تلبث داشته باشند، و باید در نظر داشته باشند که دارند از طرف خدا امضاء می‌کنند، اگر چیزی را نمی‌داند بی درنگ بگوید: نمی‌دانم، و سخن درست همان است که اگر انسان مسئله‌ای را نمی‌داند بی مهابا اظهار بی اطلاعی کند، در این رابطه مقوله‌ای در زبان عرب هست که می‌گوید: «من قال لا أدری فقد أفتی» «هر کس (در پاسخ سؤالی که آن را نمی‌داند) بگوید: نمی‌دانم گویا فتوا داده‌است».

خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: 36]. یعنی: «هرگز بر آنچه علم و اطمینان نداری دنبال مکن (بی تحقیق در پی سخنی مرو و کسی را نیک و بد مخوان و احدی را ندانسته نکوهش یا ستایش مکن و به کسی ظن بد مبر) که (در پیشگاه خدا) چشم و گوش و دل همه مسئولند».

عبدالرحمن ابن ابی لیلی می‌گوید: «یکصد و بیست نفر از اصحاب رسول الله ص را دریافتم و هیچگاه نشد که از آنها سؤالی پرسیده شود مگر اینکه دوست داشتند پاسخ آن سؤال را برادری دیگر بدهد، و هر گاه حدیثی را روایت می‌کردند باز دوست داشتند که شخص دیگری این حدیث را روایت می‌کرد».

و عبدالله بن عباسب می‌گوید: «هر کس در هر مسئله‌ای که از او پرسیده می‌شود برای مردم فتوی صادر کند دیوانه است». و چنین قولی از عبدالله بن مسعود س نیز روایت شده است.

و یحیی بن سعید می‌گوید: بی پروا‌ترین مردم در فتوا دادن کم علم‌ترین آنهاست. و بعضی با اندک علمی که دارند می‌پندارند که حق همان است که نزد اوست.

علم و دانشی که هر مرد و زن مسلمان باید بداند

انس بن مالک می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»**[[17]](#footnote-17)**. یعنی: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است».

و در حدیث دیگری که سند آن ضعیف ولی معنای آن درست است، آمده که طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.

اما این روایت که می‌گوید: «اطلبوا العلمَ وَ لَو فِی الصِّین» در پس علم روید حتی اگر در چین باشد، نسبت دادن این مقوله به پیامبر ص درست نمی‌باشد، زیرا صحت روایتش ثابت نشده است. امام ابن تیمیه / می‌گوید: بر امر کننده به معروف و ناهی از منکر واجب نیست که برای انجام وظیفه به هر نقطه از جهان سر بزند و یا نزد تک تک افراد برود، زیرا انجام چنین کاری مقدور نیست، نه او بلکه انبیاء ‡ از انجام چنین کاری عاجز بودند، بلکه این مردمند که اگر شنیدند در فلان مکان عالمی هست که مردم را ارشاد و راهنمایی می‌کند باید نزدش بروند و از محضر او کسب فیض کنند و با فراگیری علم از او جهل و نادانی را از خود دور کنند، اگر تقدیم اهم بر مهم درعلم و عمل و دعوت إلی الله امر واجبی است پس باید فرد مسلمان علم و دانش آموختن خود را با توحید و آنچه که منافیِ آن است یعنی شرک، و سپس فرائض و اینکه چه اعمالی در آن درست و چه اعمالی نادرست است، مانند نماز و روزه و حج و دانستن حلال و حرام، و اموری که مایه اصلاح قلب می‌گردد مانند صبر و شکر و اخلاص، و دانستن شبهه‌ها و طریقه دفع آن از باب دانستن شر نه برای برپایی شر بلکه دوری از آن، بقول شاعر:

|  |  |
| --- | --- |
| عرفت الشر لا للشر ولکن لتوقیه | ومن لا یعرف الشر من الخیر یقع فیه |

شر را شناختم نه برای شر بلکه برای حذر از آن و هر کس شر و خیر را از هم تشخیص ندهد در آن خواهد افتاد.

حذیفه بن یمان می‌گوید: «مردم از پیامبر ص از امور خیر (یعنی انجام چه کاری خوب است) می‌پرسیدند و من از ایشان از امور شر می‌پرسیدم از ترس اینکه به آن مبتلا شوم»**[[18]](#footnote-18)**.

سپس بعد از آن فرد مسلمان باید احکام معاشرت و برخورد و تعاملی را که میان او و دیگران انجام می‌پذیرد را به صورت عموم و خصوص بشناسد، و این مسئله هم با اختلاف حاکم و محکوم و کشاورز و صاحب حرفه و کاسبان و هر یک از آنها بحسب کار و حرفه اش فرق می‌کند. و با هر یک باید به گونه‌ای که شایسته مقام و منزلت اوست برخورد و تعامل داشت.

علم عمل می‌طلبد

علم عمل را می‌خواهد وإلا از دست می‌رود، علم یعنی تقوی و خداترسی، و بدون شک و تردید که انبیاء و مرسلین عالمترین خلقت و در نتیجه از همه تقوای بیشتر و خدا ترسی بیشتری داشتند. و علم زیادی را از مردم نطلبیدند مگر آنچه که آنها را به سوی خدا راهنمایی کند و به آن عمل کنند، این بود که سعادتمندان و بندگان شایسته خدا راه و روش آنها را برگزیدند، و هر کس بر علم خود بیفزاید و در عمل کوتاهی کند مانند الاغی است که باری از کتاب بر پشت خود دارد. و گفته‌اند: عالم بی عمل به چه ماند؟ گفتند: به زنبور بی عسل.

خداوند می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٣﴾ [الصف: 2-3]. «ای مؤمنان چرا چیزی را که می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید (یعنی چرا مردم را به انجام کاری دعوت می‌کند ولی خود خلاف آن عمل می‌کنید) اینکه شما چیزی را بگویید و عکس آن عمل کنید باعث برانگیخته شدن خشم و غضب فراوان خدا می‌شود».

یعنی اگر خدای ناکرده کردار شما خلاف گفتار شما باشد این گناه بسیار بزرگی است که اینگونه خداوند را بخشم می‌آورد. و در جایی دیگر خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤﴾ [البقرة: 44]. یعنی: «آیا مردم را به نیکوکاری دستور می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، حال آنکه شما کتاب خدا را می‌خوانید چرا در آن اندیشه و تأمل نمی‌کنید» (تا گفتارتان را با کردارتان سازگار باشد) و در جایی دیگر از زبان هود می‌فرماید: ﴿وَمَآ أُرِيدُ أَنۡ أُخَالِفَكُمۡ إِلَىٰ مَآ أَنۡهَىٰكُمۡ عَنۡهُ﴾ [هود: 88]. «نمی‌خواهم در آنچه که شما را از آن باز می‌دارم با شما مخالفت کنم» یعنی در شأن من نیست که شما را از چیزی منع کنم و باز خود مرتکب آن شوم.

روایت می‌شود که خداوند عزوجل در کتابهای پیشین و یا بر انبیاء گذشته وحی نموده که: «قل للذين يتفقهون لغير الله ويتعلمون لغير العمل ويطلبون الدنيا بعمل الآخرة ويلبسون للناس مسوك الكباش وقلوبهم قلوب الذئاب ألسنتهم أحلى من العسل وقلوبهم أمر من الصبر أوبى يخدعون أوبى يستهزءون بى حلفت لا يتحن فتنة تذر الحليم فيهم حيران» «بگو به کسانی که دین آموزیشان برای دین داری و علم آنها برای عمل نیست و با تظاهر به دین داری در پی کسب دنیا می‌باشند و برای زهد نمایی لباس گوسفند می‌پوشند ولی دلهایشان دل گرگ است، (بعبارت دیگر: گرگانی در لباس میش) زبانشان از عسل شیرین‌تر و دلهایشان از زهر تلخ‌تر: آیا با این اعمالشان می‌خواهند مرا فریب دهند و مرا مسخره کنند؟ سوگند که آنها را به چنان فتنه و بلایی گرفتار سازم که بردبار هم در آن حیران بماند».

و ابودرداء می‌گوید: «وای بر کسی که نمی‌داند و عمل نمی‌کند، یکبار و وای بر کسی که می‌داند و عمل نمی‌کند، هفت بار».

از برخی از سلف روایت شده که گفته‌اند: کسی که مردم را پند و نصیحت می‌کند و خودش را فراموش می‌سازد مانند چراغی است که سوختنش از آن اوست و روشنی اش از آنِ دیگران.

و ابن مسعود می‌گوید: علمتان برای درک فهم باشد نه فقط برای روایت کردن آن.

معاذ بن جبل س می‌گوید: علم را به اندازه‌ای که می‌خواهید فرا بگیرید.

و بدانید خداوند تا زمانی که شما به علمتان عمل نکرده اید به شما اجر و پاداش نمی‌دهد و گفته‌اند: که حکمت گفته: ای انسان هر جا مرا بطلبی مرا خواهی یافت، خلاصه آن دو حرف است: به بهترین آنچه می‌دانی عمل کن و از بدترین آنچه می‌دانی پرهیز، و سفیان ثوری میگوید: علماء کسانی‌اند که اگر چیزی را بدانند به آن عمل می‌کنند و اگر عمل کنند به فکر می‌افتند و وقتی هم بفکر بیفتند می‌بینند که چیزهای بسیاری را از دست داده‌اند و وقتی که به این مسئله پی بردند دنبال آن می‌روند و وقتی هم به دنبال آن بروند دوان دوان از پی آن می‌روند.

و مالک بن دینار می‌گوید: عالمی که به علمش عمل نکند پند و اندرزش بر دل ننشیند همانگونه که قطره آن بر سنگ صاف بند نیاید. و همچنین گفته‌اند: «سخنی که ز دل بر آید لاجرم بر دل نشیند، و سخنی که از زبان برآید زگوشها فراتر نرود».

و حلاوت قرآن اگر بر قلب بیفتد در آن رسوخ نموده و سودمند گردد، حذیفه بن یمان می‌گفت: اگر بخواهید شما را از اولین علمی که محو می‌شود باخبر می‌سازم و آن ترس از خداست، و ترس از خدا میوه علم با برکت است.

و علی کرم الله وجهه می‌گوید: ای حاملان علم به علمتان عمل کنید، زیرا عالم کسی است که علم داشته باشد و سپس بدان عمل کند و علم و عملش یکی باشد، و اقوامی خواهند آمد علم را با خود حمل می‌کنند ولی از حنجره آنها فراتر نرود، پنهاهشان عکس آشکارشان است و عملشان بر خلاف علمشان، حلقه‌های درسشان برای مباهات و تفاخر با یکدیگر است، و اگر شخصی که در مجلسش حاضر می‌شد به مجلس دیگری برود خشمگین می‌گردد، اینان کسانی‌اند که اعمالشان نزد خداوند ارزش ندارد.

آداب عالم و متعلم

در این گفتار اشاره ایی خواهیم داشت به بعضی از آداب که شایسته است هر عالم و متعلمی بدان آراسته گردد، مانند نرمی با متعلم و صبر و بردباری بر معلم و آموزگار و توقیر و احترام وی...

امام بخاری / در کتاب الأدب المفرد حدیثی را از پیامبر ص به نقل از ابن عباس ب روایت می‌کند که می‌فرماید: «عَلِّمُوا وَيَسِّرُوا وَلاَ تُعَسِّرُوا (ثلاثا)» یعنی: «آموزش دهید وآسان بگیرد و سخت مگیرید، این گفته را سه بار تکرار فرمود» و همچنین روایت شده که: سکون و وقار را بیاموزید و در برابر کسی که از او علم فرا می‌گیرید تواضع داشته باشید، و عالم بدخلق و خود و زورگو نباشید.

و عطا بن یسار می‌گوید: چیزی زیبنده‌تر از حلم در علم نمی‌بینم.

و ابراهیم بن ادهم / می‌گوید: چیزی سخت‌تر بر شیطان از عالم حلیم و بردبار نیست، زیرا اگر عالم سخن بگوید دانسته سخن می‌گوید و اگر سکوت کند سکوتش از روی حلم و بردباری است، و شیطان به اعوانش می‌گوید: به او (عالم) بنگرید که سخنش از سکوتش بر من سنگین‌تر است.

و رجاء بن حیوه می‌گوید: گفته شده که: اسلام چه زیبا خواهد بود اگر آراسته به ایمان باشد، و ایمان چه زیبا خواهد بود اگر آراسته به تقوی باشد، و تقوی چه نیکو خواهد بود اگر آراسته به علم باشد، و علم چه نیکو خواهد بود اگر مزین به حلم باشد و حلم چه زیبا و نکو خواهد بود اگر آراسته به رفق و نرمی باشد.

از ابو جحیفه روایت است که می‌گوید: گفته‌اند: با بزرگان مجالست و با علماء همنشینی و با حکماء مخالطت داشته باشید.

و ابو درداء می‌گوید: از نشانه‌های علم و دانش شخص نشست و برخاست و مجالست وی با اهل علم است.

و امام شافعی / می‌گوید: هر کس قرآن را حفظ کند به حرمتش افزوده گردد و هر کس در پی علم دانش رود قدر و شأنش بالا رود، و آنکه حدیث را شناسد حجت و استدلالش قوی گردد، و هر که در نحو نظر کند طبع و سرشتش نرم گردد و هر که از خویش پاسداری نکند علم نیز او را حفاظت نکند.

و عمر مولای غفره می‌گوید: فرد پیوسته عالم است تا زمانی که در کارها همیشه به رای خود عمل نکند و ازاینکه برای کسب فیض و علم و خرد پیش عالم‌تر از خود برود شرم نکند، و حسن بصری می‌گوید: این نشانه‌ها در چشم و گوش و خشوع طالب علم آشکار بودند.

و از وهب بن منبه روایت است که می‌گوید: همانگونه مال طغیان و سرکشی دارد علم نیز چنین است، یعنی همانگونه که مال اگر صاحبش تقوی و خداترسی نداشته باشد او را سرکش و عصیانگر می‌سازد، علم نیز اگر بخاطر خدا نباشد و حق خدا در آن اعمال نشود سبب هلاکت و طغیان صاحبش گردد.

روزی عبدالله بن عباسب دست به رکاب زید بن ثابت س شد، و زید گفت: ای پسر عموی رسول الله ص آنرا رها کن، و ابن عباس ب فرمود: با علماء و بزرگان اینگونه باید تعامل کرد.

و طاوس (تابعی) می‌گوید: احترام و بزرگداشت عالم سنت است.

و زهری می‌گوید: سَلَمه بسیار با ابن عباس ب بحث و مجادله می‌کرد، لذا از علم زیادی محروم گشت.

این است که گویند: بی ادب محروم گشت از فضل رب.

و علی می‌فرماید: حق عالم این است که در سوال کردن از او زیاده روی نکنی و در جواب عناد نورزی، و هرگاه خسته بود درخواسته‌ات پافشاری نکن، و آنگاه که بلند شد لباسش را مگیر، و رازش را برملا مکن در حضور او از کسی غیبت نکن، و در پی خطاهایش مباش، اگر خطایی از او سر زد عذرش را بپذیر، و مادام که بر حکم خدا پایبند است عزت و احترامش را بجای آر، و هنگام نشستن پیش رویش بشین، و اگر نیازی پیدا کرد در خدمت به او از دیگران سبقت بجوی.

و سیدنا حسن بن علی ب خطاب به پسرش فرمود: اگر با علماء مجالست داشتی بیشتر بر گوش دادن به سخنانشان مواظبت کن تا بر سخن گفتن، و آنگونه که نکو خاموشی را می‌آموزی نیکو گوش فرا دادن را نیز بیاموز، هیچگاه سخن کسی را قطع مکن هر چند که سخنش به درازا کشد تا اینکه خود از سخن گفتن باز آید.

و شعبی می‌گوید: با علماء نشست و برخاست کنید زیرا اگر خوبی کنید شما را می‌ستایند و اگر بدی کردید کرده شما را تاویل کنند و شما را معذور می‌دارند و اگر اشتباه کردید شما را توبیخ نکنند، اگر چیزی را ندانستید به شما می‌آموزند، و اگر برای شما شهادت دهند به شما نفع و سود رسانند.

امام نووی در کتاب (التبیان فی آداب حملة القرآن) خود می‌گوید: عالم و متعلم باید از این عمل خود رضای خداوند را مدنظر داشته باشند، و جائز نیست که انسان علم را وسیله رسیدن به اهداف دنیوی مانند مال و جاه منصب و شهرت و تفاخر بر همسالان و مدح و ثنای مردم و جلب انظار به سوی خود کند.

و هشدار سپس هشدار به آنهایی که قصدشان جمع کردن هر چه بیشتر مردم گرد خود و یا خود را قاضی و فیصله کننده مردم می‌دانند، حال آنکه باید خود را آراسته به رنگ و بوی شرع و خصلت‌های پسندیده کنند و خلق و خوی نیکو مانند زهد در دنیا و سخاوت و مکارم اخلاق و خنده رو بودن و سکون و وقار و اجتناب از خنده را اختیار کرده تو زا بوی بد و خلق و خوی زشت اجتناب ورزند.

کما اینکه برحذر باشند از اینکه دچار حسد و ریا و خودپسندی و حقیر شمردن دیگران شوند، و بر کسانی که به آنها علم می‌آموزند باید رفتاری نرم داشته باشند و آنها را از پند و اندرزهای خود بهره مند سازند، و پله پله در تربیت آنها بکوشند، و علم را خوار مدارد، و شایسته است که قلبش را از پلیدی و زشتی پاک کند تا برای قبول قرآن آماده گردد و بتواند قرآن را پاس دارد و بر آن سرمایه گذاری کند، و باید مطیع استاد و معلم خویش باشد، و اگر می‌خواهد چیزی را بیاموزد باید آن را از کسی بیاموزد که اهل آن باشد و دیانتش عیان و علم و معرفتش ثابت و شهره اش همه جا گسترده. امام محمد بن سیرین و مالک بن أنس و دیگر بزرگان گذشته امت می‌گویند: این علم دین است پس باید بنگرید که دینتان از چه کسی فرا می‌گیرید. و باید به استاد و معلمش به دیده احترام بنگرد، و معتقد باشد که استادش شایستگی علم را دارد و برهم دوره‌هایش دست برتر، زیرا نفع و سودش به وی نزدیکتر است، بعضی از گذشتگان وقتی می‌خواستند نزد استاد خویش روند قبلاً صدقه می‌دادند و می‌گفتند: خداوند عیب استادم را بر من بپوشان و برکت علم او را از من مستان...

رفتار متعلم در مقابل عالم

نبی الله موسی به خضر فرمود: ﴿قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرٗا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرٗا ٦٩﴾ [الکهف: 69]. «اگر خدا بخواهد مرا صبور و بردبار خواهی یافت و دستوری از تو را نافرمانی نخواهم کرد».

و هم چنین فرمود: ﴿قَالَ إِن سَأَلۡتُكَ عَن شَيۡءِۢ بَعۡدَهَا فَلَا تُصَٰحِبۡنِي﴾ [الکهف: 76]. «گفت: اگر بعد از این درباره چیزی از تو سوال کردم با من همراهی نکن»

ربیع شاگرد امام شافعی رحمهما الله می‌گوید: از هیبت امام شافعی جرأت نکردم که پیش روی ایشان آب بنوشم در حالی که ایشان به من نگاه می‌کرد، و امام شافعی علیرغم ضعف جسم از هیبت شدیدی برخوردار بود، گفته شده که: هیبت امام بخاطر رابطه ایشان با خدایش بود، زیرا آنها زمانی که رابطه خود را با پروردگارشان مستحکم کردند و امر خدا را پاس داشتند خداوند نیز هیبت آنها را در قلوب خلائق انداخت.

ابن عباس ب می‌گوید: در دو چیز شک داشتم و می‌خواستم درباره آنها از عمر سوال کنم و برای این کار بمدت یکسال دنبال فرصت می‌گشتم که از ایشان درباره دو زنی که علیه پیامبر اکرم ص با هم اتفاق کردند، بپرسم که آنها که بودند، ولی زمان و مکان مناسبی نمی‌یافتم تا اینکه برای ادای مناسک عزم سفر نمود و من نیز با وی همسفر شدم و وقتی به منطقه مر الظهران رسیدم عمر برای قضای حاجت تشریف بردند و به من گفت که: برایشان ظرف آبی حاضر کنم، و پس از اینکه رفع حاجت کرد و بازگشت ظرف آب را آوردم و شروع کردم بر ریختن آب برای ایشان، فرصت را غنیمت شمردم و گفتم: ای امیر المؤمنین آن دو زنی که علیه رسول الله ص با هم همدست شدند و تبانی کردند که بودند؟ هنوز سخنم به پایان نرسیده بود که گفت: آن دو زن یکی عایشه و دیگری حفصه ب بودند.

ابن عمر ب می‌گوید: حضرت ابن عباسب از هیبت عمر س و احترام به او نتوانسته بود این همه مدت مسئله‌ای را که در ذهن داشت با ایشان مطرح کند و این موضوع در حدیث ابن شهاب آمده است.

و سعید بن مسیب می‌گوید: به سعد بن مالک گفتم: می‌خواهم از تو سوالی بکنم و لکن از تو بیم دارم، گفت: ای فرزند برادرم، از من بیم نداشته باش، اگر می‌دانی که علمی نزد من هست درباره آن از من بپرس. سعید بن مسیب می‌گوید: گفتم: درباره این گفته رسول الله ص: ای علی، آیا راضی نیستی که نسبت به من بمنزله هارون نسبت موسی باشی.

در حدیث صحیحی آمده است: «رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى مُوسَى لَوْلاَ أَنَّهُ عَجَّلَ لَرَأَى الْعَجَبَ وَلَكِنَّهُ أَخَذَتْهُ مِنْ صَاحِبِهِ ذَمَامَةٌ ﴿قَالَ إِن سَأَلۡتُكَ عَن شَيۡءِۢ بَعۡدَهَا فَلَا تُصَٰحِبۡنِي﴾ [الكهف: 76]. وَلَوْ صَبَرَ لَرَأَى الْعَجَبَ».

یعنی: «رحمت خدا بر ما و موسی باشد، اگر عجله نمی‌کرد چیزهای تعجب آوری می‌دید و لکن با رفیقش عهد بسته بود (که اگر بار دیگر از او سوال کرد می‌تواند با وی همراهی نکند) اگر صبر می‌کرد چیزهای عجیبی می‌دید».

در بخاری روایتی از پیامبر ص آمده است که فرمود: «يَرْحَمُ اللَّـهُ مُوسَى، لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا».

یعنی: «خدا رحمت کند موسی را دوست داشتیم که صبر می‌کرد تا خداوند عاقبت کار آنها را برایمان بیان می‌کرد».

آیا باید متعلم نزد معلم مثل میت پیش غسل دهنده باشد؟

شایسته است که متعلم گوش به حرف استاد خویش باشد و درکارها با او مشوره کند و سخنش را بپذیرد همانگونه که بیمار سخن طبیب دلسوز و تجربه کار را می‌پذیرد، و این اولی‌تر است.

خضر به موسی گفت: ﴿قَالَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ٦٧﴾ [الکهف: 67]. «تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی»

یعنی ای موسی تو توان صبر کردن بر علمی که از من می‌بینی را نداری، زیرا علم ظاهر تو چنین چیزهایی را نمی‌پذیرد، و چگونه می‌توانی بر کاری که آنرا اشتباه می‌بینی شکیبایی کنی و از حکمت و درستی آن باخبر نیستی، و این همان گفته خضر است که گفت: ﴿وَكَيۡفَ تَصۡبِرُ عَلَىٰ مَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ خُبۡرٗا ٦٨﴾ [الکهف: 68]. «چگونه می‌توانی بر کاری که از حقیقت آن بی خبری شکیبا باشی».

انبیاء ‡ نمی‌توانند از عمل منکر چشم پوشی کنند و چشم پوشی هم در چنین مواردی جائز نیست، یعنی بنابر عادت و حکمی که داری مجال سکوتی برایشان نیست.

و موسی چون از آینده بی خبر بود و ماهیت کارهای خضر را نمی‌دانست گفت: ﴿قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرٗا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرٗا ٦٩﴾ [الکهف: 69]. «اگر خدا بخواهد مرا صبور و شکیبا خواهی یافت».

ولی نتوانست صبر کند در نتیجه اعتراض کرد و پرسید. امام قرطبی می‌گوید: علماء گفته‌اند: این سخنی بود که موسی؛ گفت، زیرا صبر امری است که به آینده تعلق دارد و شخص نمی‌داند که حال وی در آن چگونه خواهد بود، و نفی معصیت کاری است تمام شده برای او در زمان حال، و استثناء در چنین حالتی با عزم و اراده قوی منافات دارد، و یا می‌شود اینگونه میان آنها فرق قائل شد که صبر امری اکتسابی نیست و بر خلاف انجام معصیت و ترک آن، که امری است اکتسابی. والله اعلم.

بعضی معتقدند که مرید با مرشد و بعبارتی پیر خود باید مانند میت پیش روی غسال باشد. اگر منظور از این گفته، این باشد که مرید نزد مرشدش نرم و آرام و گوش به سخن و فرمانبردار باشد اشکالی ندارد، اما اگر اطاعت و فرمانبرداری از او معصیت و نافرمانی خدا را در پی داشته باشد چنین کاری جائز نیست، زیرا اطاعت در کار خیر است نه در کار شر، زیرا سمع و طاعت در آنچه می‌پسندد و نمی‌پسندد تا زمانی است که امر به معصیت نشده باشد، هر گاه امر به معصیت شد در این حال دیگر سمع و طاعتی نیست، زیرا قاعده میگوید: «لَا طاعةَ لِلْمَخْلُوقِ فِیْ مَعْصِیَةِ الْـخَالِقِ» اطاعت از مخلوق در نافرمانی خالق جائز نیست.

و علماء گفته‌اند: هر گاه به حدیث صحیحی برخوردید (که بر خلاف رای و اجتهاد ما بود) آن حدیث مذهب من است. و سخن هر انسانی می‌تواند پذیرفته شود یا ترک گردد مگر گفته رسول الله ص. و می‌دانیم که همه راهها بسته‌اند مگر راه رسول الله ص.

علم آموزی فاضل از مفضول

در این داستان دلیلی است بر اینکه متعلم تابع عالم است گرچه درجاتشان فرق داشته باشد، و گمان نمی‌رود که در تعلم موسی از خضر دلیلی بر فضیلت خضر؛ بر موسی باشد، چه بسا برخی از اموری را که مفضول می‌داند بر فاضل پوشیده شده باشد، و فضل و برتری از آنِ کسی است که خداوند به او فضل و برتری داده باشد. خضر گرچه ولی است، ولی موسی از او برتر است، زیرا موسی نبی است و نبی برتر از ولی است. و اگر نبی هم باشد ولی موسی فضیلتش بر رسالت است. در هر صورت حکمت گمشدة مؤمن است و هر جا که یافتش از آن اوست. و هیچ انسانی نیست مگر اینکه سنتی از سنتهای پیامبر ص بر او پوشیده می‌ماند، لذا انسان نباید ننگ و عار داشته باشد از اینکه از کمتر از خود چیزی را بیاموزد، والا خیر کثیری را از دست می‌دهد، این است که گفته‌اند: پیش از آنکه به جاه و مقامی برسید علم و بینش حاصل کنید، و هم چنین گفته‌اند: علم و دانش فرا گیری پیش از آنکه به مرحله سیادت و آقایی برسید، و نصیحت را بپذیرید گرچه که از طرف کافری باشد، به گفته خوب عمل نما گرچه که کوچکی تو را بدان راهنمایی کرده باشد.

و عمر به عبدالله بن عباسب اجازه می‌داد که در مجلس بزرگان سخن بگوید، و عبدالله بن عباس با وجود سن کمی که داشت ولی عالمی توانمند با دریایی از فهم و دانش و مفسر قرآن و فقیهی عالی قدر بود.

از حجاج بن عمرو بن غزیه روایت است که می‌گوید: در مجلس زید بن ثابت نشسته بودم که ابن فهد [مردی از یمن] نزد وی آمد و گفت: ای ابا سعید بغیر از همسرانم کنیزکانی نیز دارم ولی نمی‌پسندم که همه از من باردار شوند، زید بن ثابت رو به من کرد و گفت: ای حجاج جوابش را بده، گفتم: خدا شما را بیامرزد ما در مجلس شما حاضر می‌شویم تا از علم شما بهره مند شویم، دوباره گفت: ای حجاج جواب سوالش را بده، به سوال کننده گفتم: آنها به مثابه کشتزار تو هستند و تو هم در آبیاری کشتزارت مختاری. و این سخن را از زید بن ثابت شنیده بودم، زید گفت: راست گفتی.

و شواهد بسیاری در سخن گفتن شخص نزد عالمتر و فاضلتر از خود و پاسخ به مسائل دینی وجود دارد، از آن جمله اینکه مادر امام اعظم ابوحنیفه / به فرزندش می‌گفت: به مجلس عمر بن ذر [از شاگردان امام] برویم و ایشان مادرشان را به مجلس عمر بن ذر می‌برد، و مادر امام از عمر بن ذر سوال می‌کرد، و ایشان هم از اینکه در حضور استاد ارجمندش سخن بگوید خجالت می‌کشید، و امام فرمود: او از من [مادرم] این را خواسته است، و عمر بن ذر جواب را از امام می‌پرسید، سپس عمر بن ذر می‌گفت: سخن همان است که امام فرمود. رحمت خدا بر همه آن بزرگواران باد.

عالم و فقیه و مفتی برحق

علی بن ابی طالب می‌فرماید: آیا شما را از فقیه واقعی و کامل باخبر نسازم؟ گفتند: آری، فرمود: فقیه واقعی کسی است که مردم را از رحمت خداوند و از امید به درگاه او مأیوس و ناامید نکند، و آنها را از تدبیر و گرفت خداوند در امان نسازد، و با بی‌رغبتی از قرآن به چیز دیگری روی نیاورد، ای مردم آگاه باشید در عبادتی که در آن علم و دانش نباشد خیری نیست و کما اینکه در علمی که در آن درک و فهم نباشد و در قرائتی که در آن تأمل و تدبر نباشد خیر و برکتی نیست.

کعب روایت می‌کند که موسی فرمود: پروردگارا! کدام بنده تو داناتر است. فرمود: عالم غرثان علم. ابن وهب می‌گوید: یعنی عالمی که از علم سیر نمی‌شود. در روایت دیگر از عمر مولای غفره آمده است که موسی گفت: پروردگارا! کدام بنده تو داناتر است؟ فرمود: آنکه در پی علم مردم است تا آن را بر علم خود بیفزاید.

به لقمان گفته شد: کدامیک از مردم غنی‌تر است؟ گفت: آنکه به آنچه که داده شده است قناعت کند، گفتند: پس کدامین آنها داناتر است؟ گفت: کسی که از علم مردم بر علم خود بیفزاید.

از مجاهد درباره معنی آیه: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاریات: 56]. «من جن و انسانها را نیافریدم مگر اینکه مرا عبادت کنند». پرسیده شد، گفت: تا مرا بشناسند.

ابن جریح در تفسیر این آیه می‌گوید: یعنی تا بدانند که من آنها را بر چه سرشت شهوانی و ربانی آفریده‌ام.

و قتاده می‌گوید: کسی که اختلاف را نشاند بوی فقه به مشامش نرسیده است و کسی هم که عالم به اختلاف مردم نباشد علم موثوق‌تر از آنچه که نزدش هست را از دست داده‌است.

و ابو ایوب سختیانی می‌گوید: جسورترین مردم در فتوی دادن ناآشناترین آنها به اختلاف علماء است، کم جرأت‌ترین آنها در فتوی، داناترین آنها به اختلاف علماء است، و ابن عیینه می‌گوید: عالم کسی است که حق سخن را ادا می‌کند.

ابن الماجشون می‌گوید: در قدیم می‌گفتند: شخص درباره رویداد حاضر نمی‌تواند نظر دهد تا زمانی که از گذشته خبر نداشته باشد.

و عبدالرحمن بن مهدی می‌گوید: کسی که دنبال احادیث شاذ و نادر باشد و یا هر سخنی را که شنیده بازگو کند، یا از هر کس روایت کند نمی‌تواند پیشوا و راهنمای مردم باشد.

خلیل بن احمد فراهیدی می‌گوید: مردم بر چهار دسته‌اند، یکی شخصی است که می‌داند که نمی‌داند این شخص ناآگاه و جاهل است پس باید به او آموخت، دیگری شخصی است که می‌داند ولی نمی‌داند که می‌داند چنین شخصی غافل است پس باید او را متوجه ساخت، و سومی شخصی است که نمی‌داند ولی نمی‌داند که نمی‌داند چنین فردی احمق است از او برحذر باید شد. و چهارمی شخصی است که می‌داند و می‌داند که می‌داند چنین فردی عالم است پس از او باید پرسید.

سعید بن مسیب می‌گوید: هیچ عالم و شریف و صاحب فضلی نیست که خالی از عیب باشد، و لیکن کسی که فضلش از عیب و نقصش بیشتر باشد عیب و نقص او نادیده گرفتنی است کما اینکه کسی که عیب و نقص او غالب باشد فضل او را از بین می‌برد.

و مالک بن أنس می‌گوید: علم از چهار شخص فرا گرفته نمی‌شود: سفیهی که سفاهتش آشکار باشد و صاحب هوی و هوس که مردم را به سوی آن فرا خواند، شخصی که میان مردم به دروغ شهرت داشته باشد گرچه که بر رسول الله ص دروغ نگوید، و دیگری صاحب فضل و صلاح که نمی‌داند چه بگوید. و بدانید که فتوای مفتی و حکم حاکم و قضاوت قاضی نه حرامی را حلال می‌سازد و نه حلالی را حرام.

زیارت و دیدار اهل خیر و مجالست و همراهی با آنان

امام نووی / بر استحباب زیارت اهل علم و مجالست آنها به استدلال‌های زیادی استناد می‌کند از آن جمله: به این گفته‌های خداوند: ﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا ٦٠﴾ [الکهف: 60]. تا این آیه: ﴿قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا ٦٦﴾ [الکهف: 66].

و همچنین این آیه: ﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ﴾ [الکهف: 28]. و معانی این آیات به ترتیب چنین است:

«پیوسته به راهم ادامه خواهم داد تا اینکه به مجمع البحرین برسم گرچه این سفر دهها سال طول بکشد» - «موسی به خضر گفت: آیا می‌توانم از پی تو بیایم تا از آنچه که به تو آموخته شده به من نیز بیاموزی» - «پیوسته خویش را بر همراهی و محبت کسانی که صبح و شام خدا را می‌خوانند و خوشنودی خدا را می‌طلبند وادار کن».

و از آن جمله حدیث ابوهریره که از پیامبر ص روایت می‌کند که فرمود: «أَنَّ رَجُلاً زَارَ أَخًا لَهُ فِى قَرْيَةٍ أُخْرَى فَأَرْصَدَ اللّـَهُ لَهُ عَلَى مَدْرَجَتِهِ مَلَكًا فَلَمَّا أَتَى عَلَيْهِ قَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ قَالَ: أُرِيدُ أَخًا لِى فِى هَذِهِ الْقَرْيَةِ. قَالَ هَلْ لَكَ عَلَيْهِ مِنْ نِعْمَةٍ تَرُبُّهَا قَالَ لاَ غَيْرَ أَنِّى أَحْبَبْتُهُ فِى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ: فَإِنِّى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحْبَبْتَهُ فِيهِ»**[[19]](#footnote-19)**.

«مردی به ملاقات برادرش (دینی) به روستایی دیگر رفت، خداوند به فرشته‌ای دستور داد که بر سر راهش بایستد، آن شخص وقتی به کنار آن فرشته رسید، آن فرشته خطاب به او گفت: قصد کجا کرده‌ای؟ گفت: می‌خواهم نزد برادرم در این روستا بروم، فرشته پرسید: آیا از وی طلبی داری که طلبت را بدهد؟ گفت: خیر، بجز اینکه من او را بخاطر خداوند دوست دارم، فرشته گفت: من هم قاصد خداوندم آمده ام که به تو بگویم که: خداوند تو را دوست دارد همانگونه که تو این برادرت را دوست داری».

و ابوهریره س روایت می‌کند که رسول الله ص فرمود: «مَنْ عَادَ مَرِيضًا أَوْ زَارَ أَخًا لَهُ فِى اللَّهِ نَادَاهُ مُنَادٍ أَنْ طِبْتَ وَطَابَ مَمْشَاكَ وَتَبَوَّأْتَ مِنَ الْـجَنَّةِ مَنْزِلاً»**[[20]](#footnote-20)**. «هر کس به عیادت مریضی یا به ملاقات برادری دینی برود خداوند به او نداد می‌دهد: نیکو گردی و قدم نهادنت نکو گردند، منزلی در بهشت برای خود ساخته‌ای».

ابو موسی اشعری روایت می‌کند که نبی اکرم ص فرمود: «إِنَّمَا مَثَلُ الْـجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالْـجَلِيسِ السَّوْءِ كَحَامِلِ الْـمِسْكِ وَنَافِخِ الْكِيرِ، فَحَامِلُ الْـمِسْكِ إِمَّا أَنْ يُحْذِيَكَ وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً وَنَافِخُ الْكِيرِ إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً»**[[21]](#footnote-21)**.

یعنی: «مثال همنشین خوب و همنشین بد مانند عطر فروش و آهنگر است، و عطر فروش یا عطری به تو هدیه می‌کند و یا از او عطری می‌خری، و یا اینکه بوی خوشی از او به مشامت می‌رسد، و اما آهنگر یا لباسهایت را می‌سوزند و یا اینکه بوی بدش به تو می‌رسد».

عبدالله بن عباس ب روایت می‌کند که رسول الله ص خطاب به جبریل فرمود: «مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَزُورَنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا»**[[22]](#footnote-22)**. «چه چیزی تو را باز می‌دارد از اینکه بیشتر از این به دیدار ما بیایی؟» این آیه نازل شد: ﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمۡرِ رَبِّكَۖ لَهُۥ مَا بَيۡنَ أَيۡدِينَا وَمَا خَلۡفَنَا وَمَا بَيۡنَ ذَٰلِكَۚ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّٗا ٦٤﴾ [مریم: 64]. یعنی: «ما فرشتگان و فرستادگان خدا جز به امر پروردگار تو فرود نمی‌آییم، اوست که به همه جهانهای پیش رو و پشت سر ما و هر چه در این میان هست احاطه دارد، و خدای تو هرگز چیزی را فراموش نخواهد کرد».

و اهل خیر همان لشکریان خدایند که خود را وقف عبادت خدا کرده‌اند و پناهشان را به او برده و به شرف علم و عمل خالصانه دست یافته‌اند، و هر کس خویش را به ملت و گروهی شباهت دهد از آنهاست، سپاهیان خداوند همان سعادتمندان هستند که همنشینان آنها نگونبخت نمی‌شوند. خداوند ما را بر حب آنها بمیران و روز قیامت ما را در زمره آنها محشور بدار.

و موسی عزم را جزم نمود تا با خضر در مجمع البحرین ملاقات کند گرچه که رسیدن به او دهها سال زمان برد، گفته می‌شود: موسی در سفر خود به سوی مجمع البحرین هرگز خسته نشد تا اینکه از آن محل عبور کرد، وقتی که از آن وعده گاه عبور کرد و به اندازه یک شب و یک روز تا ظهر به سفر خود ادامه داد خستگی و گرسنگی به او دست یافت.

ابن علان در تفسیر آیه 66 سوره کهف ﴿قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلۡ أَتَّبِعُكَ﴾ [الکهف: 66]. می‌گوید: در این آیه دلیل است بر زیارت اهل علم و نیکی در دیار و کاشانه آنها و همراهی و مجالست و تواضع با آنهاست.

نگو: غلام من و کنیز من، بگو: خدمتکار من

جوان ذکر شده در این گفته خداوند: ﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبۡرَحُ﴾ [الکهف: 60].

یعنی: «و یاد کن آنگاه که موسی به خدمتکارش گفت: از پا نمی‌نشینم...» یوشع بن نون یکی از انبیاء ‡ بنی اسرائیل بعد از موسی است. و یوشع همان کسی است که خورشید برای او نگه داشته شد، و می‌گویند: که همیشه همراه موسی بود و خدمت ایشان را می‌کرد، و فتی در زبان عرب به معنی جوان، و از آنجایی که بیشتر خدمت گذاران جوانند این است که به آنها از روی حُسن ادب فتی یا همان جوان می‌گویند، در شریعت نیز این کاری پسندیده است، رسول اکرم ص می‌فرماید: «لا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي وَلَا أَمَتِي وَلِیَقُلْ: وَفَتَايَ وَفَتَاتِي» «کسی از شما [به غلام و کنیز خود] نگوید غلام من و کنیز من بلکه باید بگوید: خدمتکارم». این کار نشانه تواضع است. و گفته شده که آن جوان یا خدمتکار موسی خواهر زاده اش بوده است و چون خدمت آن حضرت را می‌کرده بعنوان فتی در قرآن از او یاد شده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ لِفِتۡيَٰنِهِ ٱجۡعَلُواْ بِضَٰعَتَهُمۡ فِي رِحَالِهِمۡ﴾ [یوسف: 62]. یعنی: «یوسف به خدمتکارانش گفت: متاع آنها [کنعانیان] را دربارهایشان بگذارید».

خداوند می‌فرماید: ﴿تُرَٰوِدُ فَتَىٰهَا عَن نَّفۡسِهِۦ﴾ [یوسف: 30]. یعنی: «قصد مراوده با خدمتکارش را [برای کام جویی] داشته» ابن العربی می‌گوید: ظاهر آیه اقتضاء می‌کند که شخص ذکر شده در داستان موسی؛ خدمتکار ایشان بوده است. ودر روایت آمده که وی یوشع بن نون ؛ می‌باشد و در تفاسیر آمده که وی خواهرزاده موسی بوده است، نمی‌شود به هر دو گفته بطور یقین استناد کرد پس توقف در آن صحیح‌تر می‌باشد. و می‌ماند یک مسئله: اگر این روایت که می‌گوید شخص مذکور در آیه یوشع بن نون بوده نمی‌شود نص صریح را به امری احتمالی یا سخن و رأی بعضی از علماء رحمه الله علیهم ترک کرد.

امام سیوطی در کتاب (الإکلیل في أحکام التنزیل) می‌گوید: از این آیه اینگونه استنباط می‌شود که همراه بردن دوست و خادم به سفر اشکالی ندارد و همچنین استحباب سفر برای طلب علم و افزودن عالم به علم خود و تواضع متعلم در مقابل کسی که از او چیزی را فرا می‌گیرد گرچه که در مقابل خود از رتبه و مقام کمتری برخوردار باشد.

شیطان مصلحت انسان را از یادش می‌برد

خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجۡمَعَ بَيۡنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلۡبَحۡرِ سَرَبٗا ٦١﴾ [الکهف: 61]. «چون موسی و رفیقش به مجمع البحرین (محل دیدار موسی و خضر) رسیدند ماهی (غذای) خود را فراموش کردند، آن ماهی هم راهش را در دریا گرفت و رفت».

جمهور مفسرین می‌گویند که: ماهی وقتی از سبد بیرون جست و داخل دریا شد و اثر راهی که در دریا پیمود خالی باقی ماند و موسی همین راه را از پی ماهی گرفت تا اینکه به جزیره‌ای در دریا رسید و در آنجا با خضر ملاقات نمود، و ظاهر روایات و آنچه از کتاب [قرآن] بر می‌آید این است که موسی و خضر بر کناره دریا به هم رسیدند.

و این گفته که: ﴿نَسِيَا حُوتَهُمَا﴾ یعنی: «آن دو، ماهیِ خود را فراموش کردند»، ولی در واقع نسیان از طرف همراه موسی؛ بود، و گفته شده که: منظور این که فراموش کرد که موسی را از آنچه که مشاهده کرده بود باخبر سازد، نسبت دادن نسیان به هر دو بخاطر همراهی آن دو با هم بود، در روایت بخاری آمده است: «فَقَالَ لِفَتَاهُ لاَ أُكَلِّفُكَ إِلاَّ أَنْ تُخْبِرَنِى بِحَيْثُ يُفَارِقُكَ الْـحُوتُ. قَالَ مَا كَلَّفْتَ كَثِيرًا» «به خدمتکارش گفت: فقط از تو می‌خواهم هر گاه دیدی که ماهی را گم کرده‌ای مرا باخبر ساز، همراه موسی ؛ گفت: این که در خواست سنگینی نیست».

در ادامه روایت می‌گوید: زمانی که او در سایه تخته سنگی در جایی که زمین خیس بود ناگاه ماهی به حرکت در آمد و موسی؛ در آن هنگام در خواب بود [همراه موسی؛ با خود] گفت: موسی؛ را الآن بیدار نمی‌کنم [تا خود بیدار شود] و وقتی بیدار شد و فراموش کرد که موسی را از موضوع باخبر سازد، ماهی غلطان غلطان وارد دریا شد و خداوند هم راهی را که ماهی با شکافتن آب در پیش گرفته و رفته بود بر همان حالت نگه داشت گویا نقشی بر سنگ است.

و در روایتی آمده: و خداوند راه شکافته شده ماهی را محفوظ نگهداشت بمانند ریسمانی، و وقتی موسی بیدار شد رفیقش فراموش کرد قصه ماهی را به موسی؛ بگوید، و آن دو بقیه آن روز و آن شب را به راه خود ادامه دادند. روز بعد که شد موسی به خادمش گفت: ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَىٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدۡ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبٗا ٦٢﴾ [الکهف: 62]. یعنی: «موسی به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که ما در این سفر رنج و سختی فراوان کشیده‌ایم».

جوان به موسی گفت: ﴿قَالَ أَرَءَيۡتَ إِذۡ أَوَيۡنَآ إِلَى ٱلصَّخۡرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ ٱلۡحُوتَ وَمَآ أَنسَىٰنِيهُ إِلَّا ٱلشَّيۡطَٰنُ أَنۡ أَذۡكُرَهُۥ﴾ [الکهف: 63]. «یادت هست وقتی که کنار آن صخره (برای استراحت) منزل گرفتیم، من همانجا ماهی را فراموش کردم، و شیطان از یادم برد که این مطلب را به شما متذکر شوم».

و گفته شده: فراموشی از سوی هر دو طرف بوده زیرا او [موسی] بوده که به او [همراهش] امر کرده بود، وقتی براه افتادند آن جوان ماهی را با خود حمل می‌کرد تا اینکه [برای رفع خستگی] به تخته سنگی روی آوردند و کنار آن نشستند ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا﴾ «پس آنگاه که از آن مکان گذشتند» و ماهی را فراموش کردند [ترک کردند] وقتی موسی از همراهش غذا را طلبید به خود نسبت داد، اینکه خداوند می‌فرماید: آن دو فراموش کردند، یعنی رسیدن به مجمع البحرین جایی که قرار بود موسی و خضرإ به دیدار هم رسند در جای تخته سنگ، خود موسی در فراموش کردن مجمع البحرین شریک بود، وقتی که به راه خود ادامه دادند موضوع ماهی به ذهن هیچیک خطور نکرد، که آن را با خود حمل کنند، پس در چنین صورتی نسبت دادن فراموشی به هر دو نفر درست می‌باشد.

از آنجایی که شیطان بر قلب بندگان زانو زده و کار و حرفه اش فراموشاندن مصالح بندگان از یادشان است پس هر گاه انسان غافل شد و دغدغه‌های دنیا او را به خود مشغول ساخت، همانگونه که عبدالله بن عباسب می‌گوید راهی جز این نداری مگر اینکه بیشتر خدا را ذکر کنی، خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ [الکهف: 24]. «هر گاه [به دنیا مشغول شدی و مصالحت را] فراموشی کردی خدا را بیاد آر». ابن عباس ب در ادامه سخن می‌گوید: و بگو: خداوندا! ای پروردگار هر گمشده‌ای! هر به سفر رفته‌ای را به سلامت باز گردان».

توشه راه برداشتن با توکل منافات ندارد

موسی در سفرش ماهی‌ای را در سبدی با خود برداشت آنگونه که در حدیث قصه موسی و خضر إ آمده است، خداوند به موسی دستور داد: «ماهی ای را در زنبیلی کرده با خود بردار و هر جا که ماهی را گم کردی آن بنده صالح همانجاست، موسی وقتی که گرسنه شد فرمود: ﴿ءَاتِنَا غَدَآءَنَا﴾ [الکهف: 62]. یعنی: «خوراک نهارمان را بیاور». و در این دلیلی است برای برداشتن توشه در سفر، و این فعل موسی کلیم الله است، با وجود توکل و شناختی که به خدا داشت توشه راهش را برداشت.

در صحیح بخاری آمده است: «مردمی از اهل یمن به قصد حج می‌رفتند ولی توشه راه را بر نمی‌داشتند و می‌گفتند: ما توکل می‌کنیم، و وقتی که [مکه] می‌رسیدند برای رفع نیازهای خود از مردم سؤال می‌کردند، این بود که خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰ﴾ [البقرة: 197]. یعنی: «توشه راه بردارید و بهترین توشه هم تقوی و خداترسی است».

و از زبان موسی می‌فرماید: ﴿ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدۡ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبٗا﴾ [الکهف: 62]. عنی: «نهارمان را بیاور که از سفرمان خسته شدیم».

منظور از خستگی در این آیه یعنی: گرسنه شدیم، و همچنین در این آیه دلیلی است برای باخبر ساختن دیگران به رنج و زحمت و گرسنگی و تشنگی و بیماری که انسان به آن دچار می‌شود، و این با رضایت و تسلیم شدن در برابر تقدیر خداوندی منافات ندارد به شرطی که از روی ناراحتی اظهار نارضایتی نباشد.

**و حقیقت توکل یعنی**: اعتماد قلبی بر خداوند در به دست آوردن آنچه که مایه سود بندگان در دین و دنیا و دفع ضرر دینی و دنیوی، و در کنار این اعتماد، باید اسباب آنرا نیز فراهم کند، وإلا خلاف امر شرع و حکمت عمل کرده است، و نباید انسان عجز و ناتوانی خود را توکل و نه توکلش را عجز بحساب بیاورد، زیرا برنداشتن اسباب قدح و عیب بر شریعت و اعتقاد است و با توحید منافات دارد، و ما به اندازه گرسنگی و تشنگی که داریم می‌خوریم و می‌نوشیم تا تشنگی و گرسنگی را از خود دور کنیم، و هر دو از تقدیرات خداوندی است.

و برداشتن اسباب در کل امری است فطری و ضروری که کسی چاره‌ای جز آن ندارد حتی چهارپایان، بلکه نفس توکل کردن یعنی برداشتن اسباب آنگونه که خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥ﴾ [الطلاق: 3]. یعنی: «هر کس بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است».

انسان با توکل به الله سبحانه و تعالی از کارهای مکروه و ناپسند دوری می‌کند و برخی از علماء توکل را بسببی از اسباب مانند خاموش کردن چراغ و بستن در، تفسیر کرده و گفته‌اند: عملت اینجا باشد و نظرت به سوی آسمان و بدان که خالق سبب، قادر است که آنرا از کار بیندازد، و برای تحقق هدف نیازمند فضل بزرگ خداوند هستیم.

آیا خضر ÷ نبی است یا ولی

آن بنده مذکور در آیه:

﴿فَوَجَدَا عَبۡدٗا مِّنۡ عِبَادِنَآ﴾ [الکهف: 65]. ‌«پس یافتند بنده‌ای از بندگان ما را» نزد جمهور علماء همان خضر است و از مقتضای روایات ثابت شده نیز چنین بر می‌آید.

امام ترمذی روایتی از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «إِنَّمَا سُمِّىَ الْـخَضِرَ لأَنَّهُ جَلَسَ عَلَى فَرْوَةٍ بَيْضَاءَ فَاهْتَزَّتْ تَحْتَهُ خَضْرَاءَ»**[[23]](#footnote-23)**. «خضر بدین سبب خضر نامگذاری شد که بر روی فروه بیضاء (روی زمین) نشست پس ناگاه همانجایی که نشسته بود جنبید و سبز شد».

و جمهور علماء بر آنند که خضر÷ نبی است، این قول صحیح از اقوال اهل علم است، و اموری چند مؤید این نظریه است:

از آن جمله این گفته خداوند درباره خضر: ﴿ءَاتَيۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمٗا﴾ [الکهف: 65]. یعنی: «او را از لطف ورحمت خود برخوردار ساختیم و هم از جانب خود به او علم لدنی (اسرار غیب الهی) آموختیم».

هم موسی و هم خضرإ از جانب خداوند علم و دانشی داشتند که هر یکی از علم دیگری ناآگاه بود، آنگونه که در حدیث آمده است، زیرا باطن و حقیقت کارهای خضر بدون وحی شدنی نیست، وإلا خضر از کجا می‌دانست که آن پسر بچه وقتی بزرگ شود کافر می‌گردد و با کفر و طغیانش باعث رنج و زحمت والدینش می‌شود، جز این است که بوسیله وحی از چنین موضوعی باخبر شده است، و خود (خضر؛) در پایان قصه میگوید: ﴿وَمَا فَعَلۡتُهُۥ عَنۡ أَمۡرِي﴾ [الکهف: 82]. «آنچه را انجام دادم از طرف خودم نبود» پس کارهایش به امر و دستور خداوند بوده است، و می‌دانیم که وحی جز بر أنبیاء و مرسلین نازل نمی‌شود**[[24]](#footnote-24)**.

و اما درباره وحی ذکر شده در این آیه: ﴿وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ﴾ [النحل: 68]. «ما به زنبور عسل وحی کردیم».

و این آیه: ﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ أُمِّ مُوسَىٰٓ﴾ [القصص: 7]. «و ما به مادر موسی وحی کردیم» باید گفت که: وحی ذکر شده در این آیات یعنی الهام فطری و غریزه‌ای است. و وحی ذکر شده در این گفته خداوند: ﴿وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ لِيُجَٰدِلُوكُمۡ﴾ [الأنعام: 121]. یعنی: «و شيطانها به دوستان خويش القا مى‏كنند تا با شما خصومت ورزند» این وحی بمعنی وسوسه است، و اما بر اولیا بدون داشتن نبوت وحی نمی‌شود.

و علماء و دانشمندان می‌گویند: وحی خداوند بر انبیاء ‡ همان کلام نازل شده الله عزوجل بر پیامبران ‡ است. و اما الهام شعوری است داخلی که نفس با یقین به آن به سوی نیازش سوق داده می‌شود بدون اینکه بداند این شعور و احساس از کجا آمد! و این الهام شبیه به احساس انسان به گرسنگی و تشنگی و غم و خوشی است.

و رحمت یاد شده در این گفته خداوند: ﴿ءَاتَيۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا﴾ یعنی: رحمت نبوت. و اطلاق این کلمه بر نبوت در چندین مورد در قرآن تکرار شده است. مثل این آیه: ﴿أَهُمۡ يَقۡسِمُونَ رَحۡمَتَ رَبِّكَ﴾ [الزخرف: 32]. یعنی: «آیا اینها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند».

زمانی که مشرکان به نبوت آن حضرت اعتراض کردند و خود را شایسته آن دانستند و اما علم ذکر شده در این آیه: ﴿وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمٗا﴾ [الکهف: 65]. یعنی علم با وحی و در چند جای قرآن تکرار شده است، مثل: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُۚ وَكَانَ فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ عَظِيمٗا﴾ [النساء: 113]. «و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت؛ و همواره فضل خدا بر تو بزرگ است». و این آیه: ﴿وَإِنَّهُۥ لَذُو عِلۡمٖ لِّمَا عَلَّمۡنَٰهُ﴾ [یوسف: 68]. «و او به خاطر تعلیمی که ما به او دادیم، علم فراوانی داشت».

علم لدنی

خداوند درباره خضر می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمٗا﴾ [الکهف: 65]. یعنی: «ما از جانب خود به او علم آموختیم». استدلالهای زیاد و در غیر محل از این آیه صورت می‌گیرد، حتی عده‌ای تا جایی پیش رفته‌اند که با استدلال به وساوس نفس القاءات قلبی عملا خود را از شریعت بی نیاز می‌بینند.

شیخ امینی شنقیطی می‌گوید:**[[25]](#footnote-25)** «از واضح‌ترین ادله در اینکه رحمت و علمی که خداوند آنرا به بنده اش خضر عنایت نمود از طریق نبوت و وحی بود».

خداوند به نقل از او می‌فرماید: ﴿وَمَا فَعَلۡتُهُۥ عَنۡ أَمۡرِي﴾ [الکهف: 82]. یعنی آنچه را که انجام دادم به امر خداوند بود.

و امر خداوند بر بنده از طریق وحی تحقق می‌یابد، زیرا راهی برای شناخت امر و نهی خداوند جز از طریق وحی از جانب او نیست. بویژه قتل نفس بی‌گناه در ظاهر امر، و هم چنین معیوب ساختن سفینه با سوراخ کردن آن زیرا ضرر رساندن به انسانهای بی‌گناه چه در نفس و چه در مالهایشان بجز از راه وحی خداوندی جائز نیست.

و خداوند متعال پیامها و اندرزهایش را منحصراً از طریق وحی به مردم ابلاغ نموده است، خداوند عزوجل در قرآن می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أُنذِرُكُم بِٱلۡوَحۡيِ﴾ [الأنبیاء: 45]. یعنی: «بگو [ای محمد] جز این نیست که من از طریق وحی شما را هشدار می‌دهم»، و کلمه (إنما) صیغه حصر است.

و اگر گفته شود شاید این پیام از راه الهام باشد؟

جواب: از آنچه که در علم اصول مقرر شده است بر می‌آید که نباید از الهام به اولیا در رسیدن به هیچ مسئله شرعی استدلال کرد، بخاطر عدم عصمت و نبودن دلیل بر جواز استدلال به آن، بلکه عکس آن ثابت شده است، و ما استدلال بعضی از صوفیان مبنی بر صحت عمل به الهام در حق کسی که به او الهام شده، و هم چنین این پندار برخی از جبریه بر جواز احتجاج به الهام در حق ملهم و غیره که الهام را به منزله وحی مسموع قرار داده و به ظاهر این آیه استدلال می‌کنند که می‌فرماید: ﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ﴾ [الأنعام: 125]. «هر که را خدا بخواهد تا هدایت دهد دلش را به نور اسلام روشن و گشاده می‌گرداند».

و این روایت که می‌فرماید: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْـمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» «از زیرکی و هوش مؤمن بترسید، زیرا مؤمن با نور [الهام] خدا می‌نگرد». استدلال به همه اینها باطل است و به آن تکیه نمی‌شود، چون دلیلی بر آن نیست، کما اینکه نمیشود از دسیسه‌های شیطان در امان بود.

هدایت از راه پیروی کردن از شریعت تضمین شده است، اما در مورد هدایت از طریق پیروی از الهام و امثال آن تضمینی نیست.

و الهام در اصطلاح یعنی: وقوع چیزی در دل انسان که باعث سردی آن گردد بدون اینکه دلیلی بر استدلال بر آن در وحی و حجت عقلی داشته باشد و خداوند آنرا بر دل هر کس از بندگانش بخواهد القاء می‌کند، و اما الهام بر انبیاء ‡ غیر از الهامی است که بر سایر بندگان می‌شود. زیرا پیامبران ‡ بر خلاف بقیه بشر معصومند.

و در کل بر کسانی که الهامی در شناخت دین اسلام دارند پوشیده نیست که راهی برای شناخت اوامر و نواهی و آنچه که انجام و یا ترک آن موجب تقرب به درگاه خداوندی می‌شود جز از راه وحی نیست. و کسی که ادعا کند که برای رسیدن به رضامندی خداوند نیازی حتی به یک مسئله از آنچه که پیامبران ‡ آورده اند ندارد زندیق است و از دایره دین خارج، و آیاتی که مؤید این سخن است بسیارند و غیر قابل شمارش.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا﴾ [الإسراء: 15]. یعنی: «و ما تا رسول نفرستیم [اتمام حجت نکنیم] کسی را عذاب نخواهیم کرد». و نفرموده تا زمانی که بر قلبها الهام نکرده ایم.

و می‌فرماید: ﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِ﴾ [النساء: 165]. یعنی: «و رسولان را فرستاد که [نیکان را به رحمت ابدی] مژده دهند و [بدان را از قهر و عذاب سوزان] بترسانند، تا آنکه پس از فرستادن این همه رسولان مردم را بر خدا حجت و بهانه‌ای نباشد».

پس در این صورت باید بدانیم که ادعای جاهلان و مدعیان تصوف بر اینکه آنها و پیروان و بزرگانشان در باطن راه و روشهایی دارند که با حقیقتی که نزد خداوند است همخوانی دارد گرچه که به ظاهر مخالف شرع باشد، مانند کارهای خضر که در ظاهر مخالفت علمی بود که موسی داشت، چنین مدعیانی زندیق و کارشان ذریعه‌ای برای انحلال و ابطال کلی دین اسلام است، فقط با این پندار که حق در امور باطنی خلاف ظاهر آن است.

نظر امام قرطبی درباره کسی که مدعی است آنچه را که از راه قلب احساس می‌کند او را از شریعت بی نیاز می‌سازد.

امام قرطبی / در تفسیرش که نص آن چنین است می‌گوید: «شیخ ما ابوالعباس می‌گوید: قومی از زندیقان باطنی و معتقد به راه و رسمی هستند که آنها را ملزم به احکام شریعت نمی‌کند، و می‌گویند: که احکام عمومی شرع بر انبیاء ‡ و عامه مردم الزامی است، و اما اولیاء و خاصان را به چنین نصوصی نیازی نیست. و آنچه که از آنها خواسته می‌شود آن چیزی است که در دلشان می‌افتد و احساسات قلبی آنها بر آنها غالب است و حکم می‌کند و می‌پندارند: این بخاطر پاکی و بی آلایشی دلهایشان از پلیدی، و خالی بودن آن از غیر خداست، که در نتیجه علوم خدایی و حقایق ربانی بر آنها آشکار می‌شود. این است که بر اسرار کائنات آگاهی دارند. و احکام جزئیات را می‌دانند بنابراین نیازی به احکام کلی شرع پیدا نمی‌کنند، آنگونه که برای خضر رخ داد زیرا وی با علومی که برایش متجلی گشت از علم و مفاهیم و برداشتی که نزد موسی بود بی نیاز گشت. و برخی به این گفته (به قلبت رجوع کن گرچه مفتیان فتوی داده باشند) استدلال می‌کنند. و پر واضح است که در این گفته و یا گفته‌های مانند آن دلیلی بر معتبر بودن الهامات قلبی و شبهاتی که در آن هست وجود ندارد. و امام قرطبی / در ادامه می‌گوید: این سخن (بسنده کردن به الهامات قلبی و بی نیازی به احکام شرع) سخن کفر آمیز و از عقاید زندیقان است، گوینده و یا صاحبان چنین عقیده‌ای سزایشان قتل است بدون آنکه از آنها طلب توبه و بازگشت به دین شود، زیرا چنین افرادی احکام واضح و آشکار دین را انکار نموده‌اند، و سنت و روش خداوندی و حکمتش بر این اساس نهاده شده که احکامش جز بواسطه پیام آورانش که همان سفیران بین او و بندگانش هستند دانسته نمی‌شوند. و پیامبران تنها مبلغان پیام و کلام خداوند و شرح دهندگان شریعتها و احکام وی هستند، و برای این کار نیز آنها را برگزیده است. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ يَصۡطَفِي مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلٗا وَمِنَ ٱلنَّاسِۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ ٧٥﴾ [الحج: 75]. یعنی: «خداوند از میان انسانها و فرشتگان پیام رسانانی را بر می‌گزیند همانا خداوند شنوا و بیناست».

و می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥ﴾ [الأنعام: 124]. «خداوند بهتر می‌داند که پیامش را به چه کسی بسپارد».

در کل به این نتیجه قطعی و یقینی کامل رسیدیم که اجماع سلف و خلف بر این است که شناخت ذات خداوند و احکام دین خداوند که شامل اوامر و نواهی است جز از راه پیامبران و انبیاء میسر نیست، و هر آنکه مدعی باشد که راههای دیگری غیر از راه پیامبران برای شناخت امر و نهی خداوند وجود دارد که انسان را از پیامبران بی‌نیاز می‌سازد چنین شخصی کافر و مهدور الدم است از وی خواسته نمی‌شود که توبه کند و نه مورد سؤال و جواب قرار می‌گیرد، و این ایده متضمن این اعتقاد است که غیر از پیامبر اسلام که خاتم الأنبیاء است پیامبران دیگری خواهند آمد.

معنای این عقیده که می‌گوید: الهامات قلبی را می‌پذیرد و آنچه را که قلب به وی الهام می‌کند حکم خداست و بر اساس آن عمل می‌کند و در نتیجه نیازی نه به کتاب پیدا می‌کند و نه به سنت، گویا صفت نبوت را برای خود اثبات کرده، و این بمثابه این قول نبی اکرم ص که فرموده: «جبریل در دل من اینگونه القاء کرد...» تفسیر قرطبی.

حقیقت و شریعت و ظاهر و باطن

حقیقت یعنی حقیقت دین، و دین رب العالمین همان چیزی است که همه انبیاء و مرسلین بر آن اتفاق دارند گرچه که (در بعضی از فروعات) هر یکی راه و روش خاص خود را داشته است، و راه و روش هر پیامبری همان شریعت است.

خداوند می‌فرماید: ﴿لِكُلّٖ جَعَلۡنَا مِنكُمۡ شِرۡعَةٗ وَمِنۡهَاجٗا﴾ [المائدة: 48]. یعنی: «برای هر یک از شما [امتها] شریعت و منهجی قرار داده‌ایم».

و هم چنین می‌فرماید: ﴿ثُمَّ جَعَلۡنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ فَٱتَّبِعۡهَا وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ١٨ إِنَّهُمۡ لَن يُغۡنُواْ عَنكَ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [الجاثیة: 18-19].

یعنی: «سپس تو را [ای محمد] بر شریعتی از امر دین قرار دادیم پس آنرا پیروی کن و از هوا و هوسهای کسانی که نمی‌دانند پیروی نکن. قطعاً آنان چیزی را در برابر خدا از تو دفع نمی‌کنند».

و منهاج یعنی راه و روش، و هدفی که باید به آن رسید حقیقت دین است، و آن یعنی پرستش خدای یگانه بی همتا، و حقیقت دین اسلام یعنی یکتا پرستی، و اسلام یعنی تسلیم شدن بنده در برابر رب العالمین و نه در برابر غیر او، و هر کس در مقابل غیر خدا تسلیم شود (یعنی امر و نهی او را بدون تردد و چون و چرا قبول کند)**[[26]](#footnote-26)** مشرک محسوب می‌گردد، و خداوند هم هرگز از شرک نمی‌گذرد و مشرک را نمی‌آمرزد، و هر کس تسلیم امر خداوند نشود و تکبر ورزد و خود را از پرستش خداوند بالاتر بداند از جمله کسانی است که خداوند عزوجل درباره آنها فرموده: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: 60]. یعنی: «بتحقیق کسانی که از عبادت من خود را برتر و بالاتر می‌دانند، به زودی با خفت و خواری وارد دوزخ شوند». و دین اسلام دین اولین و آخرین انبیاء و مرسلین است.

و خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ﴾ [آل‌عمران: 85].

یعنی: «و هر که غیر از اسلام دین دیگری برای خود برگزیند، هرگز از او پذیرفته نیست». و این به صورت عموم است و منحصر به زمان و مکان معینی نیست، و اساس ادیان همه پیامبران، امثال نوح و ابراهیم و یعقوب و اسباط و موسی و عیسی ‡ و حواریون دین اسلام بوده است، یعنی همان پرستش خداوند یکتا و شرک نورزیدن به وی.

در صحیحین از پیامبر اکرم ص روایتی آمده است که می‌فرماید: «إِنَّا مَعَاشِرَ الأَنْبِيَاءِ دِیننا وَاحدٌ». یعنی: «دین ما گروه انبیاء یکی است».

و همه می‌دانیم که پیامبر ص حق تبلیغ دین را ادا نمود و ما را براهی واضح و روشن گذاشت که شبش بمانند روز روشن است، و کسی در این راه سرگردان نمی‌شود مگر آنکه خود سرگردان و هلاک شده است، و به ما دستور داده شده که اسلام را با تمام وجود بپذیریم.

پس چگونه برای عده‌ای گوارا می‌آید که دین را به بخش ظاهر و باطن و عبادت را به دو قسم حقیقت و شریعت تقسیم کنند.

گذشتگان امت بشمول ائمه و بقیه اولیا بر این متفق القولند که انبیاء از اولیایی که نبی نیستند برتر و افضلترند، و ایمان داشتن به همه آنچه که انبیاء ‡ از جانب خداوند آورده‌اند واجب است، و اطاعت از آنها در آنچه که بدان امر می‌کنند الزامی است بر خلاف اولیا، زیرا اطاعت از اولیا در همه آنچه که بدان امر می‌کنند واجب نیست، و نه همچنین باور داشتن همه آنچه که ما را از آن باخبر می‌سازند، بلکه گفتار و رفتار آنها بر اساس کتاب خدا و سنت رسول الله ص سنجیده می‌شود، در نتیجه آنچه را که با قرآن و سنت همخوانی دارد را می‌پذیریم و در غیر اینصورت سخن آنها پذیرفتنی نیست. اگر چه که گوینده چنین سخنی از اولیاء الله باشد، و سخن وی را حمل بر اجتهادش نموده و او را معذور می‌داریم، لیکن اگر گفتار و یا کردارش برخلاف کتاب و سنت باشد. کرده اش اشتباه است و اشتباهش هم آمرزیده شده است اگر صاحب چنین کار و گفتاری قدر مستطاع تقوی و خداترسی به خرج داده باشد. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن: 16]. یعنی: «تا توان دارید از خداوند عزوجل پروا بدارید و تقوی پیشه کنید».

لذا شایسته نیست که هیچ ولی ادعای علم لدنی کند و نه هیچ انسانی معتقد بر این باشد که اهل حقیقت [به گمان وی] می‌توانند بر خلاف شرع عمل کنند و یا چیزهایی را در دین داخل کند که هیچ اصل و اساسی در آن ندارند، و فقهاء را علمای ظاهر بین وصف کند و فقط صوفیان و امثال آنها را علمای باطن بداند!!! خداوند ما را از شر تبعیض در دین و فرقه گرایی در آن در امان بدارد. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ﴾ [البقرة: 85]. یعنی: «آیا به بعضی از آیات کتاب [که آنها را به نفع خود می‌دانید] ایمان می‌آورید و برخی دیگر را انکار می‌کنید، پس نیست سزای کسانی از شما که چنین کنند مگر خفت و خواری در زندگی دنیا و روز قیامت در بدترین عذاب انداخته می‌شوند، و خداوند از کرده شما غافل نیست».

اگر موسی و خضر إ زنده می‌بودند راهی جز اتباع و پیروی از رسول الله ص را نداشتند

در روایتی آمده است که پیامبر ص وقتی دید که عمر برگهایی از کتاب تورات را در دست دارد خشم کرد و فرمود: «أَهَذَا وَأَنَا حَیٌّ بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ، لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيْضَاءَ نَقِيَّةً، وَاللهِ لَوْ کانَ مُوسَی حَیًّا مَا حَلَّ لَهُ إِلاَّ أَنْ يَتَّبِعَنِى» یعنی: «آیا چنین می‌شود و من هنوز زنده ام و میان شما هستم، من این دین و شریعت را واضح و روشن [مثل آفتاب] برایتان آورده‌ام، سوگند به خداوند اگر موسی زنده می‌بود راهی جز پیروی از مرا نمی‌یافت». حال چه برسد به خضر و یا اولیایی پایین از او.

پس هر کس که ادعا کند [آنگونه که شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید] (یا اصحاب و مریدانش مدعی شوند) که او ولی خداست و بر او الهام می‌شود، و پیروان و مریدان باید هر چه را می‌گوید بپذیرند و با او مخالفت نکنند، تسلیم امر وی شوند بدون اینکه گفتار و کردارش را بر میزان کتاب و سنت بسنجند. پس چنین مدعیانی و پیروان و مریدانش راه خطا را رفته‌اند و اینگونه افراد از گمراه‌ترین مردمانند. به عمر بن الخطاب امیر المؤمنین سکه از همه چنین افرادی بالاتر و برتر است بنگرید که مردم احیانا با او مخالفت می‌کردند در حالیکه همه آنها عامل به کتاب و سنت بودند. و هم چنین گذشتگان امت و امامان و پیشوایان آنها بر این گفته متفق‌اند که: گفته هر انسانی را میشود قبول کرد یا نکرد، الا گفته رسول الله ص، پس بر اولیاء الله است که به کتاب خدا و سنت رسول الله ص چنگ زنند، و کسی غیر از رسول اکرم ص معصوم نیست که بشود به گفتار و کردار و الهامات قلبی اش بدون ارجاع آن به کتاب و سنت اعتماد نمود و بسنده کرد، و اولیای واقعی بر این عقیده متفق‌اند و هر کس خلاف این عقیده باورهای دیگری داشته باشد از جمله آن اولیاء الله نیست که خداوند امر به پیروی از آنها نموده است بلکه چنین شخصی یا کافر است یا در جهل مفرطی بسر می‌برد. در اینجا به سخنان برخی از علماء در این باره اشاره می‌کنیم:

شیخ ابو سلمان دارانی می‌گوید: گاهی گفته‌های بعضی از آنها را می‌شنوم ولی تا زمانی که گواهی از کتاب و سنت بر آن نیابم آنرا نمی‌پذیرم.

ابو القاسم جنید / می‌گوید: علم ما مقید به کتاب و سنت است، و هر کس قرآن را نخوانده و به علم حدیث نپرداخته نباید درباره علم ما سخن گوید، یا این که فرموده: نباید به او اقتدا کرد.

ابو عثمان نیشابوری می‌گوید: هر کس سنت را بر نفس خود حاکم کند چه در قول و چه در فعل حکیمانه سخن گفته است و اما هر کس هوای نفس را بر قول و فعل خود حاکم کند، راه بدعت را برگزیده است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِن تُطِيعُوهُ تَهۡتَدُواْ﴾ [النور: 54]. یعنی: «اگر از او [پیامبر] اطاعت کنید راه می‌یابید».

شیخ ابو عمر نجید می‌گوید: هر یافته‌ای که تائیدی از کتاب و سنت نداشته باشد باطل و مردود است.

بعضی از صوفیان بر اهل سنت خورده می‌گیرند که می‌گویند: فلانی از فلانی برای ما روایت کرده‌اند، صوفیان می‌پرسند: فلانی کجاست؟ می‌گویند: مرده است، فلان بعدی کجاست؟ می‌گویند: مرد است، اما ما صوفیان می‌گوییم، قلبم از پروردگارم روایت می‌کند. حال این سؤال پیش می‌آید که این شخص از کجا یقین کرده که تصورات قلبی اش از جانب خداست، حال آنکه درب وحی بسته شده است و دیگر وحیی در کار نیست زیرا بعد از پیامبر اکرم ص پیامبری نخواهد آمد، و از کجا بدانیم که الهاماتی که او مدعی آن است وساوس نفس و شیطان نباشد، و چرا به تصدیق وحی مُنزِل بر رسول الله ص اکتفا نکرده است.

امام ابن تیمیه / می‌گوید: مرتبه و منزله صدیق بالاتر از منزله الهام شده است، زیرا صدیق در هر آنچه که می‌گوید و انجام می‌دهد بر اساس سنت پیامبر معصوم ÷ است، و مُلهم چیزهایی را از قلبش می‌گیرد و قلبش هم معصوم نیست پس نیاز دارد که آنرا بر معیار آنچه که نبی معصوم ص آورده است بسنجد، این است که می‌بینیم عمر با صحابه ش بحث و مشوره میکند و در بعضی از امور به آنها رجوع می‌کند و آنها در برخی مسائل با او با استناد به کتاب و سنت مخالفت می‌کنند و او نیز با استناد به کتاب و سنت به آنها پاسخ می‌دهد و یا سخن آنها را می‌پذیرد، و هیچگاه نشده که بگوید: به من الهام شده و یا قلبم به من چنین گفته یا از غیب به من چنین رسیده است و شما هم باید بپذیرید و مخالفت نکنید.

نظری بر عقاید صوفیان

تصوف بلایی است بی‌حد و مرز که از میدان تربیت آغاز شده تا رسیده به ساختن احادیث دروغین و افساد و تباهی عقیده و شرع و باز کردن در خرافات و بدعات و سپس شرکیات و فلسفیات هلاک کننده مانند قول بوحدةالوجود و سپس رفع تکلیف وکار متصوفان به گوشه نشینی در خرابه‌ها و قبرستانها و دوری از مجالست با مردم و زیر آفتاب نشستن و تعذیب نفس و اذکار بی اصل و اساس و رقص و موسیقی و گوش فرا دادن به گفته‌های شیطانی و ترک نظافت و عزلت و مانند آنها خاتمه نمی‌یابد بلکه به بزرگتر از آن هم کشیده شده است، و اگر بشنویم که ازهر شریف تفسیر ابن عربی (صوفی) را بخاطر کفریاتی که در آن است مصادره کرده تعجب نکنیم، گرچه که امام ابن تیمیه / بعضی از منسوب شدگان به تصوف امثال جنید بغدادی و یا عبدالقادر جیلانی را ستوده است ولی درباره ابن عربی می‌گوید که: او از صوفیان ملحد است، و بعضی از طریقه‌های صوفیه برای مشابهت با یهود و نصاری بر طریقه‌های خود اسم موسویه محمدیه و عیسویه محمدیه نهاده‌اند. و اعتقاد وحدة الوجود ابن عربی کار را به پشت انداختن شریعت و ظهور تاتار کشاند که آنهم مصیبت را بر سر مسلمانها آوردند.

و اساس دین و عقیده صوفیه تعظیم گنبد و بارگاه و قبرها و عبادت و تعظیم مردگان و نذر و قربانی برای آنها و طلب رفع و بلا و نیاز از آنهاست، با این پندار که ما اولیاء را دوست داریم، و بر این کار خود جاهلانه و باطلانه به این آیه قرآن استناد می‌کنند که می‌فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣﴾ [یونس: 62-63]. یعنی: «هان [ای مردم بدانید] که اولیاء الله نه ترسی بر آنهاست و نه غم و اندوهی. آنهایی که ایمان آوردند و تقوی پیشه کردند».

و به این مسئله پی نبردند که هر مؤمنی ولیی از اولیاء الله است برحسب ایمان و خدا ترسی اش [چه این مؤمن زنده باشد و یا مرده] در هر حال نباید عبادت را که مختص خداوند است به دیگران نیز کشاند حال آن شخص نبی باشد یا ولی، خداوند عزوجل خطاب به نبی اکرمص می‌فرماید: ﴿لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾ [الزمر: 65]. یعنی: «[ای محمد] اگر شرک بورزی بی گمان که اعمالت بر باد می‌رود و البته از زبان باران خواهی شد».

منهاج صوفیان در فراگیری بر پایه فتوحات و کشفیات وخوابهایی است که می‌بینند، مگر عده‌ای از آنها که طریقه خود را مقید به کتاب و سنت می‌دانند، و امام ابن تیمیه نتاج فلسفی همه فلاسفه مانند کندی و فارابی و ابن سینا را رد کرده و بطلان ایده بهم ربط دادن قرآن و فلسفه را واضح نموده است، کما اینکه بسیاری از تفسیرات غلط امام غزالی را که در آن آراء و افکار فلاسفه یونان باستان را وارد اسلام کرده است را رد می‌نماید و در عین حال بعضی از فصلهای کتاب (احیاء علوم الدین) مثل فصل مهلکات و منجیات را می‌ستاید و می‌گوید که: امام غزالی / در طلب حقیقت مخلص بود ولی در بین محدثین نشو و نما نیافته و حدیث را از اصحاب حدیث فرا نگرفته بود. این است که خود امام غزالی / درباره خود می‌گوید: بضاعت من در حدیث مزجات و اندک است. و زمانی هم که دارفانی را وداع گفت کتاب صحیح بخاری را بر سینه داشت. و اگر به اصل و آغاز تصوف بنگریم می‌بینیم که دخیل در فرهنگ اسلامی و عربی است و اصلی در آنها ندارد، و آغاز ظهور آن از نیمه دوم قرن دوم هجری است و قبلاً در محیطهای غیر عربی مشهور بوده که ادیان شرک و الحاد امثال بودایی و براهمایی و افکار یونانی در آنها منتشر بوده است. و در زبان عرب اشاره‌ای به کلمه تصوف یا صوفی به معنایی که بزرگان تصوف آنرا معرفی می‌کنند نشده است، کما اینکه در کتاب و سنت هیچ اشاره‌ای به تصوف چه بلفظ و چه به معنا نشده است. و از اسباب و جودی دیگر تصوف ظهور برتری موالی از میان غیر مسلمانان بویژه ایرانیان و ترجمه کتب فارسی قدیم و روم و هند است، و الا تصوف بر این نحو و شکل را محیط عربی قبل از اسلام نمی‌شناسد، و احتجاج و استناد به خلوت گزینی پیامبر ÷ پیش از بعثت هیچگاه دیده نشده که در غار و یا غیر آن خلوت گزیند و یا عمداً ریاضت بکشد- مترجم-.

کما اینکه این گمان و پندار بعضی که معتقدند که فقط تصوف جانب عاطفی و رفتاری را اختیار کرده است عاری از صحت می‌باشد، زیرا در اسلام نقصی نبوده که آنها بخواهند آنرا کامل کنند، و هم چنین جائز نیست که فقط به گوشه‌ای از تعالیم دین توجه کرد و گوشه‌های دیگر آنرا کنار گذاشت. و اسلام یعنی دعوت به فرار از زندگی و پناه بردن به خرابه‌ها و عزلت گزینی از دنیا نیست، لذلک تفکر صوفیانه نمی‌تواند وارد میدان نزاع با فکر فلسفی غرب شود و یا با نظریات اجتماعی و اقتصادی آن مقابله کند. و در عصر حاضر تصوف و صوفیان وسیله‌ای شده‌اند برای مقابله با دعوت سلفیت و اسلام اصیل، این موضوع را می‌شود بخوبی در این امور مشاهده کرد:

(1): اهتمام سازمانهای استشراق و مستشرقین در مجال علمی اکادیمی به تصوف در اسلام بصورت عموم و گرایشهای منحرف بخصوص.

(2): همزیستی مسالمت آمیز بین مشایخ صوفیه وسازمانهای استعمارگر و دشمن اسلام و برحذر داشتن مردم از دعوت توحید گرایان و روح اصیل اسلامی.

(3): علماء و دانشمندان غرب جل خشمشان بر سر مشایخ توحید گرا و بدعت ستیز دارای فکر اصیل اسلامی است در حالیکه مدح و ثنایشان در حق کسانی امثال حلاج و ابن عربی و ابن الفارض و ابن سینا در زمینه فلسفه و علم کلام و تصوف است.

ما با این وجود خواهان خیر و صلاح صوفیان و هر مسلمان بلکه همه بشریت هستیم، و راه نجات را در بازگشت به روح اصیل اسلام که پیامبر ÷ و یارانش بر آن بودند می‌دانیم چه در علم و چه در عمل و چه در اعتقاد.

هر خیری نهفته در پیروی از پیشینیان است و هر شری نهفته در بدعتهای پسینیان.

و آنچه را که در صدر اسلام دین شمرده نمیشده امروز نیز جزو دین نیست. امام مالک / می‌گوید: آخر این امت اصلاح نخواهد شد مگر به آنچه که آغازین این امت را اصلاح کرد.

گمراهی‌های تصوف

علماء در گذشته و حال کتابهایی در رد انحرافات صوفیان نگاشته‌اند از آن جمله: کتاب تلبیس ابلیس از حافظ عبدالرحمن ابن الجوزی بغدادی، و از بزرگان دیگری که در گذشته این افکار منحرفانه و گمراه کننده را افشاء و مردم را از آن برحذر داشته‌اند می‌‌توان به امام ابن تیمیه و برهان الدین بقاعی، اشاره کرد که دو کتاب در رد بر صوفیان نوشته است و آنها عبارتند از:

(1): **تنبیه الغبی بر تکفیر ابن عربی** (لازم به ذکر است که ابن عربی با ابن العربی از علمای مالکیه و ائمه اهل سنت فرق دارد، اولی محی الدین ابن عربی و دیگری قاضی ابوبکر بن العربی اندلسی است).

(2): **تحذیر العباد من أهل العناد ببدعة الاتحاد.**

و این دو کتاب را شیخ عبدالرحمن وکیل ضمن تحقیق آنها را به صورت یک کتاب و به اسم (شکست تصوف) چاپ و منتشر کرده است کما اینکه خود شیخ عبدالرحمن وکیل خود کتاب مستقلی در رد افکار صوفیان به نام (این است تصوف) نگاشته است، و هم چنین شیخ عبدالرحمن عبدالخالق کتابی در رد اعتقادات باطل تصوف نوشته است، و هم چنین فتاوای دار الإفتاء مصر و فتاوای کمیته دائمی فتاوی در عربستان در توضیح عقاید این فرقه و در شبهات و پندارهای آن کافی است.

و هدف ما از این پند و اندرزهای خلاصه شده بیان حقیقت و بر حذر داشتن مردم از گمراهی‌هایی است که متأسفانه گریبان‌گیر عده زیادی از مسلمانان است، شیخ سعید حوی از علمای معاصر و وابسته به یکی از حرکتهای اسلامی معاصر / در کتاب (تربیتنا الروحیة) خود با این نص می‌نویسد: «انکار کرامات گروههایی از صوفیان انکاری غیر علمی و بی محل است، و بیشترین و مهمترین این انکارها طریقه رفاعیه را هدف قرار داده است که معتقدند گلوله بر آنها اثر نمی‌کنند در حالیکه خود را با تیر هدف قرار می‌دهند و یا با شمشیر بر سر و فرق خود می‌کوبند ولی هیچ تأثیری ندارد، و این موضوعی است مشهور و منتشر شده و محسوس که بسیاری از منکرین وقتی آنرا مشاهده کرده‌اند تغییر عقیده داده وآنرا پذیرفته‌اند... و استدلال اصلی منکران این موضوع، این است که می‌گویند: این کراماتی که شما مدعی آن هستید از دست فاجران و فاسقان این طریقه هم آشکار می‌شود همانگونه که از دست صالحان آنها نیز بر می‌آید و همین گونه نیز هست، و پاسخ این شبهه و استدلال این است که این کرامات در واقع از آن افرادی که این کرامات بر دست آنها نمودار می‌شود نیست بلکه از آنِ شیخ آنهاست که خداوند به آنان افتخار چنین کراماتی را عنایت نموده و استمرار آن را در میان پیروان و مریدان آن شیخ نهاده است. و ما به نوبه خود از شیخ سعید حوی / و امثال او می‌پرسیم: اگر دجال را ببینی که ظهور کرده و این خارق العادات بر دستش آشکار می‌شود [آنگونه که در روایات آمده است] آیا به او ایمان می‌آورید؟!.

و چگونه شخصی مانند شما نمی‌تواند میان کرامات خدایی و خوارق شیطانی فرق بگذارد؟!.

لیث بن سعد می‌گوید: اگر شخصی را دیدی که بر روی آب راه می‌رود کرده اش را باور مکن تا اینکه عملش را در میزان کتاب و سنت بسنجی، ضابطه کرامات استقامت بر کتاب و سنت است.

و از کجا معلوم این خوارقی که برای پیروان طریقه رفاعیه رخ می‌دهد سببش سحر و جادو و حیله‌های دیگر نباشد، آنگونه که شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: زمانی که صوفیان را بر صدق دعاویشان به چالش کشید و در نتیجه بطلان عقاید و ادعاهای دروغین آنها را به اثبات رساند آنگاه که از آنان خواست پیش از لمس آتش بدنهای خود را با آب گرم و سرکه بشویند [زیرا آنها مدعی بودند آتش بدن آنها را نمی‌سوزاند] ولی آنها قبول نکردند و از آن ترسیدند، زیرا امام حیله آنها را کشف کرده بود و می‌دانست که آنها ماده‌ای ضد آتش که ترکیبی از روغن غورباقه و لایه داخلی پوست نارنج و سنگ طلق**[[27]](#footnote-27)** را بر بدنهای خود می‌مالیدند که آنها را از آتش محفوظ می‌داشت. پس بیایید ای برادران مسلمان! بر سخن راست و درستی متفق شویم، نخست به توحید و یکتا پرستی چنگ زنیم و کلمه توحید پیش از توحید کلمه، و اوراق بهم ریخته اولویات را دوباره سازمان دهیم، زیرا تقدیم اهم بر مهم در میدان علم و عمل و دعوت الی الله امری واجب است، و برای نیل به این هدف چاره‌ای جز رجوع به کتاب و سنت براساس فهم سلف این امت و علمایی که راه را بصورت شمولی چه از لحاظ توحید و اتباع و تزکیه پیمودند و در باتلاق شرک ظاهر و تاویلات باطل و رفتارهای گمراهانه و اراجیف صوفیان نیفتادند نیست، پس شایسته است پس از صحابه کرام و تابعین به چنین افراد واراسته و فرزانه‌ای اقتدا نمود.

تفسیر مسائل پیش آمده بین موسی و خضرإ از دیدگاه امام ابن‌تیمیه/

امام ابن تیمیه / در رساله‌ای بنام (الفرقان بین أولیاء الرحمن وأولیاء الشیطان) میگوید: «اگر منظور از لفظ شرع و شریعت کتاب و سنت باشد هیچکس حق ندارد از چهارچوب آن خارج شود چه این شخص ولی الله باشد یا کسی دیگر، و اگر کسی را عقیده بر این باشد که کسانی از اولیاء الله راه و روش رسیدن به الله غیر از پیروی کردن از پیامبر اکرم ص چه در ظاهر و چه در باطن را دارند و ملزم به پیروی ظاهر یا باطنی از ایشان نیستند سخن کفر گفته است، و کسی که برای این پندار خود به داستان موسی و خضر استدلال کند از دو ناحیه اشتباه کرده است.

اول: موسی بعنوان پیامبر به سوی خضر فرستاده نشده بود و نه اینکه خضر از پیروان موسی، بلکه موسی پیامبر فرستاده شده به سوی بنی اسرائیل بود، اما محمد ص فرستاده شده به سوی همه بشر و همه جنیان بود و اگر کسی بالاتر از مقام خضر امثال ابراهیم و موسی و عیسی در زمان ایشان می‌بودند چاره‌ای جز تبعیت از آنحضرت ص را نداشتند چه رسد به خضر، چه نبی باشد و چه ولی، لهذا خضر خطاب به موسی گفت: «علمی از جانب خداوند به من رسیده است که تو آن را نمی‌دانی، کما اینکه از جانب خداوند به تو علمی رسیده است که من از آن بی خبرم».

و کسی از جن و انس که رسالت محمدی بدو رسیده باشد حق گفتن چنین سخنی را ندارد که بگوید از جانب الله به من علمی داده شده که به محمد ص داده نشده است.

دوم: کارهایی که خضر انجام می‌داد مخالف با شریعت موسی نبود، بلکه موسی سبب جواز چنین اعمالی را نمی‌دانست، و وقتی که خضر او را از حقیقت کارهایش مطلع ساخت موسی اعمالش را تایید کرد، زیر سوراخ کردن و معیوب ساختن کشتی و سپس تعمیر آن بخاطر ترس از پادشاه ظالم بود که مبادا آن را غصب کند و این در واقع احسانی بود در حق فقرا و مساکین و این کار درستی است، و اما کشتن انسان نابکار گرچه که خردسال باشد جائز است. اگر کسی در پی به کفر کشاندن پدر و مادر باشد و راهی جز قتل برای بازداشتنش وجود نداشته باشد قتلش جائز است.

و اما نیکی کردن به یتیمان بدون مزد و پاداش و صبر در مقابل گرسنگی از جمله اعمال صالحه‌اند و عمل خلاف شرعی در آن دیده نمی‌شود.

و اما اگر مراد از شرع قانون حکام و فرمانروایان باشد پس حاکم می‌تواند ظالم باشد یا عالم یا عادل و یا می‌تواند فرمانش درست باشد یا نادرست، و اگر مراد از شرع ائمه فقه امثال امام ابوحنیفه و ثوری و مالک بن انس و اوزاعی و لیث بن سعد وشافعی و احمد و اسحاق و داود ظاهری و غیره باشند پس زمانی به گفته‌های آنها استدلال می‌شود که با کتاب و سنت همخوانی داشته باشد، وپیروی شخص معینی از این ائمه کرام امر واجبی برای همه امت نیست آنگونه که پیروی از پیامبر ص برای هر فرد لازم است، کما اینکه تقلید از یکی از آنها هم حرام نیست، و اما تبعیت از کسی که بغیر علم سخن بگوید و یا گفته اش دلیلی از کتاب و سنت نداشته باشد حرام است.

و اما اضافه کردن چیزی به شریعت که از آن نباشد مانند احادیث و روایات دروغین و یا تاویلات نابجای نصوص شرع که بر خلاف منظور الهی باشد این نوعی از تبدیل حکم الله بشمار می‌رود، پس باید میان شرعی که خداوند نازل کرده و شرعی که بر اساس تاویل و یا تبدیل باشد فرق قائل شد، آنگونه که میان حقیقت کَونی و حقیقت دستورات دینی یا میان مسئله‌ای که دلیل و برهان از کتاب و سنت دارد با آنچه که برداشت شخصی انسان است فرق وجود دارد.

مدارا با فرمانروا برای حفظ مال یتیم

در روایتی که در صحیح مسلم و بخاری آمده است پیامبر اکرم ص درباره داستان خضر وموسی می‌فرماید: «آن دو [پس از بهم رسیدن] کنار ساحل براه افتادند، سفینه‌ای از آنجا می‌گذشت، از صاحبان سفینه خواستند که آنها را با خود ببرند، اصحاب سفینه خضر را شناختند و آنها را بدون مزد و کرایه سوار کردند، پس از اینکه سوار کشتی شدند چیزی نگذشته بود که بناگاه موسی دید که خضر با تبر تخته‌ای از کشتی را در آورده است. خطاب به او گفت: این مردم ما را بدون کرایه سوار کرده‌اند و حالا تو با کشتی آنها چنین کرده‌ای که همه را هلاک سازی؟ واقعاً کار بدی مرتکب شده‌ای، ﴿قَالَ أَلَمۡ أَقُلۡ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ٧٢ قَالَ لَا تُؤَاخِذۡنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرۡهِقۡنِي مِنۡ أَمۡرِي عُسۡرٗا ٧٣﴾ [الکهف: 72-73]. یعنی: «خضر [در جواب موسی] گفت: مگر به تو نگفته بودم که هرگز تاب شکیبایی با مرا نداری. [موسی] گفت: مرا در آنچه فراموش کرده ام مؤاخذه مکن و مرا مکلف به کار سخت و طاقت فرسا مفرما».

رسول الله ص در ادامه می‌فرماید: «اعتراض اول موسی از روی فراموشی بود». و فرمود: [در حینی که آندو سوار بر کشتی بودند] گنجشکی آمد و بر کناره کشتی نشست و نوک در دریا زد، خضر خطاب به موسی گفت: علم و دانش من و تو در کنار علم خداوند به اندازه آبی است که این با نوکش از دریا برداشت». ابوالعالیه می‌گوید: زمانی که خضر کشتی را سوراخ کرد کسی غیر از موسی متوجه کارش نشد، و خضر خاصیتی از جانب خداوند داشت که چشمها او را نمی‌دیدند مگر آنگاه که خداوند می‌خواست کسی او را ببیند، زیرا اگر بقیه سواران کشتی او را در حالت سوراخ کردن کشتی می‌دیدند یقیناً او را از این کار باز می‌داشتند. و برخی گفته‌اند: زمانی که خضر دست به چنین کاری زد صاحبان کشتی در جزیره‌ای پیاده شده بودند و کسی جز آنها در کشتی نبود. و در سوراخ کشتی بوسیله خضر دلیلی است که ولی اگر صلاح ببیند می‌تواند به مال یتیم نقصان دهد، مثلاً اینکه ببیند اگر مال یتیم را به حال خود بگذارد ممکن است ظالمی آنرا ببرد ولی اگر معیوب باشد شاید کسی به آن رغبت نشان ندهد. و امام ابویوسف میگوید: ولی و سرپرست می‌تواند با دادن بخشی از مال یتیم به حاکم بعنوان مدارا بقیه مال یتیم را حفظ کند.

مسلمانان بر شرط خود پایبندند

در صحیحین و ترمذی آمده است که پیامبر ص در ادامه داستان موسی و خضر فرمود: «سپس آندو از کشتی پیاده شدند در همین حین که داشتند کنار ساحل قدم می‌زدند خضر چشمش به پسر بچه‌ای افتاد که داشت با بقیه بچه‌ها بازی می‌کرد، خضر با دست سر آن پسر بچه را از تنش جدا کرد و او را کشت، موسی با دیدن صحنه [به ظاهر دلخراش] گفت: ﴿أَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا زَكِيَّةَۢ بِغَيۡرِ نَفۡسٖ لَّقَدۡ جِئۡتَ شَيۡ‍ٔٗا نُّكۡرٗا ٧٤ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ٧٥﴾ [الکهف: 74-75]. «آیا کشتی نفس پاک و بی گناهی را بی گمان عمل بد و زشتی را مرتکب شدی! [خضر در جواب] گفت: آیا به تو نگفته بودم که تو هیچگاه توان صبر پیشه کردن با من را نداری؟» موسی این بار با لحنی عذر خواهانتر‌تر از اول گفت: «[ای خضر] اگر از این به بعد درباره چیزی از تو سوال کردم با من همراهی مکن زیرا تو دیگر در قبال من معذوری و می‌توانی از من جدا شوی».

موسی نخست فراموش کرد و عذرخواهی کرد زیرا نمیشود فراموشی را مورد مؤاخذه قرار داد و تحت تکلیف قرار نمی‌گیرد، اما قضیه در بار دوم به گونه‌ای دیگر بود، و خضر هم قبلاً گفته بود: ﴿قَالَ فَإِنِ ٱتَّبَعۡتَنِي فَلَا تَسۡ‍َٔلۡنِي عَن شَيۡءٍ حَتَّىٰٓ أُحۡدِثَ لَكَ مِنۡهُ ذِكۡرٗا ٧٠﴾ [الکهف: 70]. یعنی: «اگر با من همراهی می‌کنی نباید درباره چیزی از من سوال کنی تا اینکه خود درباره آن با تو صحبت کنم».

یعنی تا اینکه من حکمت کارم را برای تو شرح دهم و این راهنمایی و ارشادی بود از جانب خضر برای ادامه همراهی، اگر موسی صبر پیشه می‌کرد و برای استمرار رفقت سعی می‌نمود چیزهای عجیبی مشاهده می‌کرد و لیکن اعتراض‌های متکرر سبب شد تا آنها از هم دیگر جدا شوند. زیرا موسی قبلاً متعهد شده و گفته بود: ﴿قَالَ إِن سَأَلۡتُكَ عَن شَيۡءِۢ بَعۡدَهَا فَلَا تُصَٰحِبۡنِيۖ قَدۡ بَلَغۡتَ مِن لَّدُنِّي عُذۡرٗا ٧٦﴾ [الکهف: 76]. یعنی: «اگر از این بعد چیزی از تو پرسیدم با من همراهی نکن زیرا دیگر در قبال من عذری نداری».

و مسلمان باید بر عهدی که بسته پایبند باشد، و محق‌ترین شرط‌هایی که باید به آنها وفا شود آن چیزی است که انبیاء ‡ آن را بر عهده گرفته‌اند. علامه ابوبکر ابن العربی می‌گوید: این آیات دلیلی است بر پذیرفتن عذر در اول بار بصورت مطلق، و اقامه حجت و پایان دادن موضوع از بار دوم به بعد.

لازم به تذکر است «شروط هم باید اساسی در کتاب و سنت داشته باشند والا لازم به وفا نیستند گر چه به صد شرط هم برسند» و هم چنین آمده است که: «محق‌ترین شروط به وفا آن شروطی می‌باشند که با آن همسرانتان را برای خود حلال ساخته‌اید».

فوائد متعلق به داستان دیوار دو یتیم در قصه موسی و خضر إ

خداوند می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَيَآ أَهۡلَ قَرۡيَةٍ﴾ [الکهف: 77].. «تا اینکه به اهل روستایی رسیدند».

در روایت صحیح مسلم از پیامبر اکرم ص در معنی این آیه آمده است: تا اینکه به روستایی رسیدند که مردمانی لئیم و بی عاطفه در آن زندگی می‌کردند و به هر مجلسی سر زدند واز آنها طلب خوراک کردند: ﴿ٱسۡتَطۡعَمَآ أَهۡلَهَا فَأَبَوۡاْ أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارٗا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ﴾ [الکهف: 77]. «از اهل آن دِه طلب خوراک کردند ولی هیچ کس حاضر به پذیرایی از آنها نشد، [در همین حال] دیواری در آن قریه را دیدند که داشت فرو می‌ریخت و [خضر] آن دیوار را راست گردانید».

موسی این بار هم تحمل نکرد و گفت: اینها مردمی بودند که نزدشان رفتیم ولی کسی حاضر نشد از ما پذیرایی کند و به ما خوراکی دهد: ﴿قَالَ لَوۡ شِئۡتَ لَتَّخَذۡتَ عَلَيۡهِ أَجۡرٗا ٧٧ قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيۡنِي وَبَيۡنِكَۚ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأۡوِيلِ مَا لَمۡ تَسۡتَطِع عَّلَيۡهِ صَبۡرًا ٧٨﴾ [الکهف: 77-78]. «اگر می‌خواستی می‌توانستی بر این کارت مزد بگیری. [خضر] فرمود: این است جدایی میان من و تو [ولی] تو را از حکمت و تفسیر آنچه که بر آن شکیبایی نکردی باخبر می‌سازم». پیامبر خدا ص فرموده: «رحمت خداوند بر نبی الله موسی آرزو داشتم که صبر می‌کرد تا اینکه حوادث بیشتری را برای ما تعریف می‌نمود».

فوائد برگرفته از این داستان

**اول**: موسی در هجرت به مدین داوطلبانه برای گوسفندان دختران شعیب از چاه آب کشید و خوراکی نخواست و لکن وقتی که با خضر؛ وارد آن آبادی شد طلب خوراک کرد، مفسران می‌گویند: در سفر به مدین موسی؛ تنها بود و در این سفر با شخص دیگری همسفر بود. و برخی می‌گویند: چون سفر اول موسی؛ سفر هجرت بود خداوند رنج و مشقتهای آن را بر موسی آسان نمود ولی چون سفر دوم سفری برای آموختن علم و ادب بود تحمل مشقتهای آن را بر عهده خود موسی نهاد.

و گفته شده است: این گرسنگی موسی و ابراز آن شباهت به گرسنگی وی هنگام سفر با همراهش دارد که برای مراعات حال همراهش (یوشع؛) پس از اینکه از طولانی شدن راه خسته و گرسنه شده بودند طلب خوراک کرد.

**دوم**: در این دلیلی است بر اینکه اگر کسی دچار گرسنگی شد و چیزی برای خوردن نداشت لازم است برای سد رمق خود طلب خوراک کند. و اینگونه پیداست که پذیرایی از غریبه‌ها بر آن مردم واجب بوده، لذا خضر و موسیإ از آنها خواستند که به وظیفه مهمان نوازی خود عمل کرده و از ایشان پذیرایی بعمل آورند.

قتاده می‌گوید: بدترین دِه و آبادی آن است که نه مهمان نوازد و نه حق مسافر را می‌دانند.

**سوم**: انسان نباید کنار دیواری که مایل به سقوط است نه بنشیند و نه راه برود و اگر راهی جز عبور از چنین مکانی را نداشت باید به سرعت از آنجا عبور کند.

**چهارم**: بعضی بنا به قول مرجوحی معتقدند که خضر؛ ولی است اما نظر صحیح بر آن است که ایشان نبی بوده است. لذا این رخ دادها دلیل کرامات وی می‌باشد و کرامات اولیاء هم حق است و روایات ثابت شده و آیات بسیاری مؤید این فکر است و کسی جز بدعت گذار و منکر نمی‌تواند آنها را رد نماید، و ضابطه کرامت هم استقامت بر وحی منزل است.

**پنجم**: در این قول خداوند: ﴿لَتَّخَذۡتَ عَلَيۡهِ أَجۡرٗا﴾ [الکهف: 77]. دلیلی است بر جواز گرفتن مزد بر کار و این سنت انبیاء و اولیاء است.

انواع تأویل

خداوند متعال از زبان خضر می‌فرماید: ﴿سَأُنَبِّئُكَ بِتَأۡوِيلِ مَا لَمۡ تَسۡتَطِع عَّلَيۡهِ صَبۡرًا﴾ [الکهف: 78]. یعنی: «[ای موسی] تو را از حکمت و تفسیر آنچه که بر آن شکیبایی ننمودی آگاه خواهم ساخت».

تأویل یک چیز، یعنی شرح و توضیح آن، خضر فرمود: ای موسی به تو می‌گویم که چرا فلان کار را انجام دادم.

و در تفسیر آیاتی که گفتگوهای خضر و موسی را آورده است، گفته‌اند که: این آیات دلیلی است علیه موسی ، و تعجب بر انگیز بودن کار وی، بدینگونه که وقتی موسی سوراخ کردن کشتی را کاری زشت پنداشت ندا آمد که: ای موسی این درک و تدبیر تو کجا بود زمانی که در صندوقی گذاشته شدی و در آب انداخته شدی!! و وقتی هم که بر کشتن آن پسر بچه اعتراض کرد گفته شد: ای موسی! این چه جای اعتراض دارد در حالی که خود قبلا آن قبطی را با یک مشت از صفحه هستی محو کردی!! و وقتی هم بر مرمت آن دیوار اعتراض نمود، ندا آمد ای موسی! مگر نه این است که خودت پیش از این بدون هیچ چشم داشتی سنگ را از سر چاه برای دختران شعیب برداشتی!! در پایان داستان خضر خطاب به موسی فرموده: ﴿ذَٰلِكَ تَأۡوِيلُ مَا لَمۡ تَسۡطِع عَّلَيۡهِ صَبۡرٗا﴾ [الکهف: 82]. یعنی: «این تفسیر آن چیزی بود که بر آن صبر ننمودی».

تأویل در معنی اصطلاحی بر سه معنی مشترک اطلاق می‌شود

اول: آنچه که بیان کننده حقیقت یک چیز باشد، و در قرآن همین معنی مراد است. مثل: ﴿ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلٗا﴾ [الإسراء: 35]. یعنی: «این بهتر است و فرجامش نیکوتر»، ﴿ۡوَلَمَّا يَأۡتِهِمۡ تَأۡوِيلُهُۥ﴾ [یونس: 39]. یعنی: «هنوز حقیقت آن برایشان آشکار نشده است». ﴿يَوۡمَ يَأۡتِي تَأۡوِيلُهُۥ يَقُولُ ٱلَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبۡلُ﴾ [الأعراف: 53]. یعنی: «روزی که حقیقت برایشان آشکار گردد آنها که قبلاً فراموش کرده بودند می‌گویند».

دوم: تأویل به معنی تفسیر اطلاق می‌شود، مانند قول ابن جریر که می‌گوید تأویل این آیه این است یعنی تفسیرش این است.

سوم: اما در اصطلاح اصولیین تأویل یعنی برگرداندن معنی ظاهری لفظ با دلیل. و برگرداندن لفظ از معنی بنظر آمده از ظاهر آن نزد علمای اصول سه حالت دارد:

(1): برگرداندن لفظ از معنی به نظر آمده از ظاهر دلیلی از کتاب یا سنت چنین تأویلی درست و پذیرفته شده است و خلافی در آن نیست.

(2): برگرداندن معنی ظاهر به نظر آمده از لفظ به دلیلی که مجتهد آن را دلیل می‌پندارد ولی فی نفسه دلیل نیست، و به این تأویل بعید یا فاسد می‌گویند.

(3): اما حمل لفظ بر غیر معنی ظاهر آن بدون دلیل، در اصطلاح به این تأویل نمی‌گویند، بلکه به آن تلاعب یا بازی با لفظ می‌گویند و این یعنی تلاعب با قرآن و سنت پیامبر ÷، از جمله این گونه تأویلات حمل آیات صفات به معانی دیگر که خداوند بر آن هیچ دلیلی نفرستاده است.

مانند تأویل کلمه استوی در ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ٥﴾ [طه: 5]. بمعنی استیلاء، و تأویل دست به قدرت و تأویل نزول به نزول حکم، و این تلاعبی است با کتاب خداوند عزوجل بدون دلیل، و چنین کاری ناجائز و تعدی بر کتاب رب العالمین است.

پس بر ما واجب است تا آنچه را که خداوند بر خود و یا پیامبرش ص بار خداوند ثابت کرده است را ثابت بدانیم و آنچه را هم که خداوند از ذات خود و یا انبیاء کرام ‡ از ذات خداوند نفی کرده است نفی کنیم.

و خداوند رب العزت در هفت موضع در قرآن خود را اینگونه وصف کرده و فرموده: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ٥﴾ [طه: 5]. و ما به آنچه که خداوند فرموده ایمان داریم بر اساس ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشوری: 11]. یعنی: «هیچ چیز مثل خداوند نیست و او شنوا و بیناست».

و همانگونه که ذات خداوند با ذات مخلوقات شباهت ندارد همین گونه هم صفات خداوند با صفات مخلوقات یکی نیست، و بهمین منظور امام مالک / تعالی می‌گوید: استوی معلوم و ثابت است و چگونگی آن مجهول است و ایمان به آن واجب و سؤال درباره آن بدعت، و هر کس قائل به این باشد که استوی یعنی استیلا، در واقع در همان معضلی افتاده است که می‌خواسته از آن بگریزد، زیرا مخلوق هم می‌تواند مستولی شود.

و اگر استوا را به خداوند عزوجل نسبت دهیم در واقع عملی را خداوند انجام داده است که شایسته صفات کمال وصف جلال اوست و اگر همین کلمه را به بنده نسبت دهیم یعنی کاری را انجام داده که دلالت بر ضعف و ناتوانی و محتاج بودن او دارد... و قس علی هذا.

و معنی کلمه از آنجا آشکار می‌گردد که به چه چیزی اضافه گردد مثل کلمه سر کوه و یا سرمایه و سر انسان... و همین گونه در رابطه با کلمه استواء، پس استواء خالق مانند استواء مخلوق نیست، وئ بقیه اسماء و صفات خداوند عزوجل را به همین منوال می‌توان قیاس نمود، پس نباید خالق را با مخلوق شباهت دهیم و نه هم چنین آنچه را که خداوند برای خود ثابت کرده ما آن را نفی کنیم به این زعم و پندار که می‌خواهیم خدا را منزه کنیم، خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِ﴾ [الأعراف: 180]. یعنی: «خداوند نامهای نیکو دارد پس او را با این نامها بخوانید و کسانی را که در مورد نامهای خداوند کجروی می‌کنند واگذارید». (یعنی کسانی را که نامهای خداوند را تحریف می‌کنند).

مسکین بودن علیرغم داشتن کشتی

ابوهریره می‌گوید که: رسول الله ص فرمود: «لَيْسَ الْـمِسْكِينُ الَّذِى تَرُدُّهُ التَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ وَلاَ اللُّقْمَةُ وَلاَ اللُّقْمَتَانِ. إِنَّمَا الْـمِسْكِينُ الَّذِى يَتَعَفَّفُ وَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿لَا يَسۡ‍َٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلۡحَافٗا﴾ [البقرة: 273]. «کسی که نیاز به یک یا دو دانه خرما و یا یک لقمه یا دو لقمه دارد مسکین بشمار نمی‌رود بلکه مسکین کسی است که تعفف و عزت نفس داشته باشد، اگر خواستید این آیه را بخوانید که می‌گوید: ﴿لَا يَسۡ‍َٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلۡحَافٗا﴾. «از مردم با اصرار چیزی نمی‌طلبند».

و از لحاظ نیاز فرقی بین فقیر و مسکین نیست وهر دو گروه هم جزو مستحقین زکات بشمار می‌روند. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ﴾ [التوبة: 60]. «جز این نیست که زکات از آن فقرا و مساکین و ...»

مسکین شاید اندک مالی داشته باشد ولی کفایتش را نمی‌کند، این است که غنی شمرده نمی‌شود، خداوند می‌فرماید: ﴿أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتۡ لِمَسَٰكِينَ يَعۡمَلُونَ فِي ٱلۡبَحۡرِ﴾ [الکهف: 79].

یعنی: «اما کشتی از آنِ مساکینی بود که در دریا کار می‌کردند».

یعنی صاحبان کشتی عده‌ای مسکین بودند که نیاز به کمک داشتند. و به هر یک از دو گروه فقیر و مسکین بر حسب نیازش کمک شود.

رضایت در برابر قضاء

بر هر فرد واجب است که راضی به قضاء و قدر خداوند باشد، زیرا فیصله و قضای خداوند در حق مؤمن در آنچه که نمی‌پسندد برای او بهتر از قضاء فیصله‌ای است که مؤمن آن را دوست دارد، چه که خداوند مصلحت بنده اش را بهتر از خود آن بنده می‌شناسد.

خداوند درباره پسر بچه‌ای که خضر او را کشت می‌فرماید: ﴿فَأَرَدۡنَآ أَن يُبۡدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيۡرٗا مِّنۡهُ زَكَوٰةٗ وَأَقۡرَبَ رُحۡمٗا ٨١﴾ [الکهف: 81]. «خواستیم که خداوند بجای او [فرزندی که او را کشتیم به آن پدر و مادر] فرزندی عنایت کند که هم پاک نهادتر باشد و مهر بان‌تر در حق پدر و مادر». یعنی از لحاظ دین و اخلاق و صله رحم.

قتاده می‌گوید: پدر و مادرش هنگام ولادت وی خوشحال شدند و وقتی که کشته شد ناراحت و غمگین، ولی اگر زنده می‌ماند سبب هلاکت پدر و مادرش می‌گشت.

از ابن جبیر و ابن جریج روایت شده که: بجای آن پسر بچه خداوند به آنها فرزند دختری عنایت نمود، کلبی می‌گوید: پیامبری از پیامبران با آن دختر ازدواج کرد و آن دختر پیامبری را به دنیا آورد که خداوند بوسیله آن پیامبر امتی از امتها را هدایت کرد.

از ابن عباس ب روایت شده که: در عوض دختری بدنیا آمد که متعاقباً آن دختری پیامبری را بدنیا آورد.

از این آیه درس آسان گرفتن مصیبت از دست دادن فرزند که جگر گوشه انسان است را فرا می‌گیریم، و هر کس تسلیم امر قضا شود عاقبت درخشانی را خواهد دید.

برای بنده در آنچه که نمی‌پسندد دو درجه و پاداش نهفته است: درجه صبر و شکیبایی و درجه رضایت. و صبر بر هر مؤمنی واجب است و رضایت برای او فضیلت است، در روایتی از پیامبر اکرم ص آمده است که فرموده: «وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلاَهُمْ فَمَنْ رَضِىَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ»**[[28]](#footnote-28)**. یعنی: «خداوند عزوجل هر که را دوست بدارد او را با ابتلا به رنج و مصیبتها آزمایش می‌کند، پس اگر راضی به رضای خداوند گشت خداوند از او راضی می‌گردد ولی اگر بی‌تابی بیقراری کرد و راضی به رضای خداوند نشد، خداوند از او ناراض و بر او خشم می‌کند».

شیخ عبدالواحد بن زید می‌گوید: رضایت (در برابر قضاء) دروازه‌ای از دروازه‌های رحمت خدا و بهشت دنیا و استراحت گاه عابدان است.

در صحیح بخاری از ابوهریره روایتی ذکر شده که می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «يَقُولُ اللّـَهُ تَعَالَى مَا لِعَبْدِى الْـمُؤْمِنِ عِنْدِى جَزَاءٌ ، إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ، ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلاَّ الْـجَنَّةُ» یعنی: «خداوند عزوجل می‌فرماید: اگر عزیز و جگر گوشه بنده‌ام از اهل دنیا را از او بگیرم و او صبر نموده و از خداوند امید پاداش داشته باشد چنین بنده‌ای نزد من پاداشی جز بهشت نخواهد داشت». در صحیحین از ام المؤمنین عایشه صدیقهل روایت شده که می‌گوید: رسول الله ص فرمود: «مَا مِنْ مُصِيبَةٍ تُصِيبُ الْـمُسْلِمَ إِلاَّ كَفَّرَ اللَّـهُ بِهَا عَنْهُ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا» یعنی: «هیچ رنج و مهنتی بر سر مؤمن نمی‌آید مگر اینکه خداوند بوسیله آن گناهانش را می‌آمرزد حتی اگر خاری به پایش فرو رود».

در حدیث آمده است: «لاَ يَزَالُ الْبَلاَءُ بِالْـمُؤْمِنِ أَوِ الْـمُؤْمِنَةِ فِى جَسَدِهِ وَفِى مَالِهِ وَفِى وَلَدِهِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ وَمَا عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَةٍ»**[[29]](#footnote-29)**. «بلا پیوسته بر زن و مرد مؤمن فرود می‌آید چه در جان و مال و فرزندش تا اینکه نزد خداوند حاضر می‌شود و دیگر گناهی بر وی باقی نمانده است».

و اگر مؤمن به مصیبتی مبتلا شود برای وی در آن مصیبت سه نعمت است: 1- اینکه به مصیبت بزرگتری مبتلا نشده و دوم اینکه بلایی بود آمدنی و آمد، و سوم اینکه این بلا و مصیبت در دین او نبود.

و بر مؤمن واجب است که در مقابل بلاها مؤدبانه بایستد و استرجاع بخواند ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ و از کسی که بر او رحم می‌کند نزد کسی که بر او رحم نمی‌کند شکایت نبرد، و بداند که خداوند با علم و عدلش خوشی و راحتی را در یقین و رضایت نهاده و غم و اندوه را در شک و بی قراری.

حفاظت از فرزندان با نیکوکار بودن پدران

سعید بن مسیب (تابعی مشهور) نمازش را طولانی می‌کرد و به فرزندش می‌گفت: سوگند به خدا من نمازم را به این امید طولانی می‌کنم که از تو حفاظت کنم و این آیه را خواند: ﴿وَكَانَ تَحۡتَهُۥ كَنزٞ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحٗا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبۡلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسۡتَخۡرِجَا كَنزَهُمَا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَ﴾ [الکهف: 82]. یعنی: «و پدرشان نیکوکار بود لذا پروردگار تو خواست تا آن دو (یتیم) بزرگ شود و گنجینه خود را بیرون آورند (که این کار و تدبیر) رحمتی از جانب پروردگارت بود».

جعفر بن محمد می‌گوید: پدر ذکر شده در این آیه جد هفتم بوده و مقاتل می‌گوید: جد دهم آنها بوده است، و خداوند با نیکی پدران نسل و فرزندان آنها را حفاظت کرده است. و این آیه مصداق این گفته رسول اکرم ص است که ابن عباس ب آن را روایت کرده. آنحضرت ص می‌فرماید: «احْفَظِ اللّـَهَ يَحْفَظْكَ» یعنی: «حد و حدود خداوند را رعایت کن تا خداوند از تو حفاظت کند»، پس خداوند بخاطر اطاعت و فرمانبرداری و نیکوکاری انسان از فرزندان و ذریه او حفاظت می‌کند، و این بصورت عموم است و موارد شاذ و نادری خلاف این عموم هم شاید دیده شود، یعنی چه بسا دیده می‌شود که پدر و مادر انسانهای شایسته و درستکار باشند و فرزندشان فاسد، مانند کنعان فرزند نوح که کافر بود، و نوح که از پیامبران اولوالعزم خداوند نیز هست از کافر بودن فرزند بی‌خبر بود و بهمین خاطر فرمود: ﴿إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي﴾ [هود: 45]. یعنی: «خداوندا فرزندم از اهل و پیروان من است». و در جواب گفته شد: ﴿إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَ﴾ [هود: 46].) یعنی: «[ای نوح او از اهل و پیروان تو نیست».

حسن بصری / می‌گوید: کنعان منافق بود، یعنی به ظاهر مؤمن ولی در واقع کافر بود.

علماء می‌گویند: در این آیه تسلای خاطری است برای مردمی که با وجود درستکار بودنشان فرزندانی فاسد دارند.

آیا خضر÷ تاکنون زنده است؟

برخی از علماء معتقدند که خضر زنده است و از جمله کسانی که مؤید این نظریه هستند می‌توان به قرطبی و نووی و ابن صلاح و غیره اشاره کرد. و حکایاتی که صالحین درباره خضر گفته‌اند بی‌شمار است و مدعی‌اند که خضر و الیاس إ هر سال به حج می‌روند و اورادی را از آنها روایت می‌کنند، و در این رابطه به احادیثی از انس استناد می‌کنند که صحت آنها به ثبوت نرسیده است، و قوی‌ترین استدلالشان در مورد زنده بودن خضر نشانه‌های تعزیه‌وی هنگام وفات پیامبر می‌باشد و این مسئله را امام ابن کثیر این گونه بیان می‌کند و می‌گوید: «امام نووی و غیره در مورد زنده بودن خضر تا الآن و سپس تا قیامت دو قول را ذکر می‌کنند، و خود امام نووی و ابن صلاح به همین نظریه تمایل دارند و در این باره حکایاتی از گذشتگان ذکر می‌کنند که صحت هیچکدام از آنها ثابت نشده است که مشهورترین آنها همان حدیث تعزیه است که اسنادش ضعیف است.

و به فرض صحت حدیث تعزیه، چگونه می‌شود یقین نمود که تعزیه کننده خضر بوده و جنی نبوده؟ و در حدیث نیامده است که راویان خضر را دیده‌اند، و حال آنکه خداوند متعال درباره جن می‌فرماید: ﴿إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمۡ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنۡ حَيۡثُ لَا تَرَوۡنَهُمۡ﴾ [الأعراف: 27]. و شیخ امین شنقیطی در تفسیر اضواء البیان نظریه وفات خضر را ترجیح داده و استدلالهایی بر این نظریه دارد از آن جمله:

(1): ظاهر عموم این آیه: ﴿وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلۡخَٰلِدُونَ ٣٤﴾ [الأنبیاء: 34]. یعنی: «ما به هیچ بشری بیش از تو عمر جاودان نداده ایم پس آیا اگر تو بمیری اینها عمر جاودان خواهند یافت». کلمه «بشر» بصورت نکیره و در سیاق نفی آمده که عموم بشر را شامل می‌شود و بالطبع خضر از این قاعده مستثنی نیست.

(2): این گفته پیامبر ÷ که در غزوه بدر اینگونه دعا فرمود: «اللَّهُمَّ إِنْ تُهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةَ مِنْ أَهْلِ الإِسْلاَمِ لاَ تُعْبَدُ فِى الأَرْضِ»**[[30]](#footnote-30)**.

«بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را نابود کنی کسی نخواهد بود که بر روی زمین تو را بپرستد» و اگر خضر بر روی زمین می‌بود پس خداوند بر روی زمین عبادت می‌شد.

(3): پیشگویی پیامبر ص به اینکه پس از صد سال از شبی که این سخن را گفت کسانی که در آن شب زنده بوده‌اند دیگر بر روی زمین نخواهند بود و اگر بالفرض خضر در آن لحظه زنده بوده دیگر نباید پس از صد سال از آن تاریخ زنده بماند.

عبدالله بن عمر ب می‌گوید: پیامبر ص در آخر حیات خود شبی پس از اینکه نماز عشاء را بر ما خواند و فارغ گشت، بلند شد و فرمود: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لاَ يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ» یعنی: «از تاریخ امشب تا رأس صد سال دیگر کسی از آنهایی که بر روی زمین قرار دارند زنده نمی‌مانند».

ابن عمر ب می‌گوید: مردم پس از شنیدن این گفته رسول الله ص به وحشت افتاده و مسئله را به گونه‌ای دیگر برداشت کردند، حال آنکه رسول الله ص منظورش از اینکه پس از صد سال کسی زنده نخواهد ماند کسانی بودند که در آن روز بر روی زمین زندگی می‌کردند یعنی این نسل از بین می‌روند.

(4): اگر خضر تا زمان پیامبر ص زنده می‌بود از پیروان آن حضرت می‌بود و در رکاب او می‌جنگید و او را یاری می‌داد، زیرا آنحضرت ص مبعوث برای همه انسانها و جنیان بود و آیاتی که دال بر عام بودن رسالتش است فراوانند مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿﴾ []. ﴿ ص ﴾ (اعراف: 158). «بگو: ای مردم من به سوی همه شما از جانب خدا فرستاده شده‌ام» و این آیه: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ﴾ [سبأ: 28]. یعنی: «نفرستاده‌ایم تو را مگر برای همه مردم».

و اگر موسی هم تا زمان بعثت رسول الله ص زنده می‌بود بر وی واجب بود که از آن حضرت ص تبعیت کند و هم چنین خضر [چه نبی می‌بود و چه ولی] اگر در زمان رسول الله ص زنده می‌بود بهترین حالتش این بود که نزد پیامبر ص می‌آمد و به او ایمان می‌آورد و او را نصرت می‌داد و نمی‌گذاشت که دست هیچ دشمنی به او برسد، اگر خضر ولی باشد پس صدیق از او افضلتر است و اگر نبی باشد پس موسی از او برتر است.

و آنچه را که بصورت قطع و یقین می‌توان درباره خضر از نگاه دین دانست همین است.

و پیامبر اکرم ص در پی بازگشت از سفر معراج نماز صبح را بر انبیاء ‡ امامت نمود، و می‌دانیم که عیسی پس از نزول در آخر الزمان با حکم شریعت اسلام حکم می‌کند و نه از آن دوری می‌کند و نه از چهارچوب شریعت محمدی خارج می‌شود در حالیکه ایشان از پیامبران اولوالعزم هستند پس نظریه وفات خضر شباهت بیشتری به صحت و درستی دارد، اگر چه عقیده بعضی از علماء بر خلاف این پندار است در پایان آنچه را که باید گفت این است که: علماء و مشایخ نزد ما محبوب اند ولی حق از همه محبوتر.

خاتمه

گفته شده: زمانی که خضر رفت تا از موسی جدا شود موسی÷ خطاب به وی گفت: مرا وصیت کن، خضر ÷ فرمود: تبسم کننده باش نه خنده کننده، لجاجت را کنار بگذار، و بدون نیاز به جایی مرو، و گناه و خطای خطاکاران را بر آنها عیب مگیر، و بر خطاهایت گریه کن ای پسر عمران.

دوستان رسیدن به پایان این حکایت زیبا در نفس انسان غم و اندوه را بر می‌انگیزد، و آرزوی قلبی هر انسانی این است که خاتمه‌اش به خیر باشد و سعی تلاشش بر این است که نفسش را مطیع امر خداوند عزوجل نماید که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾ [آل‌عمران: 102].

«ای مؤمنان آنگونه که حق تقوی و خدا ترسی است از خدا بترسید و جز در حالت مسلمانی از دنیا نروید»، و دعای مؤمن همیشه این است: ﴿تَوَفَّنِي مُسۡلِمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ﴾ [یوسف: 101]. «خداوندا مرا مسلمان بمیران و به زمره نیکوکاران ملحق بگردان».

از ابن عباس ب درباره حقیقت گنجینه دو یتیم که زیر دیوار یافت شده روایت است که فرموده: علمی بوده نوشته شده در صحیفه‌هایی مدفون شده. و هم چنین از ایشان نقل شده که فرمود: آن گنجینه لوحی طلایی بوده که بر آن نوشته شده بوده: بسم الله الرحمن الرحیم، تعجب می‌کنم از کسی که ایمان به قدر دارد چگونه اندوهگین می‌شود، تعجب می‌کنم از کسی که ایمان به رزق دارد چگونه خسته می‌شود؟ تعجب می‌کنم از کسی که به مرگ یقین دارد چگونه سرمست و شاد می‌شود؟ تعجب می‌کنم از کسی که به حساب روز قیامت ایمان دارد چگونه از آن غافل است؟ تعجب می‌کنم از کسی که به ناپایداری و بی وفایی دنیا به نسبت به اهل آن ایمان دارد چگونه به آن اطمینان می‌کند؟ لا إله إلا الله و محمد رسول الله. و رابطه بین آغاز و پایان رابطه‌ای محکم است، فسادِ پایان از فسادِ ابتدا است، و اگر آغاز انسانی فاسد باشد پایانش نیز فاسد خواهد بود. و اگر پایانش فاسد باشد چه بسا هلاک و بر باد می‌شود، پس خوشبخت و توفیق یافته کسی است که خاتمه نیکویی داشته باشد.

در حدیثی از پیامبر اکرم ص آمده است: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلاَمِهِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللّـَهُ دَخَلَ الْـجَنَّةَ» «هر کس آخرین کلامش [در دنیا] لا إله إلا الله باشد به بهشت می‌رود».

و وعظ و ارشاد و پند و نصیحت اثر بزرگی در دست کشیدن بنده از گناه و غفلت دارد، بویژه در لحظات جدایی و وداع رسول الله ص در این باره می‌فرماید: «لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لا إِلَهَ إِلا اللّـَهُ» «به مردگانتان [کسانی که در حالت مرگ اند] کلمه لا إله إلا الله را تلقین کنید».

و خطاب به معاذ بن جبل س در حالی که با او وداع می‌کرد فرمود: «اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ وَأَتْبِعِ السَّيِّئَةَ الْـحَسَنَةَ تَمْحُهَا وَخَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ».

یعنی: «هر کجا بودی تقوی و خداترسی پیشه کن، عمل بد را با عمل نیکی بعد از آن محو و پاک گردان و با مردم با اخلاق نیکو رفتار کن».

و مستحب است که مسافر به بازماندگانش چنین گوید: «أَستودِعُكم اللهَ الذى لا تضيعُ وَدائعُه» «شما را به خداوندی می‌سپارم که سپرده شده‌هایش از بین نمی‌روند». و مقیم به مسافر بگوید: «أسْتَوْدِعُ اللهَ دِينَكُمْ، وَأمَانَتَكُمْ، وَخَواتِيمَ أعْمَالِكُمْ، زَوَّدَكَ الله التَّقْوَى وَغَفَرَ ذَنْبَكَ وَيَسَّرَ لَكَ الْـخَيْرَ حَيْثُمَا كُنْتَ عَلَیكَ بِتَقوَی اللهِ وَالتَّکبِیرِ عَلی کُلِّ شَرَفٍ» یعنی: «می‌سپارم به خداوند دین و امانت و خاتمه اعمال تان را، خداوند تو را به تقوی مجهز کند، و گناهانت را بیامرزد، و هر کجا باشی خیر و خوبی را برایت آسان گرداند، تقوی پیشه کن و در سر بالایی‌ها تکبیر بگو». و مسافر چون پشت کند مقیم برای او این گونه دعا کند: «اللَّهُمَّ اطْوِ لَهُ الْبَعِيدَ وَهَوِّنْ عَلَيْهِ السَّفَرَ». «بار الها: دوری راه را برایش کوتاه و سختی سفر را برایش آسان بگردان».

وپیامبر هرگاه از مجلسی که با یارانش نشسته بود بر می‌خواست اینگونه دعا می‌فرمود: «اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعَاصِيكَ وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تُبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّتَكَ وَمِنَ الْيَقِينِ مَا تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيْنَا مُصِيبَاتِ الدُّنْيَا وَمَتِّعْنَا بِأَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُوَّتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا وَاجْعَلْ ثَأْرَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى مَنْ عَادَانَا وَلاَ تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِى دِينِنَا وَلاَ تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلاَ مَبْلَغَ عِلْمِنَا وَلاَ تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لاَ يَرْحَمُنَا».

«خداوندا ما را از ترس و خشیت خود بهره‌ای عنایت کن و بوسیله آن ما را از نافرمانی و معصیت تو دور گرداند و از اطاعت خود بهره‌ای عنایت فرما که ما را به بهشت تو برساند، و از یقین بهره‌ای عنایت نما تا مصیبتهای دنیا را بر ما آسان گردانی، خداوندا تا ما را زنده نگه می‌داری ما را از نعمت گوش و چشم و تونایی مان بهرمنده ساز, و ما را از وارثان آن گردان, و انتقام ما را از کسانی بگیرد که بر ما ظلم و ستم روا داشته‌اند, و ما را بر دشمنانمان پیروز بگردان، و مصیبتمان را در دینمان قرار مَدِه، و دنیا را بزرگترین هم و غم ما و منتهای علم ما مگردان، و کسانی را که بر سر ما رحم و شفقت نداشته باشند بر ما مسلط مکن».

خاتمه هر انسانی رقم خورده است، و غیب را کسی جز الله نمی‌داند، لذلک ابن عمرب می‌گفت: اگر بدانم که خداوند از من سجده‌ای را پذیرفته است به گونه‌ای به استقبال مرگ رفته و ازآن خوشحال می‌گشتم بیشتر از کسانی که گمشدة شان به سوی آنها برگشته باشد. بدلیل این گفته خداوند: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ﴾ [المائدة: 27]. یعنی: «جز این نیست که خداوند عمل متقیان را می‌پذیرد».

پس راهی جز رفتن بسوی خداوند نیست که از روی رغبت و ترس از خدا و امید به رحمت و خوف از عذابش باشد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ﴾ [الأنبیاء: 90]. یعنی: «و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما خاشع بودند» و امیدواریم آنچه را که نوشتیم و ذکر کردیم به ما نفع و سود بخشد در روزی که نه مال سودمند خواهد بود و نه فرزندان مگر کسی که با قلب پاک نزد خداوند حاضر شود، و از خداوند مسئلت داریم که به ما اخلاص در قول و عمل عنایت نماید، إنه ولی ذلك والقادر علیه.

و پایان سخن: سبحان الله وبحمده، سبحانك اللهم وبحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إلك. وسلام علی الـمرسلین والحمدلله رب العالـمین.

1. - به تصحیح شیخ آلبانی /. [↑](#footnote-ref-1)
2. - به کتاب شرح أسماء الله الحسنی تألیف استاذ محمد حسین رجوع شود. [↑](#footnote-ref-2)
3. - روایت ابوداوود و بیهقی. [↑](#footnote-ref-3)
4. - روایت مسلم و اصحاب سنن اربعه. [↑](#footnote-ref-4)
5. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-5)
6. - روایت بخاری. [↑](#footnote-ref-6)
7. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-7)
8. - روایت ترمذی. [↑](#footnote-ref-8)
9. - روایت ابوداود و ترمذی. [↑](#footnote-ref-9)
10. - روایت ترمذی. [↑](#footnote-ref-10)
11. - روایت مسلم و ابوداود. [↑](#footnote-ref-11)
12. - روایت ترمذی. [↑](#footnote-ref-12)
13. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-13)
14. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-14)
15. - روایت بخاری. [↑](#footnote-ref-15)
16. - روایت بخاری و مسلم و ترمذی. [↑](#footnote-ref-16)
17. - امام نووي و دیگران این حدیث را ضعیف قرار دادند . [↑](#footnote-ref-17)
18. - بخاری. [↑](#footnote-ref-18)
19. - روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-19)
20. - روایت ترمذی، و می‌گوید: حدیث نیکویی است. [↑](#footnote-ref-20)
21. - روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-21)
22. - روایت بخاری. [↑](#footnote-ref-22)
23. - روایت بخاری. [↑](#footnote-ref-23)
24. - منظور از وحی در اینجا وحی تشریعی است- مترجم. [↑](#footnote-ref-24)
25. - اضواء البیان ج4 ص158. [↑](#footnote-ref-25)
26. - مترجم. [↑](#footnote-ref-26)
27. - نوعی سنگ معدنی که خاصیتی همچون صابون دارد. [↑](#footnote-ref-27)
28. - روایت ترمذی. [↑](#footnote-ref-28)
29. - روایت امام احمد وترمذی. [↑](#footnote-ref-29)
30. - روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-30)